

درس‌هایی از تاریخ

سخن‌آیه‌های دکتر رضا زاده شفق
در زادبو ایران

رضا زاده شفق

۱۳۶۲

در سخا فی از تاریخ

سخترانغی سای آقای دکتر رضا زاده شفق

در رادیو ایران

ناشر :

کتابفروشی زوار تهران شاه آباد

مهر ماه ۱۳۴۲

۱۳۴۱ - ۱۳۴۰ شمسی

چاپ «تابش» تهران

فهرست مندرجات

ص	
۴	مقدمه
۵	مبارزه بایسوادى
۲۰	تاریخ و تعصب
۳۹	نخستین مراحل عمر بشر
۵۹	نخستین تمدنهای بشر
۸۰	سخنی در باب بابل و آشور
۹۸	بنی اسرائیل
۱۱۵	سخنی در باب یونان
۱۳۴	یونان - ۲
۱۵۳	یونان - ۳
۱۷۳	دولت روم
۱۹۴	دولت روم - ۲
۲۱۵	دولت روم - ۳
۲۳۴	نتیجه

مقدمه

این دومین سلسله سخنرانیهای اینجانب در رادیو ایرانست که بهمت مدیر محترم کتابفروشی زوار انتشار می یابد. اولین سلسله سخنرانیها راهم بتاريخ آبانماه ۱۳۴۰ تحت عنوان «چند بحث اجتماعی» همین ناشر محترم طبع و نشر کرد. سلسله دوم که جلد اول آن اکنون یعنی مهرماه ۱۳۴۲ هجری تحت عنوان «درسهای از تاریخ» بمعرض استفاده عامه گذاشته میشود در ۱۵ آبان سال ۱۳۴۰ در برنامه رادیو ایران آغاز و در ۹ بهمن ماه همانسال پایان یافت و در این فرصت وظیفه خود میدانم بار دیگر از تشویق اولیای محترم اداره انتشارات کل و رادیو و توجه خاص صمیمانه شنوندگان ارجمند سپاسگزاری نمایم. با انتشار این جلد امیدوارم جلد دوم که بیشتر مربوط بتاريخ کشور و ملت خودمانست بزودی چاپ شود. حاجتی بندگرنیست که مطالب این سخنرانیها از منابع متعدد در نتیجه کار و کوشش مستمر جمع آوری و تألیف و تلخیص شده و با وجود دقتی که بکاررفته بالطبع مطالبی بغفلت مسکوت گذاشته شده و اشتباهاتی روداده و چنانکه سرگذشت کلیه مطبوعاتست غلطهای چاپی هم بآن اشتباهات افزوده شده است.

از خوانندگان دقیق و دانشجویان عزیز انتظار دارم هر جا بچنان نقایص برخوردند از راه لطف و تشویق مؤلف باز کر صحیفه یادداشت کنند و بفرستند تا در صورت تجدید چاپ اصلاح شود.

در خاتمه از آقای غلامرضا ملکی که در تدوین و تصحیح این کتاب اوقات خود را صرف کردند تشکر و توفیق خوانندگان ارجمند را از خداوند بزرگ مسئلت میکنم.

دکتر رضا زاده شفق

تهران شهریورماه ۱۳۴۲

مبارزه با پیسوادى

بادعوت اداره محترم تبليغات در پائيز سال گذشته يعنى ۱۳۳۹ شمسى دوشنبه دوم آبانماه يك سلسله سخنرانى تحت عنوان چند بحث اجتماعى در راديو آغاز كردم و آن در بيست و يك جلسه ادامه يافت و در آغاز خرداد ماه امسال بپايان رسيد و اينك متن آن سخنرانيها تحت نظر اداره محترم انتشارات و راديو و باهتمام كتابخانه زوار بشكل كتابى از چاپ درميايد و عنقریب در اختيار همميهنان محترم گذارده خواهد شد. در اين موقع يكبار ديگر وظيفه دارم از تشويق اولياى محترم انتشارات و راديو و تقدير گرانبهاى شنوندگان عزيز كه مرا كتبا و شفاهاً و باتلگراف و تلفن با نهايت خلوص و علاقه مورد مهر و نوازش قرار دادند تشكر كنم. بزرگترين اجر من همان خلوص و مهر است زيرا نشان ميدهد كه برخلاف عقيده بدبينان شماره ي مردان و زنان نيك انديش حق شناس و حقگزار در اينديار كم نيست و ايرانى اصيل ازهر طبقه باشد گوشش براى شنيدن حقايق باز است. من افتخار دارم كه گفته هاى من كه هر چه ناقابل باشد از روى خلوص و ايمان ادا ميشود اينگونه طرف توجه

صاحب‌دلان واقع گردید و بحکم همان توجه گرانبهاست که بار دیگر دعوت دوستانه‌ی رادیو را پذیرفتم تا مطالبی را طرح کنم . اعم از اینکه این مطالب کمتر یا بیشتر سودمند واقع شود یا نظر توجه شنوندگان را جلب کند حقیقت امر اینست که نیت من منحصرأ متوجه بحق و راستی است و گفته‌اند الاعمال بالنیات . یاد دارم پارسال میان صدها نامه و تلگراف که از نقاط مختلف کشور و خارج از کشور دریافتیم و همه‌ی آنها را محض تشفی خاطر نگاه داشته‌ام زیرا معبر الکاف و عواطف هم‌میهنان و دوستان دل آگاه منست دویا سه نامه هم رسید که بوی بی‌مهری میداد نویسنده یکی از آنها گویا يك ایرانی از کویت بود که دوسه بار يك مضمون دوسه‌سطری بمن فرستاد و در آن بمن مینوشت شما دروغ می‌گویید و از شما چه پنهان یا عمداً و یا سهواً کلمه دروغ را با (دال) و (واو) و (ر) و (واو) و (قاف) بشکل « دوروق » مینوشت میخواهم در اینموقع باو که شاید واقعاً يك ایرانی کارگر دور افتاده از وطن و شکسته دل و بدبین است از اینجاسلام کنم و بگویم باور کند من دروغ نمی‌گویم نه با (قاف) و نه با (غین) نه دروغ بی‌شاخ و نه دروغ شاخدار مانند آنچه او املاء کرده دروغگو دشمن خداست ولی اگر او میخواهد در بدبینی خود باقی بماند مختار است. در مقابل اواز همان کویت هم نامه‌های متعدد تشویق آمیز بمن فرستاده‌اند که برای مزید شوق و امید من کافست اگر آقای « دوروق » نویس مراقبول ندارد گوباش . و اگر خدای نا کرده قصدی هم دارد باو می‌گویم :

ما از بد او نمی‌خراشیم

تا هر دو دروغ گفته باشیم

شخصی بد ما بخلق می‌گفت

ما خوبی او بخلق گوئیم

مطالبی که با اجازه شنوندگان محترم می‌خواهم درین چند سخنرانی امسال مطرح کنم تحت عنوان « درس‌هایی از تاریخ » خواهد بود . قصد من اینست بعضی از خطوط اساسی سیر تاریخ بشر را محض عبرت و انتباه درمد نظر هموطنان ارجمند بدارم و تا آنجا که امکان دارد ولو باختصار ذکر کنم و نشان‌دهم که تاریخ آئینه عبرتست و مآراست از آن درس بیاموزیم . هر قوم و ملتی که از گذشته عبرت گرفت از این اقیانوس طوفان زندگی بساحل نجات رسید و اگر بی‌قید و لایبالی ماند غرق گرداب‌های مهیب گردید . فاعتبروا یا اولی‌البصارا باینکه‌خواهم کوشید در نقل وقایع تاریخی تا بتوانم اختصار ورزم باینهمه بیم‌آنها دارم آن قسمت‌ها کمی خسته کننده شود ولی برای اخذ نتیجه از ذکر وقایع و اشخاص چاره‌ی نیست در هر صورت از خداوند بزرگ برای خودم توفیق و برای شنوندگان عزیز بینش و شکیبائی مسئلت می‌کنم .

این موضوع را انشاء الله از هفته دیگر آغاز می‌کنم ولی در اولین سخنرانی می‌خواهم بمناسبت اقدام اخیر وزارت فرهنگ در راه مبارزه بایسواد و افتتاح نخستین کلاس‌ها که بیست روز پیش یعنی بیست و پنجم مهر ماه ۱۳۴۰ در سراسر کشور انجام یافت و یکی از آنها در یوسف آباد در دیرستان بوستان این بنده افتتاح کردم مطالبی بعرض برسانم .

درین جهان مهم‌ترین وظیفه آدمی مبارزه با فساد است و بیسواد هم جزو فساد است بشرطیکه بمعنی واقعی آن پی ببریم در آیین باستان ما که دین زرتشت باشد هر فرد مأمور است مانند سرباز فداکاری در میدان زندگی از طرفی در راه پیشرفت حق بکوشد و از طرف دیگر بر ضد باطل مبارزه کند عین این تعلیم در دین مقدس اسلام بر وجهی

واضحتر و روشنتر تأکید گشت و امر بمعروف و نهی از منکر اصلی مسلم قرار گرفت . کشور ما از روزگار باستان از سواد و دانش و هنر بهر مند بود و شماره زیادی از سر آمدان علم و ادب ازین دیار ظهور کردند و سر- مشق عالمیان واقع گشتند . آنگاه که در زمان سامانیان شهر گندی شاپور در اهواز دانشکده پزشکی برپا نمود و یاقرب هزار سال پیش دانشگاههای مستنصریه و نظامیه در بغداد مراکز دانش و حکمت بودند و هنوز در مغربزمین خبری از گسترش علوم نبود و ایرانیان و اسلامیان بودند که بمدلول شعر منسوب بحضرت امام علی میگفتند :

نقم بعلم ولا نبغی له بدلا فالناس موتی و اهل العلم احياء
ناصر خسرو قبادیانی شاعر نامی ما که قریب هزار سال پیش بدنیا آمد بالحن مخصوص خود چنین میگفت :

بنگر که چه باید همیت کردن تا بر تو فلک را ظفر نباشد
از علم سپر کن که بر حوادث از علم قویتر سپر نباشد
هر کو سپر علم پیش گیرد از زخم جهانش ضرر نباشد

پس اهتمام بتوسعه دانش و بسط سواد از قدیمترین زمان در کشور ما شروع کرد و بخصوص ظهور اسلام و گرویدن ایرانیان بآن دین و تحریض قرآن کریم به اکتساب علم تأثیری عظیم نمود و کاروانی از علمای طراز اول از کشور ما برخاستند با اینکه اغلب هموطنان احکام آشکار قرآنرا در باب دعوت مردم به کسب دانش میدانند شاید خیلیها ندانند که در آن کتاب بزرگ کلمه‌ی علم و مشتقات آن در بیش از هشتصد مورد در آیات مختلف آمده . پس علاقه‌ی ماملت بدانش تنها اکتسابی نیست بلکه موروثی هم هست .

میدانیم از آغاز مشروطیت اولیای فرهنگ ایران در هر فرصت برای بسط سواد همت گماشتند و از سالها باینطرف با ایجاد کلاسهای اکابر و نظایر آن خدمات برجسته انجام دادند هم اکنون در این سالهای اخیر بیش از صد هزار تن از اکابر خواندن و نوشتن یاد گرفته‌اند . اکنون وزارت فرهنگ با يك نقشه‌ی اساسی وارد کار شده و با همتی افزون برای زدودن ظلمت نادانی ازین دیار کهن آغاز بفعالیت کرده است . بدیهی است در برابر این نهضت مقدس همه‌ی ما ایرانیان موظفیم همکاری کنیم و آنچه بتوانیم نوردانش را در هر کنج تاریک این کشور روشن نماییم و با تعلیم و تدریس یا بذل مال سهم خود را ادا کنیم تا از آفاق این کشور بتوانیم دیو و دد نادانی را بیرون رانیم و همه‌جا را با نوردانش و فضیلت منور گردانیم .

ملتهای بزرگ متمدن جهان مدتها پیش مبارزه با بیسوادی را آغاز کردند و به تعلیم افراد خود پرداختند بحدیکه امروز در آن ممالك مانند انگلستان و آلمان و آمریکا در هر صد نفر دویا يك نفر بیشتر بیسواد پیدا نمیشود و در بعض ممالك مانند هلند اصلا بیسواد نیست !

اگر در کشور ما همه افراد با وزارت فرهنگ عملاً همکاری کنند یعنی بآموختن و آموزاندن آغاز نمایند در اندك مدتی همه افراد کشور ما نیز با سواد میگردند . برای حصول این امر هرگز لازم نیست به نشینیم و منتظر گردیم دولت هزارها آموزشگاه و هزارها معلم تهیه کند تا ما سواد بیاموزیم بلکه باید خودمان به یاد گرفتن و یاد دادن اهتمام ورزیم اگر فرض کنیم از بیست و يك میلیون نفوس يك سوم یعنی

۷ میلیون تن باسواد باشند. اگر بر فرض هریک از آنها فقط ظرف امسال دو نفر را سواد خواندن و نوشتن بیاموزد احدی بیسواد در این سرزمین باقی نمی ماند با اینکه در این محاسبه نوباوگان یا سالخوردگان را منظور نمی دارم و گر نه تعداد بیسواده ها کمتر از آن میشود که تخمین زدم. چه مانعی دارد همه افراد نیتی و همتی کنیم و هریک در حدود امکان یکی دو نفر را از بیسوادی نجات بخشیم و اینکار را اول از خانواده خود آغاز نمائیم تا یکی از مقدسترین وظایف انسانی خود را انجام داده باشیم.

ولی نکته ای بسیار مهم و بس دقیق هست و من امروز این موضوع را برای گوشزد کردن آن مورد بحث قرار میدهم و آن اینست که دانش در اساس نیست مگر پی بردن بحق و اینهم نیست مگر برای کار بستن با حکام حق. عالم واقعی تنها کسی نیست که میداند بلکه کسیست که از آن دانش بحقیقت پی میبرد و آن را در زندگی کار میبندد. علم یعنی دریافتن راه و رسم درست و صحیح برای زندگی درست و صحیح. علم پایه و اساس زندگی است و از زندگی و تجارب روزانه بوجود می آید و برای زندگی بدرد میخورد ولی مجرد دانستن جز یکنوع تنورذهنی آنهم در ذهن معدودی فایده ای ندارد چنانکه در گذشته هم بکرات گفته ام تنها کافی نیست ما عالم باشیم بلکه باید آدم هم باشیم مورخان جدید طول عمر بشر را چند صد هزار سال یا میلیون ها سال حدس میزنند از این مدت طولانی نوشتن و خواندن فقط چهار و پنج هزار سال عمر دارد پیش از آن در تمام آن ادوار و اعصار دراز انسان بمعنی امروز سواد نداشت یعنی خواندن و نوشتن بلد نبود ولی زندگی میکرد

و تمدنی هم بوجود آورده بود . اگر بنا باشد مردمی سواد و دانش کسب کند ولی کردارش بد یا بدتر گردد آن سواد سیاهی روی او و وبال گردن اوست . سنایی برای ایفای همین مقصود است که میگوید: چو دزدی با چراغ آید ، گزیده تر برد کالا ، با سوادها و دانشمندانی در تاریخ ظهور کردند و افسوس در زمان ما هم هستند که وجودشان موجب زیان و حرمان بشر است همه میدانیم که معاویه بن ابی سفیان از جمله باسوادهای معدود و مجرب محسوب میشد پسرش یزید شاعر هم تشریف داشت . اما خود پیامبر اکرم اصلاً تحصیلات ظاهری را بجا نیاورد و دعوی علم و عالمی نفرمود فقط قلبی داشت که جایگاه خدا بود یعنی آن قلب محیط وحی و جلوه گاه حق بود پس سخنش چندان تأثیر در دلها نمود که امروز پس از چهارده قرن بیش از ۴۰۰ میلیون نفوس بشری در تمام صفحات کره زمین طبق تعلیمات او بخدانیايش میکنند و نام او را درود میفرستند و در میان آنها هزارها دانشمندان درجه اول جهان ظهور کرده و آمده و رفته اند و هزارها در زمان ما هستند . بلی نفس پاک آنمرد ساده مکتب ندیده هزاران دانشمند بوجود آورد .

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت

بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

انسان با علم حفظی و خط و خال انسان نمیشود . علم تنها توأم با عمل و ایمان ارزش دارد بقول سعدی عالم بیعمل زنبور بی عسل است ما اگر میخواهیم تمام نفوس ما انشاءاله با سواد گردند باید در عین حال بکوشیم سواد توأم با فضیلت شود و گر نه سواد قشری مایه روسیاهی

تواند باشد اگر علم غرور و خودپرستی بار آورد و افراد یا جامعه‌های عالم آنرا وسیله انتفاع و دام گستردن قرار دهند آن علم نباشد بهتر است. فتنه‌های بزرگ تاریخ و فتنه‌های بزرگ زمان ما بیشتر از باسوادها و درس خوانده‌ها ناشی شده آتش دو جنگ جهانگیر جهان ویران کن عصر ما که صد میلیون نفوس را بخاک و خون کشید و سرزمینهای پهناور را بخاکستر تبدیل نمود و هزاران هزار خانمان را آتش زد بدست درس خوانده‌ها و باسوادهای ملت‌های متمدن مشتعل گشت نه بدست بی‌سوادها. قسم اعظم بی‌سوادها در کار گاهها و کشتزارها سرگرم کار و کوشش بودند و با سوادها و رجال ورؤسای حکومتها بودند که نقشه جنگ را کشیدند و دنیایی را بخون آغشتند. زیرا علم آنان توأم با تقوی نبود بلکه آلوده بغرض و خودپرستی بود. تحریکات و حزب‌بازی و دسیسه‌سازی و تولید نفاق و دسته‌بندی در تمام ممالک عالم از ناحیه باسوادها است و عامه فقط آلت دست آنها بوده. وقتی حضرت عیسی ظهور کرد و مردم را بمهر و محبت و صفا و انسانیت خواند هزارها نفر از دسته‌ای که آنها را «فریسی» ها مینامند بودند که علم داشتند و مخصوصاً فقه یهود و قوانین تورا را حفظ کرده بودند و خود را اهل شریعت میدانستند و متشرعه آن زمان بودند ولی علم آنان قشری و حفظی و در مواردی وسیله ریا و تظاهر و تقدس و از خلوص و انسانیت بی‌ بهره بود چنین علمی و چنین سوادی نباشد بهتر است. رب مال القرآن والقرآن یلعنه

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نشاید داد دست !
روز گاریکه در تبریز ردیف شاگردان متوسطه تحصیل میکردم

سپاهیان روسیه تزاری آذربایجان را استیلا نمودند و آزادیخواهان و وطنپرستان ایرانرا معروض قتل و غارت قرار دادند و جملگی از خورد و کلان و از پیرو جوان در اثر خونریزیهای وحشیانه سالداتهای روسی یا بر سردار رفتند یا متواری و پراکنده دیار بدیار گردیدند منهم در آغوش خانواده‌های فداکار اصیل ایرانی و دوستان بیریا پنهان گشتم تا از دست صیادان سنگدل وحشی در امان باشم از اشخاص معدودی که غیر از مادر ستم‌دیده‌ام نزد من می‌آمد خدمتکار صدیق ما کریم بود مردی بود بسیار ساده بیسواد هم بود من از طرفی با غرور تحصیلات متوسطه و عجب جوانی از طرفی هم بعزت اینکه پی‌انس و مصاحبت می‌گشتم تاشبانه روز تنهائی و جدائی را کمی جبران کنم خواستم او را سواد بیاموزم ولی بجائی نرسید روزی باو گفتم حمد و سوره‌ی خود را بخواند تا تصحیح کنم چون از اول غلط آموخته بود نمیتوانست یاد گیرد حوصله‌ام سررفت و پر خاش باو کردم و او که معمولاً ساکت میشد و اساساً دو جمله حرف حسابی بلد نبود یکباره سر بر آورد و گفت آقا من سواد را می‌خوام چکنم کاری و خدمتی دارم انجام میدهم روزگاری با اهل و عیال بمیرم مگر نمی‌بینید که هم‌فراهم آورندگان این شور و آشوب با سوادها هستند و همه‌ی گرفتارشدگان مانند شما با سوادند مگر حکایت گرگ و قاطر و روباه را نشنیدید گفتم نه، پس آن حکایت را که برای من درسی بود بدینگونه نقل نمود .

گرگی و قاطری و روباهی بهم رسیدند گرگ گرسنه بود و پی وسیله می‌گشت تا بهر بهانه ایست یکی از آن دوتا را بدرد و بخورد پس گفت یکی از ما باید کشته شود بیائید هر سه سن و سال خود را بگوئیم

وهر کس سنش بیشتر است اورا قورمه سبزی کنیم آنگاه بهروباه گفت
آقای روباه سن شریف چیست روباه گفت من درحضور آقای قاطر
جسارت نمیکم ایشان بزرگترند اول ایشان بگویند گرگ رو به
قاطر کرد قاطر پس از تأملی گفت از شما چه پنهان من سواد ندارم
سن مرا پدرم برسم پای راست من حک کرده هریکی از شما سواد دارد
بخواند تا اشتباهی در کار نباشد روباه گفت من خواندن بلد نیستم گرگ
با غروری که داشت گفت من میخوانم پشت پای قاطر رفتنش همان بود
و نوازش يك لگد جانانه همان که در نتیجه کله گرگ متلاشی شد. در
اینموقع روباه بیدرنگ و با سرعتی زیاد رو بفرار نهاد و چون رهگذران
ازوپرسیدند با آن هول و اضطراب کجا میروند گفت میروم سرخاک
پدرم تا بروان اوفاتحه بخوانم که چه خوب کرد مرا بمکتب نفرستاد
و گر نه عاقبت گرگ را میداشتم! خدمتکار ما پس از نقل این قصه با
لحن مخصوص پند آموزی گفت شما درس میخوانید این عاقبت شما
بود که زندگی خودتان و پدر و مادران و خانوادهتان از طرف دشمنان
ایران که ناچار آنها هم درس خوانده و با سوادند بخطر افتاده بگذارید
من در این بیسوادی بمانم و نماز را غلط بخوانم ولی مردم آزاری
نکنم و خیانت و دشمنی پیشه نسازم و تا بتوانم از لوٹ و خود پرستی پاک
باشم و همین برای من کافی خواهد بود!

بلی سوادى که با غرور و خود خواهی و ستم پیشگی توأم باشد
چه فایده دارد گرگ سیرتان دانشمند یا دانشمندان گرگ سیرت این
جهان را پر از آفات و جنایات بسازند چنانکه بکرات گفته‌ام و باز
خواهم گفت این ماشینها ابزار گوناگون جنگی و این بمب آتمی را

علماء و با سوادها ساخته‌اند که دو میلیارد بشر شبانه روز در کابوس اضطراب و در تب و تاب بسر می‌برند پیشوایان ممالک با سوادند ولی بعضی آنها خود کام‌هم هستند با سوادند ولی مغرور و شهوی هم هستند با سوادند ولی خدا را فراموش کرده‌اند و به خود می‌پرستند و پند حافظ را که گوید:

نه بندی زین میان طرفی کمروار

اگر خود را به بینی در میانه

نمی‌فهمند و می‌خواهند از خلق و اضطراب بشر طرفی به‌بندند و طعمه‌ای ببرند و پی‌جاء و شهرت و خود نمائی و تعصبهای خام می‌گردند و گویی با آنهمه دانش نمی‌خواهند بفهمند که خود طعمه آتشی خواهند شد که آن را میکوشند روشن کنند. سواد و علم واقعی و صحیح محیط مناسب و معلم شریف نجیب خدا شناس و مطبوعات قرین عفت و مظهر حق و حقیقت لازم دارد. سواد تنها بدون شرایط و تعلیم تنها بدون تربیت چنانکه گفتم زیان بخش هم تواند بود. سالها پیش در تبریز از طرف بعضی کارخانه دارها دعوت شدم تا کارخانه آنها را بازدید کنم آن روز از طرف دسته‌بندیهای سیاسی صحبت درس خواندن و سواد کارگران پیش کشیده شده بود گرچه منظورشان در واقع نشر علم نبود بلکه نقشه سیاسی داشتند بعضی کارخانه‌دارها محض تظاهر و از بیم محرکین یکی دو کلاس تاسیس کرده بودند ولی آنها را بازدید کردم و همان وقت از اینکه معلمی آنان بعهده چه سنخ مردمست و چه کتابهایی می‌خوانند با تردیدی تمام پرسیدم به حیرتم افزود تعجب خواهید کرد یکی دوسالی بعد که فتنه

تجزیه آذربایجان وقوع یافت معلوم شد بعضی از همان کارگران با سواد بنفع مزدوران خارجی کار میکرده اند زیرا یکی دوتن از آموزگاران آنان منحرف و گمراه بوده اند و هم اوراق و رسالات سیاسی مخالف مصالح و شرف ملی و عقاید دینی بخورد آنها میداده اند و ما دلی خوش میداشته ایم که کارگران ما با سواد میشوند. سوادى که منتهی بخیانت به مادر میهن گردد چنین سوادى تا هزار سال دیگر نباشد بهتر است. لال باد زبان آن معلم که مطالبی برخلاف رضای حق و از روی مطامع و شهوات فردی یادسته ای بکودکان و جوانان تلقین نماید و سواد را آلت گمراهی قرار دهد. بریده باد دست آن قاضی با سواد که برخلاف حق حکم دهد و قرار صادر نماید و عبارات فصیح و جمله های ملقّق حقوقی را لفافه يك حکم غلط قضاوت باطل سازد. می خواهم چنین سوادى تا جهان است نباشد بریده باد دست آن طبیب عالم با سواد که نسخه بدون حقیقت بنویسد تا داروهای پوسیده شریکان جرم خود را بقیمتهای گزاف بخورد مردم بیچاره بدهد بریده باد دست آن سپاهی و فرمانده با سواد که برخلاف مصالح وطن و شرف ملی خود بنفع دشمن فرمانی و قرارى روی کاغذ بیاورد نابود باد سواد و علم آن واعظ که روی منبر دروغ بیافد یا خود درست برضد گفته های خود عمل کند یا دین را وسیله حکام دنیا سازد و همان ریا و خطا را کند که معاویه در صفین کرد و بنام قرآن برضد قرآن برخاست. میدانیم شیوخ نهروان با سواد و مدعی علم اجتهاد بودند ولی حق را از باطل تمیز ندادند وزارت فرهنگ ما در نظر دارد با شروع مبارزه با بی سوادى ظلمت جهل را که منشأ تمام فسادهای عالم و آدم است از ساحه این ملک بزدايد و نظرش صائب

است و خدا کند کامیاب گردد ولی این حقیقت باید با کمال وضوح مسلم شود که علم بدون اخلاق و سواد بدون فضیلت هرگز منظور فرهنگ مانیست و نباید باشد باید فرهنگ با تمام وسایل و اعتبار و اجتهاد از طرفی با تأسیس دانشسراهای صحیح و جالب و تشویق نجیب ترین آموزگاران و بزرگان کشور معلمین شایسته تربیت کند و از طرف دیگر تا بتواند از انتشار اوراق کثیف گمراه کننده که مؤلفین و ناشرین آنها فقط برای انتفاع از راه تحریک پست ترین غرایز حیوانی یا با اغراض سیاسی به نشر آن اقدام میورزند جلوگیری کند و فیلمهای تجارتی سراسر شهوت و جنایت را به این دیار راه ندهد و رومانهای جنائی شهوی را ممنوع سازد و مؤلف یا مترجم آن را کیفر دهد که رهنان جامعه هستند .

این خطرات اجتماعی و دامهای اخلاقی دور تادور جوانان ما را گرفته و روح پاک آنان را از اول دوران شباب مسموم و فکر و عواطف آنان را آلوده میکند و ماهمه نشسته ایم و تماشا میکنیم یعنی کاری از دست ما ساخته نیست . باید بیدرنگ بگویم که نه تنها وزارت فرهنگ بلکه کلیه وزارت های دیگر هم نمیتوانند به تنهایی این چاره جوئی را بکنند يك جامعه بیست میلیونی را با يك یاده وزارتخانه و لوازشندگان رحمت هم باشند نمیتوان اصلاح نمود عیب ملت ما اینست که تمام اصلاحات را از دولتها میخواهد ما همه فرد فرد مسئولیم چه خوب فرموده اند کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة . هر فرد از ما باید در باسواد نمودن و هدایت هم میهنان خود بکوشد و هر يك از ما باید بکوشیم سواد توأم با ذوق و عفت و فضیلت باشد هر فرد از ما باید اهتمام ورزیم

ورسالات و کتب سودمند تهیه گردد و ترویج شود اگر يك جامعه بیدار
 باشد و نسبت به مطبوعات و انتشارات فاسد زیانبخش متنفر و خشمگین
 گردد و از خریدن چنان اوراقی خودداری کند و دیگرانرا هم بایند و
 راهنمایی بازدارد البته در محدود ساختن فساد موفقیتی حاصل میگرد
 پدران و مادران در این ساحه مسئولیتی عظیم دارند و هر چه بگویند
 کودکان و جوانان امروز به پند آنان گوش نمیدهند مسموع نیست
 بالاخره کودکان و جوانان هر چه عاصی و خودکام و منحرف باشند باز
 میدانند خیر خواهان واقعی و دوستان حقیقی آنان در اولین مرحله
 پدر و مادر و بعد ناصحان مشفقند . منظور من البته پدران و مادران شریف
 است و گرنه پدر و مادری که اولاد خود را از كودك و جوان با نهایت
 بیقیدی بدست حوادث میسپارند و خود بدیدن فیلمهای جنایی میروند
 یا رمانهای شهوی میخوانند یا شبها را با قمار و خمار میگذرانند نمیتوانند
 و حق هم ندارند بکار آن بخت برگشتگان مداخله نمایند تا چه رسد
 نسبت بآنان ناصح و راهنما هم واقع شوند بدترین آموز گاران آنگونه
 پدران و مادران هستند که بدست خود فرزندان و جگر گوشه گان خود
 را بدبخت میسازند و آن امانات الهی را دانسته و فهمیده فاسد میکنند
 عجب اینکه اینگونه اشخاص که گاهی امانت و عفت هم ندارند میروند
 بتماشای نمایشهای جانیان فیلمها یعنی همکاران خودشان و ظاهراً از
 آن جنایتها متأثر هم میگردند و تظاهر به عبرت هم مینمایند خلاصه
 اینکه جوانان و کودکان و بیسوادان ما جملگی محتاج تربیت اند و
 جملگی در برابر هجوم هولناك سيل فساد و بی دینی و خودکامی در خطرند
 و فریضه فرضیه همه افراد این کشور است که توأم با نظر اصلاحی و

سیاست تصمیم سواد وزارت فرهنگ و دولت آنان نیز اقدام کنند و با جان و مال به نشر دانش قرین با فضیلت کمک نمایند و در ترویج مطبوعات سودمند و تشویق آموزگاران نجیب و مریبان واقعی بهر طریقی است بکوشند و چنان مردان را معرفی کنند و با آنان احترام گذارند و خود نیز درین آموزگاری و تربیت و راهنمایی سهیم باشند و همه امور را از کلی و جزئی از دولت انتظار نداشته باشند باز میگویم طالع يك ملت را افرادی چند ولو بسیار شایسته باشند نمیتوانند تعیین کنند چنان افرادی میتوانند اولین قدمها را بردارند و راهنمائیهای کنند طالع دولت را خود آن ملت تعیین میکند باید ماملت شیوه تماشاگری و بیقیدی نسبت با امور اجتماعی را بکنار نهیم و با کمال خلوص و بیغرضی و حقپرستی و روش مثبت عملاً با بذل جان و مال سهمی از نقشه اصلاحات عمومی را بعهده بگیریم تا در این امر توسعه سواد بتوانیم اقدام نمائیم. پولداران ما می توانند در این موضوع کمکهای شایانی کنند و اگر این پولداران که الحمدالله کم هم نیستند هر يك وسیله با سواد کردن تعداد معتنا بهی را با شرایطش فراهم سازند البته در کاستن جهل و افزودن دانش تأثیری عظیم خواهد داشت ملتهای بزرگ همین نوع کار کردند تا پیشرفت نمودند هیچ جای جهان کلیه امور کشور و يك ملت تنها بعهده دولتها و اگذار نشده است دولتها فقط با همکاری ملتها موفق با اصلاحات گشته اند.

تاریخ و تعصب

عمر آدمی چه انفرادی و چه اجتماعی دوره آموزش و آزمایش
است گرچه شیخ مصلح الدین سعدی فرمود:

مرد خردمند هنر پیشه را عمر دو بایست در این روزگار

تا بیکی تجربه آموختن باد گری تجربه بردن بکار

ولی حقیقت اینست که در زندگی ما آدمیزادان آموختن تجربه
و بکار بردن آن باهم و توأم است ما از دوران شیرخوارگی هم مستمراً
یاد میگیریم و هم آنچه را که یاد گرفته ایم بکار می اندازیم نهایت اینکه
این آموختن و آزمایش کردن درباره افراد و اقوام فرق میکند افرادی
واقوامی کم می آموزند و کم استفاده میکنند پس در مراحل پست زندگی
می مانند و با وسایل ساده امرار حیات مینمایند و افراد و اقوام دیگر هم
بیشتر می آموزند و هم بیشتر آزمایش و استفاده میکنند و ساحه ی عمر
و فعالیت آنان پهناورتر است و از زندگی بهره ی فزون تر می گیرند و
تمدن و فرهنگ معنیش همینست که انسان هم بیاموزد و هم بیازماید .

گنجینه تمام آموزشها و آزمایشهای بشر تاریخ است تاریخ آینه
گذشته است که علل خوشبختی و بدبختی و اسرار پیروزی و شکست راز

کامیابی و ناکامی افراد و اقوام را در برابر نظر ما میدارد و بمایماند
که کامیابی و ناکامی ملتها و حکومتها از چیست تا ما درسی یاد گیریم و
عبرت پذیریم از غفلتها و گناهها که افراد یا جامعه‌ها را پیریشان و پامال
و نابود ساخته پرهیزیم و از همتها و فعالیتها که سبب ترقی و سعادت
آنان گشته پیروی کنیم تا ما نیز نایل به پیشرفت شویم و کامران بسامان
گردیم.

بلی معنی تاریخ اینست چه تاریخ قدیم باشد چه جدید. چه
احوال پنج هزار سال پیش باشد چه پنج سال پیش. البته حوادث و
حقایق تاریخ جهان هنوز بطوری که لازمست روشن و معین نگشته و بسا
داستان و اخبار غلط و تحریفات تعصب آمیز با وقایع مخلوط شده و
مجهولات حدود معلومات را تنگ نگه داشته.

میرزا آقاخان کرمانی که گاهی میکوشیده از روی تعصب مفرط
ایرانی کلمات عربی را هم از فارسی مشتق سازد در مقدمه کتاب معروف
خود بنام آئینه اسکندری که جلد اول آن در ۱۳۲۴ هجری قمری در
طهران چاپ شده مدعی است که کلمه‌ی تاریخ از کلمه «تاریک» فارسی
مشتق شده! اگر هم این اشتقاق نادرست و متکی به تخیل و تعصب باشد
لااقل از حیث مضمون کلی تعبیر خوبیست زیرا واقعاً قسمتهائی از تاریخ
هنوز تاریک است و قضاوت در مراحل و اصول و احکام آن بسیار دشوار
است زیرا همدی وقایع و همه‌ی علل در نظر ما معلوم نشده و تاریخ و اخبار
قدیم همیشه مطابق واقع نیست. همین تاریخ مدون چند هزار ساله که
یا بشکل کتبه‌ها و یا بصورت اوراق و کتب و الواح ثبت شده
مخلوط از حقایق و داستان و افسانه است یعنی قصه و

حقیقت بهم آمیخته است و هرچه قدیمتر میرویم سهم قصه که در قرآن کریم بعنوان «اساطیر» یاد شده (که مفرد آن اسطوره است و همان را بیونانی «استوریا» ضبط کرده‌اند) نسبت بواقع بیشتر میشود یعنی داستان بتاریخ غلبه میکند. حتی مورخ معروف یونانی یعنی «هرودتس» (Herodotus) که معاصر هخامنشیان بود یعنی حدود دوهزار و سیصد سال پیش زندگی میکرد و او را پدر تاریخ نویسان می‌نامند و آنوقت مسافرت و مخابرات بین ممالک خاور میانه نسبتاً در جریان بود در کتاب خود افسانه و داستان را با تاریخ مخلوط کرده و تخیل و اوهام را با منطق و مقایسه یکجا بکار برده است و بمسموعات خود اعتماد نموده. البته مورخین ما هم همین نوع قصور و غفلت را داشته‌اند و شاهنامه فردوسی تنها کتابی نیست که افسانه و داستان را با تاریخ آمیخته است. همان مؤلف کتاب آئینه اسکندری که در زمان ما قیام به تألیف نموده و قصد داشته مطالبش تحقیقی باشد بی‌اختیار داستان و تاریخ را باهم مخلوط ساخته و مثلاً در ردیف هخامنشیان از «آبادیان» و «پیشدادیان» و «ماردوشان» بحث کرده که جنبه داستانی دارد.

تردید نیست که در اینگونه خلط مبحث و آمیختگی حقیقت با خیال دست کم دو عامل مهم مؤثر بوده و آن دو عبارت است از نادانی و تعصب! مردم آن زمان حتی مورخین و نویسندگان نسبت به بسیاری از مسائل جاهل بودند و وسیله تحقیق هم نداشتند و ذهن آنان زیاد جوینده و پژوهنده نبود بطوریکه بروایات باور نکردنی باور میکردند و آنها را در ردیف حقایق می‌آوردند. تعصب جاهلانه و غرض ورزی خودش از نادانی کمتر نبود این غرض ورزی نه تنها دیده واقع بین قدما را پرده

کشید حتی مورخین متأخر و معاصر هم از تعصب و طرفگیری آزاد نبوده و نیستند. سالها پیش مورخ نامی معاصر انگلیسی یعنی «توینبی» (Toynbee) سر کلاس درس گفت هنوز تاریخ علمی و بیطرف کامل نوشته نشده است. از این حقیقت حساب تاریخ نویسیهای قدیمتر را خود بکنید. تعصبهای خام دشمنانه قرون گذشته مانند تعصبهای مذهبی و قومی بحدی در ذهن بعض مورخین مستولی بود که حقایق را دانسته و فهمیده تحریف کرده اند.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
اگر نسبتهای خلاف حقیقت و دروغهای شاخدار و تهمتهای ناروای
مذهبی و سیاسی را که غربیان بر ضد شرقیان و شرقیان بر ضد غربیان
و عیسویان بر ضد مسلمانان و مسلمانان بر ضد عیسویان و دسته بندیهای
سیاه و سفید و سرخ و زرد از راه خصومت و خودکامی علیه هم نوشته و
افکار بشر را با کاذب و مجعولات منحرف ساخته اند شرح دهیم سندی
بس بزرگ از جهل و تجاوز و ضلال انسانی تدوین خواهد گشت .
همین مغربزمینیها که امروز بفکر تحقیق بیطرفانه و عالمانه افتاده اند
اوقاتی چندان مطالب نادرست ناروای مثلاً علیه اسلام و پیامبر اسلام جعل
کردند که واقعاً نمونه بارز جهل و کج اندیشی است . حدود هفتصد
سال پیش تاریخ نویسی بنام «ماتیو پاریس» (Mathew paris) کشیش
انگلیسی که حتی پاپ وقت او را حقیقت نویس میدانست لاطالیلاتی
بس مغرضانه در باب پیامبر بزرگ اسلام نوشت که شخص از ذکر آن
شرم میکند امثال اومیان مورخان و روحانیان آن زمان مغربزمین کم
نبود بعض نویسندگان ما هم چنانکه گفتم عیناً بهمان روش رفتند در عصر

حاضر ما که آنرا عصر نهضة تفاهم بین المللی توان نامید یکی از موانع مهم همدلی و همکاری میان اقوام هنوز هم سوء تفاهمها و عقاید غلط و قضاوت‌های نادرستی است که ملتها در حق هم دارند و از مورخان و نویسندگان نادان یا مغرض چنان عقاید رابارث برده‌اند . پیداست که جزو تعصبا مطامع مادی و حرص مال و جاه و شهوت برتری جوئی ، خلاصه فساد خود پرستی در پندار و گفتار و کردار اهل عالم ریشه دار است . توان گفت سالها بلکه قرن‌ها لازمست تا ملتها و مذہبها نسبت بهم راه غلط فهمی و غلط گیری جاهلانه و تعصب آمیز را ترك کنند و هریك حق دیگر را بشناسند و ملت اول به نقص خود پی ببرد و از پی تفاهم بر آید معنی واقعی شناسائی بین اقوام و مللی که در قرآن کریم با عبارت «تعارف» تعبیر شده اینست . مقصود از تعارف شناختن نام و محل و ظواهر زندگی ملل نیست بلکه شناسائی حق و مقام و ارزش واقعی آنها است این است آن آیهی وافی هدایه پر از معنای آسمانی و حقایق انسانی که در سوره حجرات آیهی سیزده آمده و آنچه آنرا تکرار کنیم تذکر دهیم جا دارد :

« ای مردم ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شما را ملتها و قبیله‌ها گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید »

بلی نادانی و تعصب و نا آشنائی آمیخته بخود کلامی تاریخ را تاریك کرد و ملتها را نسبت بهم بیگانه و بدبین ساخت و تخم نفاق و شقاق در میان فرزندان آدمی پرا کند و جامعه انسانی را که ممکن بود قرین مسرت و خوشی و کامیابی گردد مسموم و ملوم ساخت .

البته توأم با نادانی و تعصب از همان روزگار باستان يك نیروی

رحمانی هم وجود داشت و ندای پیامبران و حکماء و دانشمندان و صدای وجدان گاهی بگوش بشر میرسید و مردم را به بیداری و هشجاری دعوت مینمود که مبادا چشم آنها را پرده نادانی و خودکامی بگیرد و حق دیگران را بدیده باطل و عاطل خود را بدیده حق نگرند و از آنانی باشند که در قرآن کریم و در سوره اعراف آیهی صد و هفتاد و هشت فرمود « آنان دل دارند ولی بحق پی نمیرند ، چشم دارند ولی نمی بینند ، گوش دارند ولی نمی شنوند »

هر فرد مسلم که واقعاً اسلام میآورد یعنی واقعاً خود را تسلیم امر خداوند میدارد باید در ردیف سوره های قرآن سوره كوچك «عصر» را که از چهار آیه مرکبست در هر فرصت بادیده دل و از روی خشوع و عبرت پذیری و پندگیری بخواند که در آن هم بشر را گمراه و زیانکار می شمارد مگر آنان را که بحق ایمان آورند و در تمام پندار و گفتار و کردار خود آئین حق را پیش گیرند و مدام یکدیگر را به حق و شکیبائی در راه وصول بحق متوجه سازند .

در برابر خودکامی و نادانی بشر این چنین ندای آسمانی هم در ساحه دل های روشن بلند میشد و افرادی از پیامبران و راهنمایان و دانشمندان را برمی انگيخت و آنان با صلاح نفوس برمی خاستند و فریادها برمی آوردند و نطقها میکردند و کتابهائی از آسمانی و زمینی تقریر و تحریر می نمودند و بشر را از نادانی و تعصب و پیروی از اساطیر و افتخار به اباطیل خود و چشم پوشی از حق دیگران بر حذر میداشتند .

خردمندان و دانشمندان حقیقت پژوه همین روش را پیشه ساختند و دو هزار و پانصد سال پیش حکیم یونانی کزنوفانیس باهوش تیز و ذهن

روشن خود دریافت چطور بشر از راه تعصب از باطل‌های خود بت‌میتراشد و بآن می‌گردد و به حق سایرین واقعی نمی‌گذارد و چشم دیدن آن را ندارد روی این اصل بود که آن حکیم بینا دل گفت :

اگر گاوها واسبها تصویری داشتند شاید خدایان را مانند گاو و اسب تصور و تصویر می‌کردند این وجدان حقجوئی که گفتم توأم با تعصب در آفاق دلها بروز می‌کرد و در قلوب همان مورخین نیمه‌نادان و نیمه متعصب هم وجود داشت و چراغ انصاف در عالم دلها بکلی خاموش نبود و بهمین علت است که با وجود این موانع همان مورخین قدیم هم از (هرودتس) و (توکیدیدس) و (بلوطرخوس) تا مورخین عصر ما اهتمام به فحص و شرح حقایق و واقعیات هم کردند حتی بعضی آنان در آنباب پافراتر نهادند و بحقیقت بدروش دقت و درستی و بیطرفی گرویدند و تا حدی هم موفق گردیدند . در عالم اسلام و ایران هم این تنبه وجود داشت و بزرگان و مورخان مالاقل نیت اینرا می‌کردند که در روایات خود از حق نگذرند و در آنزمانهای مظلّم این چنین نیت حقجوئی و حقگوئی الحق ارزش بزرگی دارد .

مثلا محمد جریر طبری آن ایرانی بزرگ و مورخ مشهور عالم اسلام قریب هزار سال پیش تاریخ معظمی در مجلدات متعدد بنام «تاریخ الامم والملوک» بوجود آورد و بزعم خود از اول آفرینش آغاز مطلب نمود و وقایع را تا اواخر قرن سوم هجری آورد .

این مؤلف شهیر الحق در روایات قرون اسلامی آنچه توانسته است دقت بکار برده اگر چه در قسمتهای اولیه بمسموعات و منقولات اعتماد نموده . در هر صورت وی نیت و وجدان تحقیق داشته و بحکم همان وجدان

در مقدمه گوید از آنچه در کتابش آورده از حیث صحت و سقم مسئول نیست و روایات دیگران را بازگو میکند که این خود دلیل توجه به حقیقت نویسی است. امثال طبری در عالم اسلام کم نیست یکی از آنان عبدالرحمن ابن خلدون است که ششصد سال پیش از این فکر روشن و سلیقه عالی و روح انتقادی خاصی بکار برد و در مقدمه مشهور تاریخ عمومی خود که نامش «کتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر» است بحثی علمی و انتقادی در باب لزوم دقت و شرایط صحت اخبار و مطالب نمود که امروز آنهمه باریک بینی و درست اندیشی اسباب حیرت و اعجاب است از همین رقم است کتاب «احسن التقاسیم» تألیف محمد بن احمد المقدسی یا مقدسی است که در جغرافیای عمومی هست و آن هم قریب هزار سال پیش تألیف یافته و در مقدمه مؤلف در روش تحقیق خود دقت و قیاس و تشخیص صحیح از غلط را با بیانی روشن لازم می‌شمارد و متقدمین را که بدون رسیدگی کامل مسموعات و مرویات خود را بسلك تحریر کشیده و نقل نموده اند مورد خورده گیری قرار میدهد.

این حس انصاف و تحقیق در هزار سال پیش از این کار کوچکی نیست.

در بعضی تواریخ فارسی هم این وجدان تفکیک حق از باطل پیدا است مثلاً در تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی عضو و رئیس دیوان رسائل یا باصطلاح امروز رئیس دفتر یا دبیر خانه‌ی سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی حس حق جوئی و راستگوئی و ذوق تاریخ نویسی برای هر خواننده‌ی دقیق عیان می‌گردد و الحق جای نهایت اعجاب است که دانشمندی که نهصد سال پیش از این در گذشته

چنان دقتی در تاریخ‌نویسی بکار برده باشد هر جا که درایت است بگوید
« از دیدار خویش چنین گوید . . . » و هر جا روایت است خواننده را
مثوجه سازد و بیجهت اخبار را از روی حدس و گمان بجای اخبار صحیح
روایت نکند . مورخین و راویان دقیق و دانشمند دیگر ما نظیر ابوریحان
بیرونی یا عطاملك جوینی بيمبالغه در تحقیق و روش علمی قرن‌ها پیش
سرمشق نویسندگان جهان و باستحقاق افتخار ملت ایران بوده‌اند .

باتمام این احوال حقیقت اینست که زمان ما غیر از زمان آن
بزرگانست زیرا موجود بودن وسایل تحقیق و سهولت مسافرت و وفور
منابع اطلاعات و ظهور روش‌های علمی و مخصوصاً بوجود آمدن روح
بیغرضی و بینظری راه و رسم تاریخ‌نویسی را کاملاً عوض کرده از حدود
صد سال باینطرف دانشمندان ملل باهمتی افزون و کوششی از حد
برون اهتمام نمودند داستان و افسانه و تخیل و تعصب را از تاریخ جدا
سازند و به اکتشاف واقع پردازند و در اینراه بادقت و مقایسه و تفکیک
صحیح از سقیم پیش بروند و الحق در این نظر کامیاب هم شدند و
پیشرفت‌های شایان کردند که در این پیشرفت‌ها گذشته از دقت و روح بیطرف
علمی و روش صحیح اکتشافات جدید هم در برداشتن پرده مجهولات
بآنان یاری کرده است. عصر ما بيمبالغه عصر اکتشافات و روش علميست
و آنچه در رشته تاریخ پیدا شده و در روشن کردن جهان گذشته تأثیر مهم
داشته واقعاً حیرت افزاست .

اینک چندی از آن اکتشافات و روش را بوجه مثال ذکر میکنم:
اول آنکه عقل را در سنجش روایات تاریخ میزان و ملاك قرار
میدهند و روایات خلاف عقل و ناممکن و افسانه‌وار را بحکم دلیل

گنار میگذارند و این همان روش علمی است .

دوم آنکه کتابها و رسالات و سایر اخبار کتبی قدیم ملی و خارجی را با هم مقایسه میکنند و اخباری را که مورد اتفاق راویان است یا تواتر دارد اختیار میکنند .

سوم آنکه خطوط قدیم را که در سابق مجهول و ناخوانده بود با زحمات زیاد و در نتیجه مطالعات دشوار و کوشش بسیار اکتشاف میکنند و در نتیجه کتیبه‌ها و نوشته‌های روزگار قدیم را میخوانند مثلاً شاید خیلی‌ها از افراد ملت خودمان ندانند که دانشمندان مغرب-زمین فقط برای اکتشاف و خواندن خطوط قدیم ما از میخی و پهلوی و اوستائی کمترش پنجاه سال رنج برده‌اند تا آنها را خوانده‌اند! اولین مکتشفین خط میخی ایرانی «گروتوفند» (Grotefend) آلمانی بود که در اوایل قرن نوزدهم میلادی بکار شروع نمود و این کوشش علمی قریب پنجاه سال بعد توسط دانشمند انگلیسی «رالینسون» (Ralinson) تکمیل شد .

باستانشناسی هم طبق يك روش نوین علمی آغاز کرد و شاید تاریخ شروع آنرا اواسط قرن هیجدهم مسیحی یعنی دوست سال پیش شمرد که در آن اوان دو شهر قدیمی زیر خاک و خاکستر رفته روم را که عبارت از «هرکولانیوم» (Herculanium) و «پمپی» (Pompeu) باشد بعد از قرن‌ها از جوف زمین و زیر تل‌های خاکستر و مواد مذاب آتشفشانی بدر آوردند و در همان زمان استادان و کاوشگران دانشمند نظیر «وینکلمن» (Winckelmann) آلمانی که در صنایع یونان و روم و «نیبور» (Niebhur) دانمارکی که در کتیبه‌های خاورمیانه و (آنکتیل

دوپرون (Anquetil du Perron) فرانسوی که در باب کتاب
 اوستا تحقیقات کردند و افکار جهانی را روشن ساختند باب تحقیق
 مخصوصاً خاورشناسی را بروی دانش پژوهان باز کردند و بر مدارك
 مستقیم تاریخ افزودند. این پژوهندگان کوششکار بینادل از تمام
 راهها و گوشه و کنارها با تمام وسایل و قوا به پیدا کردن آثار و علائم
 و ایزها و نشانه‌های ادوار سلف پرداختند مثلاً از طریق سکه شناسی
 یا باصطلاح فرنگی (Numismatique) از آنچه از سکه‌های قدیم
 از هزارها سال باینطرف در زیر خاک مانده و در اینصورت بدست کاوشگران
 افتاده بتواریخ اقوام و نامهای حکمرانان پی می‌برند مانند سکه‌طای
 ضرب داریوش بنام «دریک» یا «زریک» یا سکه‌هایی که از اشکانیان
 پیدا شده و برای ضبط و تنظیم نام و سلطنت شاهان آن سلسله کمکی
 شایان نموده و نظایر آن. همچنین دانشمندان زمین‌شناسی از روی
 اصول و موازین به اقسام و طبقات خاک و سنگها و سنگواره‌ها
 و عمر تخمینی تشکیل آنها و طول زمان هر یک از ادوار طبقات زمین
 پی می‌برند و عصر را مانند عصر سنگی قدیم از عصر سنگی جدید که
 عصر سنگ ساییده است و از عصر استعمال مغفر و آهن باز می‌شناسند.
 باستان‌شناسان و استادان تاریخ طبیعی گذشته‌های حیوان و انسان
 را کاوش می‌کنند و اشکال استخوان‌بندی‌های حیوانات قدیمی را کشف
 و بررسی می‌نمایند.

مانند استخوان‌بندی میمون استرالیا (Australiapeithecus)

و استخوان‌بندی‌های کشف شده در ترانسوال آفریقای جنوبی نظیر
 آنچه را انسان نما (Plesianthropus) و (Paranthropus) می‌نامند

و استخوان بندی آدم میمون مانند یا میمون آدم مانند نظیر آنچه در جاوه و چین پیدا شده و آنرا (Pithecanthropus) و (Sianthropus) میخوانند همچنین استخوانهای فکین که در ناحیه هایدلبرگ آلمان (Heidelberg) و کاسه سر که در دره رود نئاندر (Neanderthal) آلمان بدست آورده اند .

استخوان بندیهای که بعداً در محل (Cro-Magnon) فرانسه پیدا کردند از مکشوفات نئاندر با انسان معمولی نزدیک ترند آن راست تر و شکل سرو که موزون تر است و آن متعلق بعصر سنگی قدیم است . پس با این مساعی میخواهند آنچه مقدور است ایزی و اثری از ادوار قدیم حیوان و ظهور انسان ناطق (Homo Sapiens) دریا بند ورشته داستان انسان و حیوان و جماد را تا بتوانند ولو گسیخته بدست آورند و شاید روزی آنرا پیوند دهند و کتاب کبیر آفریس را چنانکه هست بخوانند بوجود آمدن هزاران موزه های باستانشناسی و مراکز مطالعه مستمر بمنظور کشف حقیقت تاریخ و پی بردن از آثار به مؤثر است گویی گوش آنان از صدای گذشتگان جهان در ارتعاش است که میگویند تلك آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار. از علوم دیگر که برای کشف حقایق تاریخی کمک شایان میکند علم جامعه شناسی است جامعه شناسان عصر ما ملل و اقوام حاضر کره زمین و عادات و اخلاق و مراحل تمدن آنها را مطالعه و مقایسه میکنند و مخصوصاً طوایف وحشی را که در همین زمان ما هنوز بر سطح زمین پراکنده اند و در جنگل و غار زندگی میکنند تحت مطالعه قرار میدهند و در نقاطی مانند جزایر (زاندجید (Zeeland) و (Polynésie) که در شرق اقیانوس آرام واقعند یا نواحی گیانایا (گینه) (Guiana) در شمالیهای آمریکای جنوبی احوال اقوام بدوی

و بدوی را جستجو مینمایند و در آن اقوام و اقوام دیگر مانند آلگونکوین (AlgonQuin) ها در کانادا و اسکیموها در اقصای شمال آمریکا و طوایف جزیره ماداگاسکار واقع در مشرق جنوبی آفریقا و ضاع مشا به با وضاع نیاکان باستان آدمیزاد را میجویند و سطح زندگی بسیار عقب افتاده و وحشیانه بعضی طوایف استرالایای مرکزی یا طوایف کوتاه قدان یا پیگمی ها (Pygmie) آفریقا را نماینده سطح زندگی جامعه های بس قدیم انسانی تصور میکنند پس بدین وسایل و قیاسها تا آنجا که بتوانند به گذشته های بس دور و دیرین و تاریک آدمی روشنائی میندازند . و حقایق زندگی گانی گذشته را یکی پس از دیگری کشف میکنند پیداست منظوری از ذکر این روش جدید تاریخ نویسی نمودار ساختن روش علمی عصر ما است ولی هرگز نمیخواهم بگویم که دانشمندان عصر در این راه به هدف رسیده اند بلکه هنوز در راهند و راه دوری در پیش دارند هنوز دانش و اطلاعات آنان برای پی بردن به جزئی از اجزای تاریخ بیکران بشری و احوال اقوام قدیم و اوضاع اقوام کوهستانی و جنگل نشین و عقب مانده عالم پی نبرده است حتی وضع واقعی ملت های بزرگ متمدن جهان هم کاملاً مکشوف و معلوم نیست زیرا هنوز هر ملتی عاشق تاریخ خویش است و محسنات خود را بزرگ و معایب خود را کوچک جلوه میدهند و حق خود را با اهمیت و باطل خود را بی اهمیت قلمداد میکنند یعنی با کمال تأسف با وجود ترقیات علمی و توسعه روح بیطرفی مخصوصاً میان بعضی دانشمندان جهان هنوز هم اغراض و تعصبات در روح بشر ادامه دارد اینگونه اغراض را در ساحه ی ملل متحد هم بوضوح توان دید که چطور هر فردی یا دسته ای فقط در فکر دفاع از نظر و عقاید خویش

است ولو زور و باطل باشد و میکوشد مطالب طرف را رد کند ولو حق و درست باشد .

تردید نیست که دانشمندان حقشناس همه ملل عالم ازین وضع افسرده خاطرند و آرزومندند روزی در این جهان آشفته فرا رسد که بشر همه بحقیقت گروید و راست را راست بنامد و کج را کج سفید را سفید و سیاه را سیاه و نگوید هر چه من میگویم و من میخواهم درست و بجاست و هر چه دیگران میگویند و میخواهند نادرست و نابجاست منازعات بین المللی که جهان گرفتار آنست از همین نوع خود بینی سرچشمه میگیرد چه يك اختلاف كوچك مرزی باشد چه موضوع خلع سلاح یا ممنوعیت آزمایشهای اتومی. این بیچارگی انسانی بی شك اسباب تأسف دانشمندان و دل آگاهان خیرخواه عالم انسانی است و همه میکوشند تا آنجا که امکان دارد آدمی زادر ازین ورطهی هلاک برهانند و بساحل نجات برسانند معلومست که اولین قدمها در اینراه باید در مدارس برداشته شود کودکان و جوانان تمام ملتها باید از همان اوان صباوت بجای تربیت خودپرستی تربیت حقپرستی دریابند یکی از هدفهای مهم ملل متحد همین موضوع است و منظور عمده از ایجاد کمیسیون همکاری آموزشی و پرورشی و علمی و فرهنگی که نام آن (یونسکو) معروف شده همینست دوازده سال پیش خود من درسو کمیسیون حقوق بشر ملل متحد پیشنهادی کردم که باتفاق آرا پذیرفته شد و آن این بود که ملل متحد انجمنی از علمای بیغرض و محقق و متخصص تاریخ و آموزش و پرورش بین المللی منعقد سازد که کار آنان رسیدگی عادلانه به کتب تاریخی ملل و پیدا نمودن موارد سوء تفاهم ها و سوء تعبیرها و اغراض ملتها نسبت

بهم و تصحیح آنها باشد که در طی زمان طرف توجه مؤلفان و مربیان اقوام متّمدن واقع گردد و بتدریج کتابهای درسی را که از لوث مطالب غیر واقع که یا از راه نادانی و یا از طریق تعصب مندرج گشته پاک گردد زیرا غرض و کینه ملی یا قومی یا طبقاتی از اوان کودکی بواسطه والدین و معلمان بجوانان کشورها تلقین میشود و چاره آنهم ترك آنگونه تلقینات خلاف حقیقت از همان زمانست .

این نظریشهادی چنانکه گفتم باتفاق پذیرفته شد و بمراجع بالاتر ملل متحد ارسال گردید تا در حدود امکان بموقع عمل گذارده شود پس برای اینکه تاریخ صحیح بوجود آید و ملتها نسبت بهم بجای خوی دشمنی خوی دوستی کسب نمایند لازمست رهبران دانشمند و حقپرست ملل از نخستین مراحل آموزش جوانان آغاز نمایند شاید در استماع این مطالب خواهید فرمود اینها آرزوهای دور و غیر عملی است منهم تصدیق میکنم اینها آرزوهای دورادور است ولی هرگز غیر عملی نیست .

ترقیات اساسی عالم انسانی نتیجه همان نوع آرزوهای بلند بوده که وقتی دور بوده و رفته رفته نزدیک شده و گرنه اگر آرزومندان و بلند نظران و روشن بینان جهان آدمی وجود نداشتند کاروان بشر هرگز بدین مرحله که اکنون رسیده نمیرسید همین سازمان ملل متحد وقتی وهمی بیش نبود و از طرف مردمی خیالی خام شمرده میشد و بنای ملتها بر زور آزمایی و مهاجمه و جنگ و غارت بود ولی اکنون آن خیال که قرنهادرمغز بزرگانی بشکل آرزو وجود داشت حقیقت شده گرچه هنوز به منظور واقعی خود نرسیده است . کمالپرستان بشر در راه وصول بحق

از پیمودن راه دور و دشوار با کی ندارند و بردبار و فداکارند با چنین روحیه ایست که ابو سعید ابی الخیر یکی از صوفیان صاحب دل ما که نهصد و چهل سال پیش در گذشت این رباعی لطیف را گفت :

جانا بزمین خاوران خاری نیست

کش بامن و روزگار من کاری نیست

با لطف و نوازش جمال تو مرا

در دادن صد هزار جان عاری نیست

چند هفته پیش یعنی روز دوشنبه شانزدهم مرداد ماه (۱۳۴۰) یکی از آن خیالپرستان بلندپرواز عاشق حق و پیرو حقیقت بنام فرانک بوخمن (Frank Buchman) در آلمان در محلی بنام (Freuden Stadt) فرویدنشئات که معنی شهر شادی میدهد در نواحی زیبای مصفائی موسوم به جنگل سیاه واقعست جان بجان آفرین سپرد بیست و دو سال پیش یعنی بتاريخ ۱۹۳۸ میلادی که دنیا هنوز از جراحت جنگ اول جهانی التیام نیافته در تهیه روشن کردن آتش جنگ دوم بود این شخص بی‌نا در همین جنگل در حال استغراق و جذبه قدم میزد و در راه نجات بشر مطالعه میکرد یکباره فکری در مغزش برق زد و با خود گفت نجات بشر در اینست که بجای اسلحه آدمکش با سلاح اخلاق مسلح گردد و برایش روشن گشت که کاریت‌ترین اسلحه در راه سعادت آدمی اسلحه ناری نیست بلکه اسلحه نور است . انسان کشی هنری نیست انسان پروری هنریست مایه اسلحه ناری آتش و فولاد و قساوت و خونخواریست و مایه اسلحه نوری مهر و پاکی و گذشت و راستی است جهان آدمی را مهر و پاکی و گذشت و راستی بسعادت میرساند نه دشمنی و توپ و تفنگ

بوخمن با این فکر قیام کرد و بتمام ملت‌ها فرمان بسیج داد که برخیزند و اسلحه‌یی برگیرند که سلاح تقوی باشد و با آنچنان اسلحه جنگ را اول با خود پیادارند و با بزرگترین دشمنان که خود پرستی و شهوت و بی‌مهری و ناپاکیست و قرارگاه یاستاد آنها قلب خود آدمیست در آویزند معنی جهاد اکبر که در آئین مقدس اسلام آمده همینست .

این مرد پا کدل ظرف این بیست و دو سال هزارها پیروان در همه جهان پیدا نمود رهبران و رهروان ملل بتدریج دارند به تعلیم تسلیح اخلاقی او گردن می‌نهند زیرا همه با خلوص کامل عقیده او و چهار اصل او را که مهر مطلق و از خود گذشتگی مطلق و پاکی مطلق و راستی مطلق است و این چهار اصل چکیده تعلیم ادیان است می‌پذیرند و همه میدانند که آهن با آهن از بین نمی‌رود و آتش با آتش خاموش نمیشود و دشمنی با دشمنی زایل نمی‌گردد و تسلیحات با تسلیحات از میان برداشته نمیشود . بشر باید فکری از نو کند و طرحی از نو بریزد و نقشه‌ای انسانی بکشد و بجای اسلحه خونریزی تن و روان خود را با اسلحه آدمیت زینت دهد .

بوخمن میدانست که چهار اصل او روح همه ادیانست و هیچیک از پیروان ادیان و ملل با او و اصول او مخالفتی نخواهند نمود و همین طور هم شد اکنون چنانکه گفتم هزارها از همه ملل و مذاهب پیروان دارد . بوخمن قسمت مهم عمر خود را در آمریکا که زادگاه او هم هست گذراند و عجب آنکه آخرین روز خود را در همان شهر شادی (فروید نشات) واقع در جنگل سیاه آلمان که بتصادف با آنجا رفته بود پایان برد فکرش در آنجا بوجود آمد و این دفعه خودش در آنجا از این

جهان در گذشت ولی فکر و تعلیمش در جهان بماند . صدای «لبیک» از طرفداران امور معنوی و رهبران راه خدا از اقطار زمین مسکون بسوی او بلند است .

در خاتمه جادارد یکبار دیگر رؤس مطالبی را که گفتم تکرار کنم .

تاریخ عالم و آدم بخصوص در باب گذشته‌های دور مخلوط و مشوبست و افسانه با حقیقت و حق با باطل در آمیخته است و علت عمده آن دوتا است یکی نادانی و زودبساوری و دومی تعصب و غرض‌ورزی . البته از همان روزگار نخستین توأم با این تاریکی جهل و تعصب نور حق جوئی و حق گوئی هم ولو ضعیف در دلها تابشی داشت . همین نور است که با پیشرفت تمدن بشر قوت میگیرد و عصر بعصر فکر تحقیق و کاوش و بیان حقایق در مغزها بیش از پیش نیرومندتر میگردد و دانشمندان بی‌غرض یا کم غرض میکوشند جهان و وقایع جهان را چنانکه هست به بینند و باز گو کنند .

اختلاف و ستیزگی ملل و اقوام در نتیجه همان جهل و تعصب و تواریخ و عقاید مشوب و حس خودپرستی و فراموشی شدن حقیقت بروز کرد . و چاره آن تصمیم افکار غلط تاریخی و ریشه کن نمودن نادانی و تعصبهای خام خود پرستانه در میان اقوام و افراد است و ازین حیث مؤلفان و مربیان جهان مسئولیتی بس عظیم دارند .

کانون نور دانش و انصاف و حق شناسی و جدان رهبران و دانشمندان واقعی عالم انسانیست که بمنظور خدمت در راه رهایی بشر با خلوص تمام و شجاعت اخلاقی و عزمی خستگی ناپذیر در تألیفات و تلقینات و

اقدامات خود تا بتواند حس حق را در خود و دیگران تقویت کنند و توسعه دهند و ازدشواری کار و دوری راه و دسترس نبودن هدف آمال هرگز زبون و نومید نگردند .

برای ما ایرانیان درك چنین هدف عالی انسانی مشکل نیست زیرا رهبران ادبی و فلسفی و عرفانی ما از دیر زمان به فکر بلند وحدت معنوی ملل و مردود بودن تعصب و خود پسندی پی بردند فقط بر ما فرزندان آن بزرگانست که در راه تقویت آن هدف عالی قدم برداریم و پیدا است که اولین قدمها آنست که از خودمان در کشور خودمان حتی در خانواده خودمان شروع کنیم زیرا چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است . همه ما ممکنست در جزئی ترین مسائل روزانه یا بیخبر و جاهل باشیم یا متعصب یعنی بخواهیم محض تعصبهای شخصی یا جمعی نظر خود را بکرسی نشانیم و بیجهت تولید تفاق و ستیزگی کنیم و جامعه خود را آلوده و آشفته سازیم در عصر ما بیش از هر موضوع صحبت از مبارزه میشود از من بپرسید از مهمترین مبارزه های ما باید دو مبارزه باشد مبارزه برضد نادانی مبارزه برضد تعصب خودپرستانه حق در چنین مبارزه یارما خواهد بود .

فصل پنجم در احاطه عمر بشر

گفتیم که دوره تاریخ مدون بشر فقط چند هزار سالست در صورتیکه علما دوره پیش از تاریخ را از صد هزار سال تا ملیونها سال حدس زده‌اند در گذشته اقوامی بزعم خود و بموجب روایات خود تمام تاریخ بشر را از آغاز آفرینش چند هزار سال بیشتر نمیدانستند در مغرب زمین بموجب تقویم رسمی قرن هفدهم میلادی آفرینش آدمی هفت هزار سال قبل تصور میشده در عالم عیسویت بموجب تقویمی ظهور آدم را چهار هزار و چهار سال پیش از میلاد مسیح یعنی حدود شش هزار سال پیش از این میدانستند و تاریخ حدوث طوفان معروف را که بموجب علم زمین شناسی صد هزار ها سال قبل اتفاق افتاده حدود سه هزار و چهار صد سال پیش ازین تصور میکردند و اکنون این قبیل حدسیات روبه فراموش شدنست .

در باب اینکه انسان بچه صورت خلق شد و اینکه آیا یکباره آفریده شد یا در نتیجه صد هزار ها سال تحولات از اشکال و مراحل بسیط تر باشکال و مراحل مرکبتر و کاملتر ارتقا یافت هنوز علم یقین حاصل نشده و میان دانشمندان طرفدار خلقت آنی و تطور اختلافاتی هست

ولی همین اندازه محرز است که انسانهای ادوار قدیم در وضع وسایل زندگی خیلی به حیوان نزدیک بودند و از همین نظر آنها را انسان ابتدائی یا بدوی (بمعنی ابتدائی) مینامیم میتوان او را بدوی هم نامید که اشاره به بادیه نشینی و آوارگی در حال کوچ و صحرانوردی و کوه پیمائی و خانه بدوشی او است بعضی میگویند قدیمترین آدمیان بیشتر در جنگل بر درخت زندگی میکردند که بی شباهت به زندگی میمونهای جنگلی نبود و پس از عهد یخبندان بزرگ که در شمالیهای زمین مسکون آن زمان هزاران سال پیش روداد آدمی بواسطه خشک گشتن درختان مجبور شد در غارها پناه جوید و از آن هنگام به غارنشینی عادت کرد .

نکته ای که باید بآن توجه نمود اینست که آدمیزاد یعنی حیوان ناطق و باصطلاح علمی مغربزمین (*Homo Sapiens*) از همان اولین ظهورش چه با خلق الساعه و چه با تطور تدریجی از حیوان فرق مهمی داشت و آن هم قوه تصرف و انطباق او با محیط و ایجاد وسایل بود و در واقع از همان آغاز نیروی عاقله داشت و همین نیرو در طی قرون و اعصار مستمر آرو با افزایش نهاد . بدیهی است آزمایش و تجربه و پیش آمد در آن افزایش مؤثر بود ولی مایه آنرا در نهاد خود داشت که از ازل در آن نهاده شده بود . مثلاً یخبندان نواحی شمال سبب شد آدمی محیط خود را عوض کند و بمحیط جدیدی که غار باشد عادت نماید ولی همین عوض کردن و عادت نمودن يك مایه و استعداد ذاتی میخواست .

ترقیات بهت آور عصر ما واقعاً ما را غافل کرده است از اینکه نوع بشر از چه مراحل بسیار ساده و ابتدائی گذشت و چه اعصار و ادوار تجربه

گذراند و چطور قمر ناپشت به پشت آمد و رفت و اتفاقات روداد و هزاران هزار آزمایش حاصل شد تا هوش و خرد انسان رشد کرد و او به ترقیات و اکتشافات نایل آمد برای مثالی پیدا شدن آتش که داستان آن بآن شیرینی در شاهنامه آمده که از حقیقت دور نیست یعنی بخوبی اشعار میدارد چطور بخت و تصادف سبب اکتشاف یکی از بزرگترین عوامل حیات بشری گشت چنانکه میدانیم بموجب این داستان روزی هوشنگ ماری بر تخته سنگ می بیند و بر آن سنگی پرتاب میکند مار از سنگ شاه میرهد ولی از خوردن سنگ شاه به سنگ کوه شراره میجهد و همین تصادف سبب پیدایش آتش میگردد .

یکی روز شاه جهان سوی کوه	گذر کرد با چند کس همگروه
پدید آمد از دور چیزی دراز	سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون	زدود دهانش جهان تیره گون
نگه کرده هوشنگ با هوش و هنگ	گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ
بزور کیانی بیازید دست	جهان سوز مار از جهانجو بجست
بر آمد بسنگ گران سنگ خرد	همین و همان سنگ بشکست خورد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ	دلی سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کشته ولیکن ز راز	پدید آمد آتش از آن سنگ باز
هر آنکس که بر سنگ آهن زدی	ازو روشنایی پدید آمدی
جهاندار پیش جهان آفرین	نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد	همین آتش آنگاه قبله نهاد
شب آمد بر افروخت آتش چو کوه	همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد

داستانی مشابه پیدایش آتش در ایران در باب پیدایش پختن در چین مسطور است که نقل آن خالی از مزه نیست زیرا آن نیز نمودار ترقی تدریجی آزمایش آدمی است. طایفه‌ای از چینیان هزارها سال پیش در خانه‌های پوشالی زندگی میکردند و از میوه و گوشت خام و ماهی و غیره تغذی مینمودند در یکی از این خانه‌ها خوکی بود روزی پدر و مادر از آن خانه بیرون رفتند و پسر خود را در آنجا گذاشتند اتفاقاً خانه آتش گرفت و پسر به برای نجات خوک بسوی آن دوید و بی اختیار دست به آن حیوان که میسوخت دراز کرد و دستش سوخت و بحکم غریزه انگشت سوخته را بدهان خود برد ولی یکباره متوجه شد که مزه خوبی دارد کمی حیرت کرد و با کمال احتیاط بار دیگر انگشت بخوک بریان برد و مزه کرد و بیشتر خوشش آمد پس بتدریج حواس خود را جمع کرد و فرونشست و تا پدر و مادر برگردند مقداری از گوشت خود پخته را خورد و چون پدر و مادر باز گشتند قضیه را بآنان حالی کرد و آنان هم امتحان کردند و از گوشت پخته لذت گرفتند خبر این حادثه مهم فاش و منتشر گشت و مردم به کنجکاو ی پرداختند و بفکر گوشت پخته افتادند و غریب اینکه مدتی مردمی خانه‌های خود را آتش میزدند تا خوک پخته شود و بخورند و دیر زمانی گذشت تا یاد گرفتند که برای پختن خوک آتش زدن تمام خانه لزومی ندارد و ممکنست هم خوک را پخت و هم خانه را نگه داشت.

این داستان عجیب بار دیگر نشان میدهد اولاد آدمی با وجود استعداد ذاتی و عقل بالقوه که داشت تا چه اندازه به آزمایش تدریجی محتاج بود و چه زمانهای طولانی گذشت تا راه و رسم زندگی را یاد گرفت

پس گذشته از استعداد فطری برای آزمایش و آموزش آدمی پیش آمدها در رشد و ترقی و تمدن او نظیر جستن شراره از سنگ در مورد هوشنگ و آتش گرفتن خانه در مورد قبیله چینی تأثیر بسزا داشت .

گذشته از پیش آمدها از قبیل آنچه ذکر کردم سوانح نظیر حدوث طوفان و سیل و تحولات جوی و بروز بیماری و جنگ که جملگی در آزمایش آدمی و جولان و اقدام او مؤثر بوده وضع جغرافیائی محیط هم در تعیین طالع انسان عاملی است قطعی بعضی علما گفته اند در روز گاران باستان موقعیکه گروههای آدمی بعلتی از علل از محلی بمحلای نوین مهاجرت میکردند و بر سینه پهناور زمین پراکنده می گشتند و بر سر زمینهای نا آشنا و پر فراز و نشیب میرفتند مواجه با یکی از سه حال میگشتند یا اینکه سرزمین جدید طوری وحشی و نامساعد بود که آدمیزاد نمیتوانست با آن بسازد پس یا فرار میکرد و یا نابود میگشت و یا اینکه سرزمین جدید طوری مساعد و ملایم و سازگار بود که در آنجا سکنی می جست و از محصولات طبیعی آنجا مثلا میوه های جنگلی یا حیوانات دریائی ارتزاق مینمود پس احتیاج زیادی بسعی و کوشش حس نمیکرد و در نتیجه در همان مرحله بدایت و سادگی جنگل نشین میماند چنانکه در این عصر ما هم ملیونها از همان قبیل اقوام هنوز هستند که در پست ترین مراحل تمدن بشری زندگی میکنند و یا اینکه حال سوم پیش میآمد و آن اینست که گروههایی بر سر زمینهای میرسیدند که نه باندازه ای سخت و بی بار بود که آنها را نابود سازد و نه باندازه ای ملایم و سازگار بود که آنها را تنبل و خوش نشین بار آورد بلکه مایه و امکان زندگی داشت ولی

برای استفاده از آن مایه و امکانات سعی و کوشش لازم بود پس اقوامی که بچنان نقاطی راه یافتند و بنا را بکار و کوشش نهادند و در راه رام کردن طبیعت قاهر خرد و همت بکار بردند لاجرم کامیاب گردیدند و تمدن بوجود آوردند در واقع ظهور تمدنهای بزرگ جهان از این دو عامل اصلی پیدا شد یعنی سرزمین دارای امکانات و کار و کوشش انسانی .

بعقیده مورخین و فلاسفه اجتماع انسان بعد از طی اولین مراحل ترقی که او را از حیوان امتیاز بخشید نظیر ظهور ناطقه و پیدایش آتش و پدید آمدن دین قدم براه تکامل نهاد نطق وسیله تفاهم و تبادل نظر شد آتش سبب شد از سوز سرما مصون ماند غذای پخته تهیه کند آجر درست کند فلزات را آب کند و برای خود روشنائی بوجود آورد و حیوانات درنده را از خود دور دارد .

دین با اینکه آنوقت ها در مراحل بسیار عامیانه و خرافاتی و شرك بود سبب شد آدمی با استناد به قوای مرموز قویدل و متوکل گردد و به طبیعت وحشی فایق آید و فکر او با اعتقاد بجهان بیکران وسعت یابد و در هر دوره ای از ادوار از مراحل پست تر و تنگنا تر بمراحل عالتر و بیکرانتر برسد و در اخلاق و اطوار ترقی یابد .

چه زیبا و گویا است شرح این تحول عظیم و دینی جهان انسانی در قرآن کریم که داستان بس دراز تکامل روحی و روحانی آدمی که شاید صد هزارها سال طول داشته در چند جمله موجز ولی بسیار معنی دار در سوره ششم و آیات هفتاد و ششم تا هفتاد و نهم در باب ابراهیم بیان شده: (و چون شب بر او تاریک شد و ستاره های را دید گفت این پروردگار

من است و چون فرو شد گفت من فروروندگان را دوست ندارم و چون ماه را فروزان دید گفت این پروردگار من است و چون فرو شد گفت اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند از مردم گمراه خواهم بود و چون خورشید را فروزان دید گفت این پروردگار منست این بزرگتر است و چون فرو شد گفت ای مردم من از شریك قراردادن شما بخدا بیزارم من برآستی رو بسوی کسی میکنم که زمین و آسمان را آفریده و باو شریك قرار نمیدهم).

این تکامل تدریجی در هریك از جهات زندگی اجتماعی مشهور است مثلاً از لحاظ امرار معیشت و تشکیل جامعه هم مراحل متعددی آمده و رفته و شیوه زندگی از دوره‌ای به دوره‌ای تغییرات پذیرفته قدیمترین دوره جامعه بشری را دوره شکار تشخیص داده‌اند که در آن دوره شغل عمده و وسیله معیشت آدمی بطور کلی شکار حیوانات بری و بحری بود بخصوص موقعی که ابزار کار و اسلحه سنگی رفته رفته تکمیل میشد میگویند زندگی شکاری سبب ظهور شیوه جنگ شد زیرا بوجود آمدن اسلحه و ابزار صید باعث شد بشر در موارد شدت اختلافات خود را بزور اسلحه فیصله بخشد از جنگ هم بردگی و برده‌گیری و برده‌فروشی حاصل آمد یعنی بجای اینکه غالب مغلوب خود را بکشد او را اسیر و برده خود ساخت و از کار و زحمت او بهره‌برداری نمود.

میگویند تمدن شکاری حدود صد هزار سال پیش وجود داشته و در آن دوره بود که انسان گذشته از پختن با اختراع سوزن سنگی و تهیه لباس و ساختن ابزار زینت فایز آمد.

پس از تمدن شکاری تمدن چوپانی آغاز کرد که شاید در اروپا

ده هزار سال پیش ظهور کرده باشد و چنانکه نام آن مینمایاند در آن دوره بواسطه عقب رفتن یخ و ملایم شدن هوا انسان از غاریرون آمد و بجای اینکه حیوانات را محض دفاع از خود و برای تهیه غذا بکشد بعضی آنرا اهلی کرد و بیکى از رامترین و صلح دوستترین چارپایان که گاو باشد دست یافت آنگاه به خروشت و گوسفند و اسب و قاطر و مرغ خانگی و فیل و امثال آن مسلط گشت و جمله را بكمك و خدمت خود واداشت گاو الحق از موی سر تادم و سم نسبت به انسان سودمند و مظهر صلح و آسایش و آرامش است و بیجهت نیست در ممالکی نظیر مصر و هند آنرا حتی مورد پرستش قرار دادند در زبان قدیم ما یعنی پارسی باستان هم گاو را لقب مقدس دادند و آنرا (گاو سپند) یعنی گاو مقدس نامیدند و این لغت است که اکنون بشکل گوسفند ضبط میشود.

اگر بحرف من نمی خندیدید میگفتم کاش انسان عاقل مغرور شیوه سودمند بودن و بهره رساندن و صلحدوستی را از گاو و شتر یاد میگرفت یا کاش گاوها هم میتوانستند يك ملل متحد تشکیل دهند شاید قادر میگشتند صلح و آرامش را در جهان برقرار سازند در هر صورت مسلماً بمبائمی نمیساختند و بهستی ابنای بشر نمیتاختند این شتر بیزبان چه خدماتی شایان در طول قرنهای نسبت بآدمیزاد که انجام نداده بیچاره همیشه خار میخورد و بار میبرد سعدی حق دارد به آن سنخ زایران مکه که با مالی حرام و محض ظاهر پرستی بحج میروند بیریا گفته :

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک

بیچاره خار میخورد و بار میبرد

خلاصه اینکه عهد چوپانی ترقیات بیشتری نسبت به عهد شکاری
فرا آورد. نه تنها اغذیه از گوشت و کره و تخم مرغ و لوازم لباس از
پوست و پشم فراهم آمد بلکه استخدام حیوان برای بارکشی و نظایر
آن هم معمول گشت و انسان در جستجوی چراگاه از غار بیرون رفت
و به چادرنشینی و بیلاق و قشلاق عادت نمود و در این دوره بود که
صنعت سائیدن و صاف کردن سنگ پیدا گشت و ابزار و آلات سنگ
تراشیده معمول شد و ساختن کاسه و کوزه از گل رایج گردید و عصر
سنگ تراشیده یا عصر سنگی نوین آغاز نمود. این آغاز را بعضی
مورخین دوازده هزار سال پیش ازین دانسته اند.

در ذکر حیوانات اهلی خدمت مؤثر را که اسب و سگ آن دو
رفیق باوفای آدمی از هزارها سال باینطرف در طریق تمدن نسبت
بانسان کردند و در مشکلات زندگی یار او بوده اند نباید فراموش کرد
اسب در اثر خدمت خود در اشعار ما و داستان ملی ما شاهنامه مانند
داستانهای ملل متمدن دیگر مقامی دارد و تنها صحبت رخس و شبذیز
نیست. در میان عرب با اینکه شاید در ابتدا اسب از ایران بآنجا رفته
باشد آن حیوان موقع مهمی دارد حتی برای اسبهای نسب نامه
میداشته اند. زیرا اسب در جنگ و صلح خدمتگزار آدمی بوده. سگ
هم در تمام عمر بشر در موارد سختی یار او بوده و با هوش و حس و
نیروی شامه و وفای خود خدمتهای گرانبها نسبت به انسان انجام داده
و میدهد و بیجهت نیست که در فقه اسلامی سگ سودمند را خونبها تعیین
شده. شاید بجا باشد حکایتی را که (تالستوی) نویسنده حکیم روسی
که پنجاه سال پیش در گذشت نوشته است نقل کنم زیرا نماینده صدق

ووفای سگ است ، مردی که بر گمر اسب در بیابانی مسافرت میکرد
 و سگش پشت سرش میدوید یکباره ملتفت میشود که سگ پارس میکند
 و بسینه اسب میپرد هر کار کرد سگ را آرام کند نتوانست سرانجام
 خشمگین گشت و طوری سگ را زد که زخمی شد و افتاد پس از طی
 مسافتی متوجه گشت که خورجین پشت سرش که پول و ذخیره اش داخل
 آن بود افتاده با اضطراب بر گشت و بمحلی که سگ را زده بود رسید
 و دید سگ از آنجا برگشته ولی خونش بزمین ریخته این خون را
 گرفت و رفت تا بجائی رسید که خورجین افتاده و سگ زخمی هم سر
 بروی آن نهاده بود آنگاه در پشیمانی و غم عمیقی ملتفت شد فغان و
 بی آرامی سگ برای چه بوده .

ابوالقاسم عارف شاعر آزاده منش حساس ایران روی همین وفای
 سگ بود که گفت :

مرا رسم وفا و حقشناسی کشاند آنجا که باسگ خو گرفتم
 خدمات سگهای پلیس در همین عصر ما و کارسگهائی که برای
 هدایت کورها تربیت میشوند مثالی باهرا از فداکاری و سودمندی این
 حیوانست . خلاصه اینکه اهلی کردن حیوانات در تاریخ پیشرفت
 انسانی قدمی بس بزرگ بود و در ضمن همین دوره چوپانی و گاوچرانی
 آدمی به روئیدن نباتات از تخم و دانه پی برد و پس از تجاربی ممتد به
 صنعت کشت آشنا گشت و بدین ترتیب یکی از مهمترین ادوار ترقی
 انسان یعنی **دوره کشاورزی** آغاز نمود در گذشته آدمی با حیوانات
 وحشی مبارزه کرد و آنها را رام نمود اکنون با نبات و درخت بنای مبارزه
 نهاد و بهرام کردن جنگلهای وحشی پرداخت و آنها را برای زراعت

سازگار و هموار نمود روزی رسید که طریق شخم کردن را آموخت و گاو آهن را ساخت و به تدریج در کنار چشمه سارها و رودها سکنا جست و از حال کوچ و سرگردانی به حال استقرار متحول گشت کم کم استعمال فلزات بمیان آمد و اول مس و سرانجام آهن بدست آمد و بکار افتاد و ابزار و صنایع و اسلحه و نظایر آن تهیه گشت. آغاز پیدایش و استعمال فلزات را که اولین آن مس باشد بعضی مورخین حوالی هفت هزار سال پیش ازین دانسته اند. تردیدی نیست که در این تحولات از دوره ای به دوره ای علتهای گوناگون در کار بود.

نظیر علتهای دینی و خرافی و تصادف و اتفاق و محیط و پیش آمد ولی در وراء همه اینها چنانکه در ابتدا هم اشاره کردم يك نیرو یا اراده یا مشیت ناچار در کار بوده که بشر را به پیش سوق میداده و سیر تطور را دوام می بخشیده همان علل یا علت اصلی و مشیت يك دوره جدید دیگر فرا آورد و آن دوره شهر نشینی بود یعنی فرزند آدمی بتدریج از مراکز زراعتی یا از حال چوپانی و زندگی کوهستانی روبه مرکزهای بزرگ تجمع نهاد و شهر بوجود آورد. و از سر گردانی به سکونت و از حال بدوی به حضری تحول یافت شهر نشینی هم ناچار علل و عوامل داشت یکی از آن علل دشمنی و ستیزه جوئی و تاخت و تاز يك گروه انسانی با گروه دیگر بود که مجبور شدند در جاهای محفوظ اقامتگاه برگزینند و دور تا دور آن برج و بارو بسازند و از این راه توان گفت اولین شهرها در واقع قلعه ها و حصارها بودند البته شهر یا قلعه جلو راه سیل و حیوانات موزی و سرما و طوفان راهم تا حدی گرفت و انسان بالطبع در آنجا هر چهار فصل اقامت کرد و کوچ و مهاجرت و خانه بدوشی

متروك گشت در شهر بود که داد و ستد و بازرگانی آغاز نمود گرچه در ابتدا بازرگانی با دستبرد و تقلب و معامله با بدحسابی و تجارت با غارت غالباً توأم بود عجب اینکه در بعضی زبانها مانند آلمانی و یونانی کلمه کسب و تجارت در عین حال که معنی داد و ستد میدهد بمعنی تقلب و گول زدن هم میآید .

در واقع از علائم ترقی و تکامل عصر است که بازرگانی با درستی و شرافت و خوش پیمانی قرین گشته . البته زمینه ایجاد شهر یا مسکن دائمی همان کشاورزی بود که باعث تغییر کوچ و مهاجرت به سکنه و اقامت یا تحول بدات و به حضارت گشته همانطور که وجود حیوانات اهلی ادامه چوپانی و بدات و الزام میکرد همانطور هم کشاورزی حضارت را میخواست توان گفت دام یعنی حیوانات اهلی آدمی را بزندگی بدوی سوق نمود و دانه بزندگی حضری و روی همین اساس اقتصادی جامعه انسانی از هزارها سال پیش به دودسته بادیه نورد و شهر نشین منقسم گشت و هنوز هم این دودسته در میان اقوام زیادی وجود دارد از سوانح مستمر تاریخ قدیم یکی اینکه چون شهر نشینها اوضاع زندگی اجتماعی خود را بهتر مرتب میکردند و ابزار و ذخیره و غذا و مال در شهر انبار میشد ناچار اقوام بدوی خانه بدوش در موارد سختی بآن شهرها بمنظور غارت هجوم میآوردند و تاخت و تاز میکردند و از این روست که تاریخ و افسانه های اغلب ملل پر از اخبار اینگونه مهاجمات است و در شاهنامه فردوسی جنگهای ایران و توران در حقیقت نقل افسانه و از جنگهای بین اقوام ایرانی و شهر و بادیه و گاهی هم یغمای اقوام غیر ایرانی آسیای مرکزی را بیاد میآورد .

ظهور شهر و شهر نشینی که بحکم آثار و اخبار باید از دوره سنگی نوین آغاز کرده باشد نشان میدهد که انسان روش زندگی کردن و همکاری با هم در واقع همزیستی مسالمت آمیز را یاد گرفت و ناچار برای اداره کارهای مشترك حكومتی بوجود آورد و بدیهیست آنوقتها هر شهر با اطرافش يك حكومت داشت یعنی حكومت‌های شهری ایجاد میشد و چنین شهرهایی در ابتدا بسیار نادر بود چنانکه معمولا شهر نام هم نداشت و تنها شهر که میگفتند همه میفهمیدند کجاست مانند مدینه در عربستان . میگویند عرب يك شهر می شناخت که آنرا شهر یا امینه میگفت و چون بحدود ایران آمد و شهرهایی مانند انطاکیه و تیسفون را دید پس آنها را مدائن نامید . نام قدیمی استانبول هم که در کشور ما بغلط اسلامبول گویند یونانیست و معنی شهر میدهد . در زبان یونان قدیم شهر و مملکت یا حکومت را پولیس (Polis) میگفتند که کلمه پلیتیک بمعنی سیاست از همان ریشه است و در آن اوان در واقع بطور اعم سیاست عبارت از اداره شهر بود که حالا کشورداری باشد . نام پایتخت قدیم دولت سومر یا شمر یعنی (اور) که بیش از پنج هزار سال قبل شهر مهمی بود و در حوالی دویست کیلومتری شمال بصره در ساحل فرات واقع و از مراکز تمدن آن زمان محسوب میشد در واقع مرادف با شهر بود حکومت‌های شهری حتی تا حوالی دو هزار و پانصد سال پیش مثلا در یونان ادامه داشت مانند حکومت آتن و حکومت اسپارته و نظایر آن .

این مطالب که بطور ایجاز مذکور افتاد نمونه ایست از مراحل اولیه تکامل بشری که ظرف هزاران سال از عصر سنگی دیرین بعصر سنگی نوین انتقال مییابد و ادوار شکاری و چوپانی و کشاورزی را طی

میکند و بمرحله شهر نشینی میرسد تا بعصر تمدن حاضر منتقل میگردد .
 در این هزارها بلکه صد هزارها سال سیر آدمی به پیش برای
 کسانی که صاحب نظرند مسائل زیاد قابل توجهی هست که سزاوار
 مطالعه دقیق است آیا آغاز کلیه این مراحل واحوال و ادوار چه بوده
 بموجب فرضیه معروف (لاپلاس) یک وقتی هیچ يك از این کرات منظومه
 شمسی از عطارد و زهره و زمین و مریخ و زحل و اورانوس و نپتون و
 پلوتو وجود جدا گانه نداشته بلکه جزو کروی خورشید بوده و خورشید
 هم در باستان ترین اعصار مانند توده ابری بوده و در طی اعصار طولانی
 این کرات از آن جدا شده و هر يك بحرکت محوری و انتقالی آغاز
 نموده و یکی از آنها زمین مسکونی ما باشد ظرف ملیون ها سال تکامل
 بتدریج دارای هوا و آب و نبات و حیوان گشته و سرانجام انسان در آن
 ظهور کرده آیا بطوریکه خلقیون گویند آدمی از ابتدا بهمین شکل که
 هست ظاهر شد یا خلقتی نزدیک بمیمون بود که بتدریج و در طی قرون
 و اعصار از چهار پائی به دویائی تحول یافت و دویای پیشین او به دو بازو و
 سمها بدستها و انگشتها تبدیل یافت و قد خمیده راست شد و سر گرد گشت و
 چشمها متوجه بالا گردید اله اعلم .

بهر فرض و هر تقدیر که فکر کنیم همانطور که گفتم گوئی
 اراده ای یا مشیتی در نهاد این سیر مستمر بود که مدام باعث تکامل و
 تحول میگشت .

در مطالعه این احوال از خواص بارز و جالب نظر جهان انسانی
 بلکه تمام جهان که بنظر میرسد دوگانگی طبایع است که گوئی واقعاً
 روح و ماده زمینی و آسمانی و شیطانی و رحمانی نور و ظلمت یا باصلاح

ایرانیان باستان یزدانی و اهریمنی همواره برابرهم با تکامل انسانی توأم بوده است . ممکن بود افراد بشر از همان آغاز زندگی بحکم غریزه اجتماعی بهم گرد میامدند و باصطلاح امروز همزیستی مسالمت آمیز را متحقق میساختند ولی افسوس که این سعادت چنانکه باید نصیب نگشت چنانکه در همین عصر مترقی ما هم صحبت همزیستی مسالمت آمیز هنوز از حدود حرف نگذشته نه از همزیستی خبری هست و نه از مسالمت تا کنون هیچیک از دانشمندان و حکما و حتی پیشوایان دین نتوانستند درست روشن سازند که در جهانی که ممکن بود خیر و مواسات و مساوات حکومت کند و فرزندان آدمی از نخستین روز زندگانی خود تمام نیروی خود را صرف آبادی و آزادی و رفاه و سعادت خود سازند پس چرا در عین همکاری کارشکنی و در عین همزیستی ستیزگی و در عین صدق و صفا تزویر و نیرنگ و در عین خدمت خیانت و در عین دوستی دشمنی بکار بردند این دوگانگی و نفاق و خصومت و فساد از کجا آمد؟ چرا سرشت انسانی از بدونیک نهاده شد؟ افسوس جوابی قانع کننده که دل سوزان انسان کنجکاو را شفا بخشد پیدانند و همه خرد پژوهان آدمی با ناصر خسرو هم آواز گشتند و گفتند:

« چرا بایست شیطان آفریدن » ؟!

و پاسخی نشنیدند تنها راه حلی که بنظرشان رسید این بود که طالع بشر را چنانکه هست بپذیرند و به تقدیر اعتقاد و اعتماد کنند و بگویند آفرینش روی آزمایش خیر و شر است و آدمی یکنوع آزادی و مسئولیت و اختیار دارد و زندگی عبارت از تن آسائی و خوشگذرانی نیست بلکه نوعی مبارزه نور و ظلمت و زشتی و زیبائی و نیکی و بدیست

و اقوام و افراد آدمی مأمورند درین میدان نبرد به شیطان کثریها و کاستیها پیروز گردند و شهوات پست را در خود بکشند تا بتوانند به نعمت سعادت نائل گردند. زندگی مانند اقیانوسی است که با کشتی گرفتن با امواج مهیب عظیم میتوان کشتی حیات را بساحل نجات رسانید. تمدن واقعی در نتیجه رنج و کوشش و بردباری و استقامت بوجود آید و مفت و مجانی نصیب نگردد روی همین اصل در قرآن کریم آمده که: «نمی ماند برای انسان مگر کار و کوشش او»

تاریخ با کمال وضوح و بدون اندک جای تردید بما میگوید:
«مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد» مقصود از کار هم مسلماً کار صحیح قرین با ناموس آفرینش و درستی و حقانیت است. آنچه تاریخ بنام ترقی و تمدن بیاد دارد بی کم و زیاد ثمره فعالیت و زحمت افراد و اقوام است بشرطیکه آن فعالیت و زحمت روی مبنای صحیح و عاری از تجاوز و خودکامی بوده باشد هر جا که افراد یا جمعیتها در کار خود از طریق حق منحرف شدند و ستم و نادرستی روا داشتند مصایبی برای خود و دیگران بار آوردند و در نتیجه همانطور که از یکطرف ترقی و کامیابی مزروق بشرگشت از طرف دیگر هم فجایع و ناکامی عاید شد و بهمین علت است که درین عصر توسعه دانش و بینش و بروز عالیتین عواطف انسانی در عین حال هنوز ملتها مانند وحشیتین اقوام قدیمی دشمن مال و جان همدان سوئی از صلح و برادری دم میزنیم و ملل متحد بوجود میآوریم و از طرفی مخربترین و هولناکترین اسلحه را برای نابود ساختن تمام عالم انسانی میسازیم واقعاً باید بعقل یا طالع این بشر بیچاره گمگشته خندید که در یکطرف هزاران کارخانه

و هزاران دانشمندش شب‌اروز در کار مستمر تحقیق و موشکافیند تا به بیماریهای آدمی دوا کشف کنند و جلو هر نوع خطر و هر نوع نگرانی را بگیرند و مشقات زندگی را هر روز کمتر کنند و میکروبهای امراض فردی و اجتماعی را ریشه کن سازند و جهان آدمی را به بهشت برین تبدیل کنند که از دانش و کوشش و گذشت و تقوی بوجود آمده باشد در عین حال در همین زمان و پیش چشمهای همین آدمیان هزاران کارخانه و هزاران دانشمند از همین نژاد و از همین ملت‌ها شب‌اروز در کارند آخرین اسلحه قتال مهلك ویرانگر را تعبیه کنند که در يك آن کره زمین را به دوزخ هولناکی مبدل سازد و نسل بشر را از رگ و ریشه و نطفه و بنیان براندازد که اثری و خبری از آمیزاد بر صفحه‌ی این کره خاکی باقی نماند و غالب و مغلوب پهلوی هم زیر خاکستر نابودی روند واقعاً باید از عمق قلب با آهی سوزان و ندای خروشان فریاد زدو گفت: والعصران الانسان لفی خسر!

سو گند بروز گار که آدمیزاد بزیانکاری افتاده ما وقتی آن قصه رامیخوانیم و بحال کسیکه روی شاخه‌ای نشسته بود که آنرا بدست خود اره میکرد میخندیم گوئی فراموش میکنیم که آدمی آینه را رو بروی خود نهیم و بحال زار خود بخندیم که کارما بشر متمدن هزار بار خنده آورتر یا گریه آورتر است.

اینست داستان دراز بشر که صد هزار سال یا بقولی صد هزاران سال پیش بر صحنه این کره خاك ظاهر شد و يك زندگی که از زندگی حیوانات فرق خیلی زیادی نداشت پیش گرفت قرن‌ها زبون و عاجز خوار بار خود را از آنچه در طبیعت حاضر بود فراهم نمود يك دوره ممتد

غذا گردآوری گذراند تا پس از آزمایشهای گوناگون به تولید غذا آشنا گردید یعنی بآنچه مانند میوه یا ماهی می یافت اکتفا ننمود بلکه خود بتولید غذا پرداخت و بکشاورزی و تکثیر حیوانات و نظایر آن آشنا گشت و از خوراك گردآوری به خوراك فراآوری رسید از غذایابی به غذاسازی ارتقا یافت و در مدت هزار ها سال رنج و کوشش و کدیمین و عرق جبین و گذراندن مراحل و طی منازل و مواجهه با خطر ها و مقابله با بلاها و مبارزه با عالم جمادو نبات و حیوان ثرادخود را نیرومند ساخت و افزایش داد و در نتیجه کوشش و هوش بر سطح مسکون زمین استیلا جست و شماره افرادش شاید از چند هزار به دو هزار و چند صد میلیون رسید شهرها بوجود آورد کاخها ساخت بر و بحر و کوه و هامون و ذیروح و بیروح را رام نمود و طبیعت وحشی قهار را مهار کرد و کارش بجائی رسید که امروز در صد تسخیر کرات دیگر آسمانی بر آمده ولی با کمال تأسف در همین اوج قدرت و حد اعلای موفقیت با اضطرابی فراوان و اندوه بی پایان دریافت که خطری مرگبار در کمین او نشسته و هر آن بیم آنست او را با همه دستگاه عظیم آسمان خراشش را یکباره واژگون سازد و طرف چند ساعت ویرانی و کشتاری بوجود آورد که ملت های قدیم در همه جنگ های هزاران ساله خود و بیماریها و آفات در کلیه ادوار شیوع خود جمعاً هزار يك چنان ویرانی نتوانسته بار آورد دو جنگ جهانی که در چهل سال اخیر وقوع یافت و جمعاً قریب پانصد میلیون بشر را طمع خود ساخت دو شیپور حاضر باش عاقبت و خیم انسانی بود اشخاصی مانند «شپنگلر» (Spengler آلمانی) بر خاستند و آشکارا افول و انحطاط هولناك عالم انسانی را پیشگوئی

نمودند و اکنون تو گوئی علائم و آثار چنان پیشگوئیهای شوم را تایید میکند ملت‌های بزرگ بمب عالم خراب کن میسازند و رجز میخوانند و هل من مبارز میگویند و بشر از بیم نابودی میلرزد.

ولی گویا هنوز دیر نشده و هنوز راه رهایی مسدود نگشته جا دارد خردمندان بشر علت اصلی این انحطاط و تنزل هراسناك را دریا بند شاید تقدیر فرصتی دیگر برای توبه و اصلاح به فرزند آدمی ذخیره کرده باشد گفتیم تمدن امروز ما نتیجه کار و کوشش انسانی و امکانات محیط بوجود آمد ولی افسوس در آن کار و کوشش و عمل و اقدام آدمی خدشه خودکامی و فتنه شیطانی هم بود و همین سبب شد از همان آغاز فساد در دستگاه زندگی بشر رخنه کند. همانطور که فساد جسمانی بیماریهای جسمانی بوجود آورد فساد روحانی هم نفاق و ستیزگی و دشمنی حاصل کرد و انسان متمدن انسان آسمان پیمای انسان دانشمند را بیک قلق و اضطراب بیکران بیمناك گرفتار ساخت.

به تجربه عیان گشت آدمیزاد تنها با کوشش و هوش خود و تنها با امکانات طبیعی نمیتواند به سعادت برسد ناچار باید يك شرط دیگر هم بحصول پیوندد تا از انهدام و نابودی برهد آنهم از حرص و شهوت حیوانی رهایی یافتن و به فضیلت و تقوای رحمانی گرویدنست. حد کمال و مظهر تقوایی و فضیلت در وجدان پاک و ضمیر تا بناك انسان عاقل روشن دلست که او را به پندار و گفتار و کردار نيك میخواند و وجدان پاک هم آیینه خدایتعالی است که نور وحدت و رحمت از حرست و بندگان خود را بگذشت و محبت و همکاری و همدلی و همدانستانی دعوت میکند اگر بشر تسلیم این ندای آسمانی گردد سالم میگردد و سالم میماند یکی از معانی کلمه اسلام

همینست . همه شب باید بصدای وجدان خود گوش کنند و راه سلم و صلاح پیش گیرند و ضمیر خود را از لوث خود کامی بزدایند معنی دین همینست علم و فن تنها آدمی را نمیتواند نجات دهد بلکه ممکنست مانند همین زمان مایه خطر و نابودی اوهم بشود دین و گوش به کمال مطلق لازمست . بشر برای نجات خود باید توبه کند و غرور بعلم و فن و غرور برتری خود را ترك گوید و بدنیروی اتم پشت پا کند و در برابر نیروی جهانگیر روحی و روحانی با خضوع و خشوع سر تعظیم و تسلیم فرود آورد مگر از شرنا بود کننده خود کامی رهایی یابد .

نخستین تمدنهای بشر

کلمه تمدن که از کلمات مستحدث عربی است از ریشه مدینه ساخته شده و بمعنی شهرنشینی است و آن در مقابل کلمه فرنگی «سیویلزاسیون» (Civilization) وضع گشته منظور اشاره بیک مرحله‌ی بس مهم تکامل جامعه انسانیست که از آوارگی و خانه بدوشی و بادیه گردی یا بدات و ارهیدوبه زندگانی ساکن رسید و مراکز روابط اقتصادی و اجتماعی و همکاری بوجود آورد. در قدیم برای این مفهوم بعربی کلمه‌ی «حضارة» بکار می بردند چنانکه فی المثل ابن خلدون آنرا استعمال کرده و منظور از آن زندگی حضری است در مقابل بدات یا زندگی بدوی. برای تعبیر این مرحله بزرگ ترقی انسانی کلمه دیگری هم در زبانهای فرنگی مستعمل است و آن عبارتست از کلمه «کولتور» (Culture) که بمعنی زراعت میآید که باز منظور اشاره به يك کامیابی عظیم است که آدمی از مرحله غذا گردآوری میگردد و بمرحله غذا فراآوری میرسد یعنی بجای اینکه مأکولات حاضر در طبیعت را از میوه و غیره گردآورد خود غذا تولید میکند و از جمله زمین را شخم میکند و بذر میکارد و حاصل آنرا میدرود و این بی شبهه

نمودار قدمی بزرگ بسوی تطور و قدرت انسانست دانشمندان ترکیه برای ایفای همین مفهوم (کولتور) کلمه «حرث» عربی را که بمعنی زراعت است بکار می‌برند بعضی از دانشمندان خواستند ترقیات بشر را بر دو نوع متقسم سازند ترقیات مادی مانند ساختمان راه آهن و ماشین آلات و عمارات و هواپیما و رادیو و غیره و ترقیات معنوی نظیر پیشرفت در فلسفه و علوم و دین و اخلاق و هنر و قوانین و امثال آن برای تعبیر از تمدن مادی «سیویلزاسیون» را مناسب دانسته و برای ترقیات معنوی کلمه «کولتور» را در عصر ما ممالک معاصر عربی «ثقافة» می‌نامند کلمه «ادب» هم بمعنی عام باین مضمون نزدیکست .

بهترین کلمه در فارسی برای مفهوم کلمه تمدن بخصوص از لحاظ ترقیات معنوی همان کلمه «فرهنگ است» که از ریشه «فرهختن» یعنی تربیت و پرورش علمی و اخلاقی می‌آید . فرهنگ بهترین ترجمه کلمه ادب هم هست .

پس ازین ملاحظات برای منظوری که مورد بحث ما است ممکنست مقصود از تمدن فرهنگ و حضارة ثقافة یا حرث را ما بطور اعم یکی بدانیم و آن از لحاظ کلی عبارتست از ظهور فکر و ذوق انسانی در برابر طبیعت وحشی یعنی طبیعتی که هنوز تکامل پیدا نکرده و نیروهای آن انکشاف ننموده . پس میتوان گفت تمدن یا فرهنگ عبارتست از تصرف عقل و ذوق بشر در طبیعت و هموار و سازگار کردن آن باحتیاجات جامعه انسانی بطوریکه معد ترقی و تطور گردد و آدمی از درکات نقص بدرجات کمال سیر نماید .

در صحبت سابق گفتیم که آدمی در آوار گیها و مهاجرتهاى خود

بر سطح کره‌ی زمین با سه نوع محیط تازه برخورد نمود یا بر زمینی رسید که سخت و ناسازگار بود که قسماً تلف شد و قسماً فرار کرد یا بمحیطی رسید که بیش از حد سازگار و مساعد و ملایم بود در آنجا بماند و بواسطه مساعدت محیط تنبل و تنپور بار آمد و عاطل و باطل گردید و خورد و خوابید .

و یا شق سوم پیش آمد یعنی آدمی بمحیطی رسید که نه بیش از حد سازگار بود و نه بیش از اندازه ناسازگار بلکه وسایل کار و کوشش برای هموار ساختن محیط فراهم بود در چنان محل یا محلها بود که اولین تمدنهای بشری بوجود آمد زیرا زحمت و کوشش بکار افتاد و بشر با طبیعت وحشی مبارزه نمود و پیروز گشت و ترقی کرد مهمترین آن مراکز کنار دریاها یا رودها را باید نامید زیرا اولاً ممکن بود از سواحل دریاها یا از راه رودها به نواحی تازه مسافرت کرد و یا سایر مجامع انسانی وضع ارتباط نمود همچنین ممکن بود در دریا باریا رودبارخانه‌های چوبی درون آب ساخت و از شر حمله حیوانات تا حدی مصون ماند و مهمتر از همه ممکن بود از آب رودها برای توسعه کشاورزی و دامداری و شهرسازی و نظایر آن استفاده نمود .

مقتضی است در نظر داشته باشیم که ظهور اولین تمدنها یا اولین گروههای متمدن سابقه ممتد چند صد هزار ساله داشت چنانکه خلاصه‌ای در آن باب گفتیم در ابتدا يك عصر بسی طولانی گذشت که آنرا عصر سنگی دیرین نامیدند و در آن ابزار و وسایل آدمی جز سنگهای خشن نبود و بعد از آن عصری جدید شاید در حدود دوازده هزار سال پیش آغاز نمود که

آنرا عصر سنگی نوین گوئیم که گویا حدود پنجهزار سال ادامه یافت و در این عصر گذشته از اینکه ابزار و آلات سنگی صاف شده و ساییده و خوش شکل بوجود آمد ترقیات زیاد دیگری هم از قبیل اهلی کردن حیوانات و کشاورزی و صنعت ریسباف و کوزه گری و مسکن سازی و آبیاری و نظایر آن حاصل گشت تا اینکه اینگونه فعالیتها دامنه یافت و همتی به کشف و استعمال فلزات و آنهم منتهی به پیشرفتهای دیگر نظیر اختراع نوشتن گشت که گامی بود بس عظیم بسوی تفاهم و تکامل بیشتر انسانی، گفتیم نخستین مراکز ترقی و تمدن اقوام معمولاً کنار دریاها بخصوص رود بارها بود مانند سواحل دریای مدیترانه و رود نیل و نواحی بین النهرین یا فرات و دجله و رود سند در هندوستان و (هوانگهو) یا رود زرد در چین .

مورخین میگویند حوالی پنجهزار سال پیش از این تمدنهایی در نقاط مذکور آغاز نمود و توسعه یافت شاید نخستین تمدن دریایی در بحر الجزایر یا (اگیا) که بفرانسوی (اژه) گویند در مدیترانه بوجود آمد . مرکز این تمدن عالی حیرت انگیز جزیره (کویت) و شهر مهم آنهم شهر (کنوسوس) بود توان گفت تمدن بحر الجزایر اولین مظهر تمدن اروپا بود هوای ملایم مناظر زیبا خاک حاصلخیز آنجا برای ظهور چنین تمدنی مساعد دیده شد این ناحیه بالطبع پل بین مغرب و مشرق هم هست که واسطه تلاقی اقوام میگشت مردم اینجا در حوالی سه هزار سال پیش از میلاد یعنی حتی قبل از آمدن یونانیها مستقر گشتند و قسم اعظم آنها از نژادهای نواحی مدیترانه محسوبند آثار ارتباط کشتیرانی بین کویت و مصر از همان زمانها پیدا است و کویتیها از مصریها راه و رسم

زندگی آموختند و در سایه کار و کوشش پیشرفت‌ها کردند تا در روزگار دوهزار سال قبل از میلاد دارای تمدنی عالی گشتند و پانصد سال بعد این جزیره و اطراف دارای ابنیه برین و بازار گانی و کشتیرانی و خط و هنر و صنایع و زینت و آلات و رخت‌های زیبا و اداره کشوری و لشگری گشت يك مجسمه نفیس عاج که از آن عهد مانده و کشف شده وزنی را در لباس فاخر خوشدوخت مجللی نشان میدهد بقدری جالبست که بقول برستد (Breasted) مورخ معروف آمریکائی چندان موزون و دلپسند است که اگر آن زن چهار هزار سال پیش با آن لباس دریکی از شهرهای بزرگ عصر ما ظاهر میشد لباسش جلب نظر اعجاب و تحسین همه را میکرد .

گفتیم تمدن بحرالجزایر از مصر استفاده زیاد نمود شاید تمدن مصر قدیمترین تمدن کره‌ی زمین باشد زیرا حدود هفت هزار سال پیش تمام آن کشور توسط دو دولت مقتدر یعنی دولت شمالی یا دولت نیل سفلی و دولت جنوبی یا دولت نیل علیا تشکیلاتی داد و رسم کشورداری منظم بوجود آورد . و چند قرن بعد هر دو قسمت متحد شدند و يك حکومت تشکیل دادند و تمدن واقعی مصری در دوره این دولت یگانه که عمر آن فزون بر هشتصد سال بود ظهور کرد .

در این دوره بود که کشاورزی و ماشینهای چوبی زراعتی معمول گشت و دستگاه آبیاری بوجود آمد و تقویم ساختند و خط تصویری درست کردند که آنها بتدریج رو بسوی علائم صوتی و بعد رو بشکل الفبا نهاد و این کار حوالی سه هزار و پانصد سال پیش انجام یافت سپس قلمی از نی ساختند و از نوعی نی باشکافتن و هموار کردن و خشک کردن ساق

آن کاغذ تعبیه کردند نام آن نبات «پاپیروس» بود که کلمه پاپیر (Papier) بزبانهای اروپائی از همان اصل میآید مرکبی نیز از شیره گیاهها درست کردند و بدین ترتیب قلم و کاغذ و مرکب ساختند پس مصریها با این اختراع قدمی بزرگ در راه ارتقاء بشری برداشتند از حدود سه هزار سال پیش از میلاد یعنی پنج هزار سال پیش ازین بود که مصریها کم کم شروع به ساختن انهای سنگی کردند و چند قرن نگذشت که دست به ساختن انهای عظیم زدند و عصر هر مسازی یا عصر اهرام فرارسید. این اهرام در حقیقت بمنظور مقبره های فرعونها برپا میشد و جسد را در داخل سنگی آنها می نهادند و چون مصریها به بعث بعد الموت یا رستاخیز عقیده داشتند گمان میکردند باید برای آن منظور بدن را از فاسد گشتن نگه دارند تا روح دوباره بآن حلول کند پس جسد مرده را با انواع دواها مومیائی میکردند و امروز در موزه های مصر و سایر کشورها صدها جسد مومیائی مصریها دیده میشود که هر يك با کمال دقت و کار و حمت مومیائی گشته به لفافه های پیچا پیچ گرفته شده و هنوز خطوط اصلی صورتها حتی موی سر از هزارها سال محفوظ مانده است و شاید اگر یکی از مردم آن زمان امروز آنها را میدید بعضی آنها را باز میشناخت. میگویند مراکز و کارگاههای مومیائی در آن روزگار در مصر زیاد بوده نهایت اینکه مراسم وادویه و کار مومیائی کردن ثروتمندان هم گران تمام میشد و هم وقت موسعی میگرفت که گاهی بیش از یکماه کار داشت بدیهی است مومیائی کردن فقرا هم ساده و ارزان بود و هم وقت کمی میگرفت میتوانیم تصور کنیم اجساد فقرا را یا مومیائی نمیکردند تو گوئی برای آنها امید رستاخیز در میان نبود و یا اگر میکردند بانمک

آبی چیزی آنها را این سرو آن سرمی کردند و ب خاک می سپردند بی جهت نیست که از هزاران هزار مردگان آن زمان اجساد معدودی محفوظ مانده و بقیه تحلیل رفته .

بیمزه نیست عرض کنم که از قرار معلوم برای مومیائی کردن بدن از درون و بیرون ناچار بودند اعضای درونی مرده را از روده تا مغز سر با میله های مخصوص بیرون بکشند تا موجب فساد نشود و از شما چه پنهان نویسنده ی شوخ مضمون تراش فرانسوی «ولتر» که ۱۸۲ سال پیش در گذشت در کتاب کوچکی که بنام «قاموس فلسفه» تألیف نموده در ماده مصر میگوید :

اینکه مصریها برای حفظ بدن بمنظور رستاخیز و حلول روح در آن اجساد را مومیائی میکردند و ضمن آن عملیات مغز را بیرون میکشیدند مشعر بر این است که در آنجهان آدمیزاد مغز لازم نخواهد داشت .

در هر صورت ساختن اهرام بزرگ کوه پیکر برای این که جسد فرعون پس از مومیائی شدن در جوف سنگی آن در اطاق مجلل مزینی قرار داده شود تا روز رستاخیز روح دوباره در آن حلول کند یکی از عملیات مهم آن ادوار قدیم یعنی پنج هزار سال پیش معدود است.

قبل از آن در زمین ساده و در کوه های مغرب نیل دفن میکردند و چون مقابر برزگان و حکمداران را داخل اطاق های سنگی مزین و توأم با ظروف و آلات و تزئینات گرانبهای زرین می ساختند و دشمنی و دزدی از همان ایام در جامعه بشری وجود داشته و از بیم آن مقابر خود را که زیر میلیونها خروار کوه های سنگی بدست هزاران کارگر

و سنگتراش کننده میشد پنهان میکردند بامید اینکه پای آدمیزاد بمرقد ابدی آنان نرسد ولی آنچه میترسیدند بسرشان آمد و اکثر آن مقابر سنگی اسرار انگیز در طی قرون و اعصار پیدا شد و خزاین و دفاین آنها بتاراج رفت و از مقابر معدودی که از تطاول دزدان مصون ماند مقبره فرعون توتانخامون (Tutankhamun) بود که در نتیجه مساعی مصر شناس نامی انگلیسی یعنی کارتر (Carter) قریب چهل سال پیش یعنی بسال ۱۹۲۲ میلادی در مصر جنوبی در ناحیه لوکسور (یا القصور) از زیر کوههای مغرب نیل کشف شد که بطور معجزه آسایی از دستبرد ابنای زمان محفوظ مانده بود و تجمل عظیم فرعون مصر را از راهرو معظم سنگی و مزیّن و اطاقهای منقوش و مجسمه‌های محافظین و اثاثه و ابزار زرین و سیمین و تابوت‌های زرین و سایر آثار گرانبهای هنری به تماشای پراز حیرت و اعجاب مردم عصر مامبذول گشت .

توتانخامون از سلاطین سلسله هیجدهم بود و میگویند حدود سه هزار سال پیش یعنی بسال ۱۳۷۵ قبل از میلاد بسلطنت رسید و شش سال حکومت نکرده در هیجده سالگی در گذشت برای مشاهده اینگونه مقابر سنگی زیر کوهها بناحیه (لوکسور) باید رفت و دید که چطور هزارها کارگر با ابزار ساده آن زمان در نتیجه سالهای سال زحمت و مشقت جوف سنگ خارا را شکافته راهروها و اطاقهای صاف و آینه وار بانقوش و تزئینات رنگی و کتیبه و آرایش بوجود آورده اند گذشته از این مقابر زیر کوهی چنانکه گفتم اهرام هم میساختند و کافیست ذکر از بزرگترین هرم بیاورم و این بنای معظم کوه پیکر را فرعون

موسوم به (خوفو) ساخت که یونانیها نام او را کئوپس (Cheops) تلفظ کرده‌اند. خوفو از فراغه سلاله چهارم بیست و نه قرن پیش از میلاد میزیست.

ارتفاع هرمی که از تخته سنگهای عظیم ساخته نزدیک صد و شصت متر است و در آن بیش از دومیلیون و سیصد هزار قطعه سنگ عظیم مکعب که هر یک قطعه حوالی هفت خروار وزن دارد بکار رفته حالا اینکه این یک کوه سنگ را بچه‌نحواز کوههای دوردست تراشیده و باچه وسایل از رود نیل گذرانده و چه مقدار تلفات جانی و مالی داده و چه زحمات و مشقاتی را متحمل شده‌اند افسوس داستانی دراز دارد همینکه مورخ یونانی هردوتس میگوید برای اتمام ساختمان این یک خانه آخرت مخصوص فرعون (خوفو) صد هزار نفر کارگر مدت بیست سال کار کرده‌اند.

ضمن تزئینات و محتویات داخل اطاقهای اینگونه معابد کتیبه‌ها و نقوش زندگی روزانه و صنایع و تصویر پیشه‌وران و مراسم عبادت جمله باطراوتی باور نکردنی که اثر هوای خشک آن سامانست باقی مانده و رنگین هم هست که رنگها هم بی‌کم و زیاد محفوظ مانده و امروز معروض تماشای زائرین حیرت‌زده و موضوع تحقیقات و مطالعات دانشمندانست.

مصر از قدیمترین زمانی از دره نیل بوجود آمد و بیجهت نیست که گفته‌اند مصر عطیه نیل است طول این دره از شالاهای نیل تا دریای مدیترانه بیش از هزار کیلومتر است و هر سال طغیان نیل سواحل آنرا میگیرد و خاک آنرا مثمر و منبت میکند در واقع اولین مرحله

تمدن مصری همان تمدن زراعتی بود .

این اولین دوره مصر را معمولاً عصر پیش از ظهور سلاله سلطنتی گویند که با عهد سنگی نوین آغاز میکند و در حوالی ۳۴۰۰ سال پیش از میلاد یعنی بیش از پنج هزار سال پیش ازین پایان میابد و جای آنرا عصر شاهی باستان یا عصر اهرام میگیرد که اهرام بزرگ مصر مانند هرم خوفو که وصف کردم و نظایر آن در محل موسوم به گیزه (جیزه) ناحیه نزدیکی قاهره امروز ساخته شده و این دوره هم پس از پانصد سال ختام می یابد و مدتی مصر گرفتار آشوب و ستیزگی می گردد و ویرانی و فقر و پریشانی عارض میشود تا اینکه در حدود ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد سلطنت وسطای مصر میرسد که از دوره ی سلاله یازده آغاز میکند و در قرن ۱۶ پیش از میلاد به دولت امپراطوری جدید مصر منتهی میشود که آنهم گویا با سلاله ۱۸ شروع کرد در این دوره مصر وسعت پیدا کرد و از حدود آفریقا خارج شد و ممالک و ملل اطراف را تابع خود ساخت و فراعنه معروفی مانند (توتمز) اول و سوم در جنگ و صلح ابراز لیاقت کردند ولی این دولت عظیم که تا قرن یازدهم قبل از میلاد ادامه یافت در اثر تفاق داخلی و خصومت و مهاجمه خارجی اقوام مجاور مانند (هتّی) ها و عصیان بنی اسرائیل و نظایر آن روبه ضعف و انقراض نهاد تا اینکه بسال ۵۲۵ قبل از میلاد سیادت آن کشور باستانی خاتمه یافت یعنی کمبوجیه پسر کوروش کبیر آنجا را فتح کرد و از آن تاریخ سرزمین مصر تا ۴۰۵ یعنی فزون بر صد سال جزو شاهنشاهی ایران گشت در نتیجه انقلاباتی باردیگر سلالهای بومی که عبارت از سلالهای بیست و هشت و بیست و نه و سی باشد بحکومت

میرسیدند و صد سالی نگذشته یعنی در ۳۳۲ قبل از میلاد مصر بدست اسکندر افتاد و پس از مرگ ناپهنگام اسکندر که ممالک او بین سردارانش منقسم گشت مصر به سرداری قابل بنام (بطلمیوس سوتر) رسید این بطلمیوس یا باصطلاح رایج میان عامه بطلمیوس بنیان گذار سلاله‌ای شد که هر يك از جانشینان او هم غیر از نام خود لقب بطلمیوس گرفت پس حکومت بطلمیوسها یا به تعبیر مورخین عرب حکومت بطالسه بوجود آمد و قریب دویست سال ادامه یافت سپس مصر بتصرف دولت روم درآمد تا اینکه در حوالی تاریخ ۶۴۰ بعد از میلاد یعنی سال بیستم هجری آن سرزمین بدست مسلمین تسخیر شد .

اینك اگر آغاز دوره قبل از سلاله مصر را پنجهزار سال پیش از میلاد بگیریم تا زمان مامصر يك تاریخ هفت هزار ساله دارد گرچه آن تاریخ از حیث حکومت و ملیت و زبان و دین وحدت خود را حفظ نکرد و فقط سرزمین آن و نام آن باقی ماند مردم قدیم مصر چنانکه میدانیم قبط نامیده میشوند و نام فرنگی آنجا یعنی (Egypt) بهمین مناسبت است که بزبان یونانی (ایتبطوس) تلفظ میشود و این نام یونانی مشعر بهمان مردم اصلی آن سرزمین است .

کلمه مصر در عبری بشکل (مصرایم) ضبط شده و داریوش کبیر در قرن پنجم قبل از میلاد آنرا بشکل (مودر) ضبط کرده و این کلمه بعداً داخل زبان عربی گشت و در قرآن کریم بشکل مصر آمد و عرب آنرا بمعنی شهر نیز استعمال نمود و آنرا صرف هم کرد مانند
مَصْر و تَمَصَّر

سرانجام این ملت و ملیت آن زمان در طی اعصار قسمت عمده

به تحلیل رفت . حکومت آن زمان هم منقرض شد یعنی رشته اتصال آن گسیخت زبان قبطی پس از معروض شدن به تحولات در واقع جزو زبانهای مرده گردید و اکنون مختصر آثار کتبی قبطی عیسوی موجود است .

چیزیکه از مصر قدیم باقی مانده اخبار و آثار تمدن مصریست
اولا مصریها فزون بر پنج هزار سال پیش حکومت نسبتاً متمرکز مرتبی
بوجود آوردند و سی خاندان سلطنتی در طی قرون متمادی در آنجا حکومت
کرد سلاطین مصری را لقب فرعون میدادند که در اصل بمعنی خاندان
یا خرگاه میآید یعنی محض احترام بجای نام حکمران بزرگ او را
بالقب خاندان یا حضرت و خرگاه میخواندند بعضی از فراعنه واقعاً
کارهای مهم انجام دادند و شهرتی بزرگ پیدا کردند .

فرعون نه تنها سلطان فرمانفرمای مطلق بود بلکه او را مظهر خدایی
هم می شمردند یکی از نامیان اولین سلاله های فرعون (من) یا بتلفظ
یونانی منیس (Menes) بود دو حکومت شمالی و جنوبی را یکی کرد و
حکومت واحدی بوجود آورد و در حدود پنج هزار سال پیش امورات اقتصادی
براه انداخت . زمان سلاله های سوم و چهارم چنانکه مذکور افتاد
ساختمانهای سنگی و هرم سازی معمول شد و فرعون (خوفو) در حدود
چهار هزار و هشتصد سال پیش هرم بزرگ را که ذکری از آن کردم بنا
نهاد در زمان چند سلاله بعد فتور و بی نظامی و نفاق پدید آمد بعد مرکز
حکومت از شمال یعنی ناحیه (ممفیس) به جنوب یعنی (تیس) منتقل
گشت و باز ترقیاتی و نظاماتی دست داد مثلاً در دوره سلاله ۱۲ یعنی حدود
چهار هزار سال پیش اصلاحاتی بعمل آمد و از آن جمله برای نوشتن خط

واحدی معمول گردید و فرعون‌هایی مانند آمنم‌هت (Amenemhet) و
 (سزوستریس) کارهایی کردند پس از این سلاله حکمرانانی بنام
 هکسوس (Hexos) که ظاهراً از نژاد سامی بودند بمصر مستولی شدند
 و پس از صد سال حکومت بدست فرعون آماسیس یا اهموز (Ahmos)
 که از سلاله ۱۸ بود آن خارجی‌ها از مصر طرد شدند و در عهد این حکومت
 که حکومت متوسط عنوان دارد چنانکه گفتم نفوذ و سلطه مصر به ممالک
 اطراف نظیر سوریه و فلسطین و آشور تا حدود رود فرات رسید و فراعنه
 مانند آمن هوتپ (Amenhotep) و توت‌موز (Tutmos) ها حکومت
 کردند و توت‌انخامون که ذکر ازو کردم در خاتمه این دوره سلطنت
 کرد یکی از فراعنه این سلاله زن بود که اولین و قدیم‌ترین زن بزرگ
 در تاریخ محسوب است نامش (هت‌شپ‌سوت) است که عهد او عهد صلح
 و صفا و ترقی اقتصادی و هنری بود اساساً در زمان سلاله ۱۸ فن معماری
 و حجاری باوج عظمت رسید و مقابر زیر کوهی و معابد عظیم و ستون‌های
 جسیم و مجسمه‌های قطور در ناحیه تبس محل لو کسور (یا القصور) بوجود
 آمد علت عمده انقراض سلاله ۱۸ باز نفاق و طغیان بود یکی از فراعنه
 بنام امن هوتپ که مذکور افتاد یعنی امن هوتپ چهارم که بعد اسم خود
 را عوض کرد (ایخناتون) موسوم شد عقاید و دین مترقی‌تری پیدا نمود
 بیک نوع توحید گروید و از این نظر اصلاحاتی بجا آورد ولی در نتیجه
 رهبران دین خرافی و شرک عوام را شورانیدند و موجبات ضعف دولت
 و انقراض سلاله را فراهم آوردند و پس باز بی نظامی بروز کرد و اقوام
 خارجی مانند (هتی) ها بمصر روی آوردند و آنچه فرعون‌های سلاله‌های
 ۱۹ و ۲۰ نظیر راماسیس اول و دوم کوشش کردند از انحطاط جلوگیری

کنند نتوانستند و قریب پانصد سال نفوذ حکومت بدست کاهنان خرافی مشرک متعصب افتاد و در نتیجه در ختام سلاله ۲۱ با اقوام مجاور از (لیبیه) و (نوبیه) و زنگی و آشوری استیلا جستند و این حوالی قرن دهم و نهم قبل از میلاد بود و یکی دو قرن بعد یعنی قرن هفتم قبل از میلاد استقلال مصر بار دیگر بدست فرعون پسامتیک (Psamtik) از سلاله ۲۶ تأمین گشت و صد سال نگذشته مصر از طرف ایران مسخر گشت چنانکه اشاره کردم بیش از صد سال مصر تحت فرمان شاهنشاهی ایران اداره شد بفرق اینکه ظاهر آیین کلیه حکومت‌های بیگانه حکومت ایران بود که برسم عدل و مساوات رفتار کرد چنانکه در ذکراز دولت هخامنشی این سیاست بزرگمنشانه را مطرح خواهیم ساخت .

اکنون جادارد تراز نامه کوتاهی از فراز و نشیب و نیک و بد این وقایع و مراحل و مناظر هفت هزار ساله آن سرزمین بزرگ تاریخی در ذهن خود تنظیم کنیم مصریها از عصر سنگی قدیم بعصر سنگی نوین وارد شدند حکومت و سلطنت تشکیل دادند خط تصویری بوجود آوردند بتدریج بمرحله خط علامات رسیدند سپس نوعی الفبا ترتیب دادند باستعمال مس و سایر فلزات آشنا گشتند آبیاری زراعت و تجارت وسیع راه انداختند دریا نوردی آغاز کردند .

دریای احمر را توسط کانال کردن به نیل یا دریای مدیترانه مربوط ساختند هندسه و تقویم بوجود آوردند ابنیه عظیم سنگی با خطوط و نقوش و رنگ آمیزی ساختند قوانین و دین که اساس آن عقیده به بقای روح و حساب و میزان اعمال ثواب و گناه در حضور خدا (اوزیرس) در روز رستاخیز باشد وضع کردند در نجوم و ریاضی پیشرفت نمودند

امثال و حکم تعلیمات اخلاقی قابل اعتنا داشتند بحدی که بقول محققین آن تعلیمات در افکار اسیران یهود و رهبران آنان که در مصر میزیستند مؤثر واقع شد و قسمتی از آنها بعداً در کتب کاهنان بنی اسرائیل مندرج گشت یعنی پس از آنکه آن قوم بدست توانای حضرت موسی از سلطه مصریها رها گشتند و به فلسطین برگشتند افکار و عقاید اخلاقی مصری را هم با خود همراه آوردند میگویند فشار و ستم مصریها نسبت به بنی اسرائیل در زمان (راماسیس) دوم از سلاله ۱۹ یعنی دوره ساختمانهای عظیم بحدا علاء رسید و در دوره او یا قرن سابق و شاید قرن پانزدهم قبل از میلاد یا دیرتر بود که حضرت موسی بزرگ شده ای مصر در نتیجه این فشارها قوم خود را از ورطه هلاک مصری بیرون کشید و آنان را بسرزمین کنعان هدایت نمود و در آنجا دین یهود بنا نهاده شد. و کتاب توراۃ بوجود آمد سایر هنرهای مصری مانند ابزار کار و زینت و آلات و نساجی و ماشین سازی مخصوصاً کاغذ سازی که ذکر آن میان آوردن و درود گری و اثاثه سازی ماهرانه از چوبی و فلزی و نقاشی و رنگرزی و مجسمه تراشی و کشتی سازی و کتاب نویسی و تألیف قصص و حکایات ادبی و اخلاقی و تألیفاتی در پزشکی و علوم و نجوم و تعبیه نیروی نظامی در کتب تاریخ مدونست و امروز یک رشته تحقیقات تحت عنوان مصر شناسی در زمان ما بمیان آمده که روز افزونست.

تألیفات مصر شناسان و اکتشافات کتیبه ها و آثار و حتی نوشته های پاپیروس و مجسمه های کوه پیکر فراعنه بزرگ و اهرام و مسلات و ابوالهول جمله با عظمتی شگفت انگیز و داستانهای حیرت خیز اوضاع و شکوه و جنگ و صلح آن روز گاران هزارها سال پیش را بمایمیگویند

این سنگها و آثار و اخبار بجا مانده ولی از آن حکمداران و مردم
وجلال و کامروایی اثری نمانده و ملت آنزمان تقریباً از بین رفته و
برای ما فقط خبر اعمال نیک و بد آنان رسیده که مانند لوحه بزرگ
عبرت در پیش چشم بداریم و آن اعمال را مانند خدای آنها (اوزیرس)
در ترازوی عدالت به سنجیم. اول بحساب فرعونها میرسیم بعضی آنان
مانند (هت شپسوت) مروج صلح و صفا و هنر و بعضی نظیر ایخناتون
مایل بتوحید و امور معنوی بودند مثلاً فراغه سلاله ۱۲ که مقرر خود
را به (فیوم) انتقال دادند کشاورزی و آبیاری را توسعه خاص بخشیدند
بازرگانی و کشتیرانی مصر را ترقی و افزودند همچنین نظایر آنان
ولی بعض دیگر ستمگری پیشه داشتند کارشان تزیین کاخهای سنگی
مجلل و کامروایی و جنگ و اسیر کردن اقوام مجاور و غارت خانمان
آنها و بکار و بیگاری واداشتن صدهزارها مردم در زیر تازیانه و خودپرستی
حتی دعوی الوهیت بود و بیجهت نیست که عرب از کلمه فرعون کلمه تفرعن
را ساخت و فرعونی که در قرآن کریم در موارد زیاد از آن جمله سوره
اعراف و سوره شعراء ذکر شده و دور نیست اشاره بهمان راماسیس دوم
یا سابقین نزدیک او باشند اینها خود را مالك مال و جان صد هزاران
مردم میدانستند و بجای اینکه در فکر رفاه آنان باشند و خود را چوپان
و نگهبان آنان بدانند آنان را برده و مزدور و زر خرید خود تصور
میکردند و اگر سر ساختمان يك هرم هزارها از آنها در نیل خفه میشدند
یا زیر سنگهای کوهین خورد میگشتند یا زیر تازیانه جان میدادند
تنها تأثیری که در دل سنگ آن خدایان زمینی داشت این بود که فوج
تازه نفس از بقیه مردم چه آزاد چه برده بکار اجباری وارد می ساختند

کشاورزان هم بمثابة برده بودند از کلیه محصول کشاورزی تنها يك در چهار دست کشاورز میماند و بقیه را طبقات دیگر می بردند نمیدانم فراعنه و مالکین و متمولین چه فکر میکردند و این ستمگران که معابد عالی میساختند و مہیای جواب دادن به سؤالات (از یروس) بعد از مرگ میشدند چه تصور میکردند آیا میخواستند سر آن خدای حساب کش کلاه بگذارند؟!

فراعنه نمیفهمیدند که با ساختن اهرام کوه پیکر و معابد عظیم و افراط و اسراف در يك نوع کار فایده ای ندارد و زیان هم دارد یکی از محققین بنام (دروور M. S. Drower) در کتاب (میراث مصر) میگوید یکی از علل ضعف و انقراض مصر و اسراف و اهرامسازی فراعنه سلاله چهارم بود .

از طرف دیگر مردم مصر هم معایب بزرگ زیانبخشی داشتند و عیب آنها منحصر به فراعنه و دولتها نبود و اولاد می از نفاق و دسته بندی فارغ نبودند و شمالی با جنوبی و این دسته با آن دسته درستی و نادرستی و دزدی و راهزنی در اغلب احوال پیشه آنان بود و خزاین و دفاین فراعنه از ترس همان مردم پنهان میگشت و با اینهمه دقت کشف و غارت میشد این مردم تصور نمیکردند که نفاق و حسد و تقلب و خودپرستی خود آنانرا با انقراض میکشاند در نفوذ اقوام خارجی مجاور هم خود مردم مصر ناچار بیگناه نبودند بلکه بعضی محض دشمنی با خودی با آن بیگانگان میساختند و بخانمان خود میساختند تعصب جاهلانه و عوامفریبی هم درویران ساختن مصر مؤثر بود و عامه آلت او هام عوامفریبان میگشت هنگامیکه ایخاناتون خواست اصلاحات

مذهبی بعمل آورد و مردم را از بت پرستی رها سازد کهنه روحانی نما که از عقاید خرافی امرار معاش میکردند و عوام الناس را گرفتار و سرگرم با باطل ساخته بودند نه تنها براوشوریدند بلکه عوام را طوری تحریک کردند که کلیه آثار عمران مصر را بر هم زدند و به غارت و قتل پرداختند و کشور را زیر و رو کردند و موجبات استیلای بیگانگان را بدست خود فراهم ساختند و جانشینان اسکندر یعنی بطالسه حکومت مصر را بدست گرفتند و از میراث علمی و فنی مصریها بهره بردند و اسکندریه را کانون علم و حکمت قرار دادند و اشخاصی مانند منجم معروف قرن دوم میلادی که اوهم نامش بطلمیوس (کلاودیوس) بود به نشر علوم پرداختند و بانیان نخستین علوم از مصریها فراموش گشت یادی هم از آنان و فنون نکردند تو گوئی فرامرز هرگز نبود؟

زیان متعصین و عوامفربان سیاسی از ضرر عوامفربان مذهبی بیشتر هم بود نقص بزرگ جامعه مصری فاصله بین حکمرانان و مالکین و طبقه متوسط و زارع و کارگر بود او در آن معدودی قصرهای زیبای سنگی با انواع اغذیه و مشروب و نمایش و ساز و رقص و عیاشی روز را بشب و شب را بروز میآوردند و از صدهزاران نفوس قطعه ای زمین و محل سکونت و شام شب نداشتند و در سخت ترین شرایط زندگی میگذرانیدند و مزدور زورکی ملاک و ارباب و دستخوش ماموران مالیات و امثال آنان بودند و این فاصله عظیم طبقاتی در برانداختن بساط زندگی مصر بیش از دشمنان خارجی صدمه زد گویی رحم و مروت و عاطفه انسانی آن جامعه را ترک گفته بوده همه در یک کشور بودند و با آنهمه فرق فاحش از حال هم خبر نداشتند و مالداران مست و مغرور نمیدانستند آه مظلوم ندار بیخانمان آشیان

عیش و عشرت آنرا آتش میزند و بخاکستر تبدیل میسازد .

شاید بزرگترین آفت اجتماعی مصر همان ظلم و اعتساف بود که سبب تزلزل ارکان آندیار گشت زیرا واقعاً درستست که الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم .

ظلم در حق بردگان و اسیران ملل تابعه که حد نداشت یکی از آنها بنی اسرائیل بود که از اول مهاجرت آنان از جنوبیهای شبه جزیره عربستان بدیار مصر گرفتار خشونت مصریها گشته بودند ولی ظلم و فشار بی اثر نماند قدرت حق قهرمان صاحب دلی را مانند موسی برانگیخت و او بطور معجزه آسا امت ستم دیده خود را نجات داد و مردمش در فلسطین دینی بزرگ بنیان نهادند و بعالمیان تحفه آوردند مصریها سرانجام استقلال خود را از دست دادند ولی بنی اسرائیل در ارض مقدس یکی از ادیان بزرگ توحید را وضع کرد و پیامبران آنان بایاد غمها ورنجهای قوم خود مردم جهان را بیدار نمودند و حضرت موسی و سایر انبیای اسرائیل بشر را برای نجات بخدا خواندند البته همانطور که گفتم مصریها دین و آیین داشتند و به باز پرس روز رستاخیز عقیده مند و دارای تعلیمات عالی اخلاقی بودند ولی افسوس بسیاری از آنان عمل بعقاید خود نمیکردند و غرق خرافات میگشتند .

احکام اخلاقی و تعالیم روحانی را حتی بر تومارها نوشته موقع دفن مردگان خود پهلوی آنها جامیدادند که در واقع مشابه به تلقین ما مسلمین بود ولی اکثر آن احکام را در زندگی فراموش میکردند در کتاب مردگان شخصی موسوم به (هنگو) که بدست آمده گفته شده که من بمردم خوبی کردم و بآنان خوراک و پوشاک دادم و هرگز مال

دیگرانرا از آنان نگرفتم تا موجب شکایت آنان نزد خدا باشد من پدر و مادر و برادر و خواهرم را دوست داشتم و در حق آنان مهربان بودم بلی مصریها چنین اصول اخلاقی داشتند ولی همه مانند این شخص عمل بمعتقدات خود نمیکردند .

در پندهائی که در تومارها خطاب بمردم و جوانان نوشته میشد این قبیل مطالب دیده میشود :

مغرور علم خود مباش با دانشمندان مشورت کن زیرا استعداد منحصر و محدود نیست صحبت خوب مانند جواهر پنهانست با اینهمه گاهی از دختران زر خرید کنار آسیاب هم شنیده میشود اگر پهلوی سفره شخصی بزرگتر از خودت نشسته باشی آنچه او بتو دهد بپذیر و به سفره او نگاه نکن و چشم بآن شخص ندوز زیرا ناراحت میشود .

از اینگونه پندها در جامعه مصری بسیار بوده و امروز همه آنها و تمام محتویات کتاب مردگان بزبانهای زنده جهان ترجمه شده ولی سرگذشت و ترقی و انحطاط مصر نشان میدهد که داشتن قواعد اخلاقی و پند امثال آن برای يك جامعه کافی نیست بلکه عمل کردن و کار بستن لازمست .

عمارات بزرگ و صنعتگری و دانستن ریاضی و نجوم و تشکیل سی خاندان حکومت فرا عنه ظرف پنجهزار سال و فتوحات و حکومت در برو بحر هیچکدام نتوانست مصر را از ورطه هلاک برهاند چون جلال و قدرت ظاهری باید توأم با جلال و قدرت باطنی باشد در مصر قدرت بود ولی همیشه عدالت نبود قدرت بدون عدالت باقی نمیماند خداوند بآن مردم برکتی مانند نیل داده و خاک کی ثمر بخشیده بود و میتوانستند در

صلح و صفازندگی کنند و همه از محصولات زمینی خود بهره‌مند گردند
ولی بعض فراعنه و شماره‌ای مالک متفرعن و زورمندان مصر و سرزمین
مصر را مخصوص خود گردانیدند و بقیه مردم را در تنگدستی نگاه داشتند
و هرگز تصور نکردند که تا تعادل بین اصناف و طبقات در بین نباشد و تا
همه مردم از حد اقل يك زندگی معقول کامیاب نشوند حس بدبینی و
ناراحتی و بی‌آرامی مدام قوت می‌گیرد و ارکان زندگی اجتماعی را بهم
میزند و خود طبقه ممتاز خوشگذران را پریشان می‌سازد و زندگی را بکام
آنان تلخ می‌کند و سرانجام همه طبقات با هم سقوط می‌کنند و عزت آنها
زوال می‌پذیرد چنانکه گفتم مردم عامی و منافق و دسته بند مبهم خود
با انحطاط جامعه خود کمک می‌کردند زیرا قدر دوستی و همدلی و همداستانی
و آرامش و امنیت را نمی‌دانستند و زندگی اجتماعی عدالت اجتماعی
می‌خواهد هر يك از طبقات جامعه از کارگر تا کارفرما و از درویش یا
توانگر باید نسبت بهم مهربانی و عدالت و یاری و همکاری شیوه سازند
تا بتوانند باقی بمانند مصریها باین دستور قطعی که حکم مسلم تاریخست
کار نه بستند و لاجرم منقرض گشتند نفع پرستی عده‌ای بضرر عده‌ای دیگر
و تجاوز دسته‌ای علیه دسته‌ای دیگر جامعه قدیم و مترقی مصر را زیر و زبر
کرد و دیگرگون نمود و از آن دوران چند هزار ساله فرعونها برای ما
فقط درسی بزرگ بماند تا چه پندی از آن بگیریم .

سخنی در باب بابل و آشور

میخواهم یکی از ممالک باستانی خاور میانه همسایه با ایران قدیم را که در آنروزگار ظهور کردند و دولتهای بزرگ تشکیل دادند و تمدنی را پی نهادند و حکمرانان بزرگی بوجود آوردند و سرانجام سرزمین آنها که بطور کلی بابل نامیده میشود بسال ۵۳۸ پیش از میلاد بدست کوروش کبیر جزو شاهنشاهی ایران گردید بحث کنم آن ممالک عبارتند از سومروا کدو بابل و آشورو کلمه بابل عبریست که باعربی هم ریشه است و مرکبست از دو جزء باب بمعنی درو «ایل» یا «ایلو» بمعنی اله یا خدا پس بابل عبری یعنی باب الله در قدیم آن سرزمین شینار- یا بضبط عبری شنعار نام داشت که در حدود دویست کیلو متری شمال خلیج فارس ممتد میشد بخاطر دارید که گفته بودیم اولین تمدنها در ساحل دریاها و دریاچهها ورودها بوجود آمد .

بابل هم مانند سایر ممالک همجوار آن در واقع محصول دورود دجله و فراتست همانطور که خاک مصر را رود نیل بار آورد سرزمین بابل را هم دجله و فرات بار آورد . این زمین حاصلخیز در واقع در منطقه خط مرزی بین سلسله جبال شمال و بیابان شبه جزیره عربستان

واقع است و آن خط بین کوه و بیابان بشکل نیم‌دایره یا هلال از سواحل مدیترانه تا خلیج فارس امتداد می‌یابد و تنها منطقه حاصلخیز است که بهمین جهت آنجا را هلال اخضر نام نهاده‌اند. از روزگار باستان گروهی بزرگ از آدمیزادان سفیدپوست از جنوبیهای شبه جزیره عربستان برای جستجوی مراتع و آب به منطقه هلال اخضر مهاجرت کردند. این اقوام بیشتر از نژاد سامی بودند که معروفترین آن نژاد دو قوم عرب و عبری است و هر دو زبان سامی حرف می‌زنند و خط آنها از راست به چپ نوشته میشود. از این اقوام و عشایر هر یک خدایان مخصوص خود داشتند و تصور میکردند در نقاط مرموز طبیعت از کوه و دشت خدایانی نهفته‌اند که ممکنست بادعا یا قربانی یا افسون از آنان یاری خواست. حتی بعضی قبایل فرزندان خود را بآن خدایان قبیله قربانی میکردند مگر جلب رحمت آنان را بکنند. ظاهراً در حوالی ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد یعنی ۵۰۰۰ سال پیش از این اولین مهاجرین سامی به قسمت غربی هلال اخضر یعنی سواحل مدیترانه رسیدند و زمین فلسطین را اشغال کردند و نخستین آنها کنعانیها بودند قبایلی هم بقسمت شمالیتر رفتند که فنیقیها باشند و شهری در ساحل دریا ایجاد نمودند بنام (بیبِلوس) این شهر جنبه‌ی تجارتی هم پیدا نمود و مشهور شد و مرکز مراسلات و معاملات واقع گشت و بهمین دلیل نوشته‌های تجارتی آن شهر را بتدریج با کلمه (بیبِلوس) نامیدند و همین کلمه بتدریج بمعنی نوشته و کتاب آمد بحدیکه اصل کلمه «بیبِل» بمعنی تورات و انجیل و کلمات فرنگی مانند ببیلوگرافی و ببیلیوتک از همان ریشه یعنی از نام آن شهر آمده قبل از آنکه بابلیها از بیابان عربستان به بین‌النهرین بیایند قومی کوهستانی

که بازسفیدپوست بودند و نژاد آنها درست شناخته نیست در حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد از شمال شرقی و در همان ناحیه شنعارسکنی جستند اسم این قوم (سومر) یا شُمَر بود اینها تمدنی بوجود آوردند سوی بین النهرین رفتند و زراعت آغاز کردند و بازرگانی راه انداختند و نقوشی بر الواح گلی بمنظور مخابره نگاشتند که کم کم مبدل بخط میخی گشت همچنین تقویم و اوزان و معابد بوجود آوردند به خدایانی و بعث بعد الموتی عقیده داشتند و خانه سازی را آشنا گشتند و شهری معروف بنام (اور) در کنار فرات نزدیک بخلیج فارس بنا کردند که از مراکز تمدن قدیم بشمار است و بموجب توراۃ حضرت ابراهیم در آن شهر بدنیای آمد سومریها حوالی سه هزار تا ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد حکومتهای منظم شهری ترتیب دادند .

بسی نگذشت مهاجرین سامی باراضی شنعار رسیدند و با سومریها جنگیدند و در شمال سومر مستقر شدند و شهر موسوم به اُپیس را تصرف کردند پس شهر دیگری را بنام (کیش) گرفتند و آن ناحیه موسوم (اکد) هم گشت و مدتی سرزمین شنعار نبردگاه این دو قوم یعنی قوم سومر و اکد واقع شد در حوالی ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد پادشاهی از اکد برخاست بنام سارگن یا (شروین) که نه تنها تمام سومر را تسخیر کرد بلکه متصرفات او از جنوب غربی به عیلام و از شمال به سواحل مدیترانه رسید ولی سلاله او بضعف گرائید پس تمدنی و دولتی مرکب از دو قوم سومر و اکد بوجود آمد اینها کشاورزی و بازرگانی را توسعه دادند مبادله کالا هم بواسطه جنس پایاپای بود و هم بواسطه پول نقره که واحد آن وزنی بود به مقدار يك شانزدهم از نیم کیلو که آنرا (شکیل)

مینامیدند و هر ۱۶ شكل يك (مِنا) نامیده میشد که کلمه «من» که در اوزان ما معمول بود از آن اصل آمده شهر (اور) رفته رفته ترقیات بیشتری نمود و اکتشافات حیرت آور که سی سال پیش یعنی در ۱۹۳۰ میلادی وقوع یافت واقعاً نماینده پیشرفت مردم آن شهر است که چهار هزار سال پیش ازین يك زندگی مترقی راه انداخته حتماً فرهنگ و درس مکتبخانه عالی داشته اند از مقابرودفاین که بدست آمده چنین معلوم میگردد آن شهرو اطرافش بدست عیلامیها غارت شده ولی از آثاری که از آن خرابیها و غارنها جسته و گریخته باقی مانده باز بيك تمدن وسیع توانا میتوان پی برد مثلاً کتابها و قصه های درسی نو آموزان پیدا شده البته تصور نفرمائید آن کتابها مانند امروز با کاغذ و جلد زیبا و مصور و رنگی بود بلکه عبارت از الواح گلی است که مینوشتند و در آفتاب خشك میکردند. از همین گونه لوحه ها حدود بیست و پنج سال پیش در واقع يك کتابخانه در تخت جمشید خودمان پیدا شد که مرکب از قریب سی هزار لوحه تمام یا شکسته بود و اکنون در آمریکای شش هزار لوحه کامل از آنها بهم آورده و مشغول خواندن آنها هستند. در یکی از قصه های الواح سومری صحبت از پرواز چوپانی است بنام (اتانا) بآسمان که سوار گردن شاهینی میشود و برای جستجوی گیاهی از آسمان بآنجا میرود مگر بیماری نازائی را که عارض گله های او شده بود چاره سازد و این قدیمترین داستان فکر پرواز آدمی است.

قصه دوم داستان ماهیگیر است بنام (آداپا) که پرداخت والاهی باد قایق او را سرنگون ساخت و (آداپا) در پرواز خشمگین بال خود

را شکست سپس خدای آسمان او را برخواند و نان و آب حیات باو داد و اگر آنرا میخورد همیشه زنده میماند ولی چون از خوردن آن خودداری نمود فانی شد. این داستان نیز اشاره است به اهتمام دیرین آدمی از رهایی از مرگ و شباهتی به داستان رفتن اسکندر به ظلمات دارد که جستجوی آب حیات میکرد و با اینکه آنرا پیدا کرد او نیز نتوانست بخورد. قصه سوم عبارتست از کوشش پهلوان بزرگ داستانی آنجا بنام (گیلگامیش) که کارهای شگفت آور نمود ولی با اینکه میخواست به عمر جاویدانی نرسید فقط عجب آنکه يك شخص دیگر با توجه اش به اکتساب حیات همیشگی نایل گشت که حتی از خطر طوفان بزرگ که دست داد نیز خدایان او را محفوظ داشتند و بعالم رحمت خود بردند.

در این داستان نیز شباهتی بد داستان خضر هست دیگر داستان طوفان است که يك پهلوان سومری قبلاً بموجب اطلاع از وقوع طوفان کشتی جسمى ساخت و خانواده و دارائی خود را در آن جمع کرد و نجات داد و بقیه غرق شدند که حکایت نوح را بخاطر میآورد اینگونه قصه ها در باب آفرینش و آب حیات و زندگی جاودانی و طوفان از سومریها به سامیها و اخبار و آثار عبرانیها منتقل گردید و نشان میدهد چگونه اخبار و قصص ملتها مانند تمدن آنها بهم مربوطست و از هم گرفته شده یکی از قدیمترین منشأ آنگونه اخبار همین صحرای شنعار است که بعداً بابل نامیده شد مخصوصاً یهود بعضی از تمدن و فرهنگ سومر و اکد را با خود بفلسطین برد چنانکه از مصر هم چنین استفاده را کرد مانند اینست که در اینجهان چیز تازه ای که آنرا فقط

يك قوم ايجاد کرده باشد وجود ندارد و همه اقوام در همه چیز شريك و سهيمند .

قدرت و دستگاه سومر واكد هم جاويدان نبود و تابع جزرومد حوادث ميگشت گوئي كار جهان مانند اقيانوس عظيمي رسمش تلاطم و مد و جزر دائمي است . شهر اور و ساير شهرها ظهور كرد آباد شد مردمی در آن خوشی و كامرانی كردند و رفتند و شهرها و خانهها و مقابر آنها روی شهرها و مقابر گذشتگان ساخته شد و آن مقابر هم خوابگاه نسلهای بعد واقع گشت و خاك سرزمینها با خاك آدمیان مخلوط گردید .

خیام شاعر بزرگ اندوهگین ما همین سرنوشت بشر را در نظر داشته که چنین گفته :

این کاسه که بس نکوش پرداخته اند بشکسته و در رهگذر انداخته اند
زینهار قدم برو بخواری نهی کان کاسه ز کاسه های سر ساخته اند
هان کوزه گرا بکوش اگر هشیاری تا چند کنی بر گل آدم خواری
انگشت فریدون و کف کیخسرو بر چرخ نهاده ای چه میپنداری
دور نیست شاعر ما در سرودن این رباعی دلسوز و رباعیات مشابه
شاعر حساس نابینای عرب ابو العلاء معری را در نظر گرفته که گفته
است :

صاح هذی قبورنا تملأ الرحب فاین القبور من عهد عداد
خفف الوطاما اظن اديم الارض الامن هذه الاجساد
سران اسطعت فی الهواء رویدا لا اختیا لا علی رفاة العباد !
بلی در حوالی دوهزار سال پیش از میلاد دولت سومر واكدرو

بافول نهاد و برافتاد و آن سرزمین معروض مهاجمات قوم عیلام از شرق و قوم عاموری که طایفه نوینی از نژاد سامی بود از غرب واقع گشت و عاموریا سه قرن در آن سرزمین ماندند و ایجاد تمدنی کردند در این دوره بود که در ردیف حکمداران نامور آنجا حمورابی معروف ششمین سلاطین عاموری (۱۹۰۵ - ۱۹۴۸ ق. م. م.) ظهور کرد و سی سال تمام با عیلامی ها جنگید تا آنها را بیرون راند و ازین دوره است که نام بابل و شهر بابل بوجود آمد و ی پس از سارگن سلطان بزرگ سامی بود تا از جنگ فراغی یافت دوازده سال بقیه سلطنت خود را به کشورداری پرداخت و خوشبختانه شرح اعمال او از نامه های او که باقی مانده و امروز بدست مکتشفین افتاده در دسترس ماست.

باز تصور نمائید این نامه ها مانند امروز در کاغذ و پاکت لطیف نوشته میشده بلکه حمورابی مطالب را املاء میکرده منشیان او با قلم های نی یا میله های مخصوص بر روی لوحه های مخصوص گلی می نوشته اند و روی آن ریگ ریز می پاشیدند تا نچسبد و روی آنرا لفافه ای از گل میکشیده اند که کار پاکت را میکرده و میگذاشته اند در آفتاب و پخته میشده و به مخاطبها میفرستاده اند از نامه های زیاد او که بعد از قریب چهار هزار سال از زیر خاک بدر آوردند آنها نیست که به فرمانداران نواحی کشور فرستاده است و اینک بعضی احکام او را برای عبرت نقل میکنم: در نامه ای دستور میدهد مامورین هر چه زودتر فرات را که در ناحیه بین شهر اور و (لارسه) در اثر طوفان گیر کرده بود فوراً تنقیه کنند در نامه های دیگر او امری راجع به جشن پشمبری گوسفندان و جمع مالیات و جشنهای مذهبی و لزوم عدالت و دادرسی

صادر کرده و فرمان داده قوانین متفرقه را گرد آورند قانون يك نسق تهیه کنند و در نتیجه این فرمان بود که قوانین معروف حمورابی تدوین و بزبان سامی اکدی ضبط گشت و آن قوانین در مراکز عام برتخته سنگها و سنگهای ستونی کنده شد از جمله در سه هزار و ششصد سطر دور يك ستون سنگی که حدود دو متر و نیم ارتفاع آنست حجاری شد و شصت سال پیش توسط فرانسویان درشوش ایران پیدا گشت و اکنون در موزه (لوور) پاریس محفوظست در این قوانین لزوم عدالت مخصوصاً در حق بیوه زنان و یتیمان و فقیران و اهمیت قصاص و چشم در مقابل چشم و دندان در مقابل دندان یا (العين بالعين والسن بالسن) و قواعد نکاح و امثال آن بیان شده است اساساً زن در آن روزگار بابل دارای مقام و حقوق محترم بوده است .

در عهد حمورابی گذشته از توسعه امور حقوقی صنایع فلزی و تجارت هم ترقی کرد و ابنیه و معابد ساخته شد و نوشتن معمول گشت که بیشتر بخط میخی بود. اکدی ها خدایان سومری را قبول کردند ولی خدای سامیها را که (مردوک) نام داشت بزرگترین آنها شمردند .

نیز به الهه عشق که (ایشثار) نام داشت عقیده پیدا کردند همین الهه عشق بود که بعداً در یونان بنام (آفرودیته) و در روم بنام (ونوس) مورد ستایش قرار گرفت .

ضمن مراسم مذهبی طالع بینی و غیب گوئی هم رواج داشت مکاتب و آموزش و خواندن و نوشتن بر الواح گلی معمول گشت هنرهای هم در بابل عهد حمورابی وجود داشت که اکثر آثار آن از بین رفته . حکومت حمورابی و اخلافش در اثر هجوم قومی از کوهستان شمالی

بنام کاسی یا کاشی که بعید نیست از نژاد آریائی بوده باشد در اواسط قرن ۱۸ پیش از میلاد پایان یافت . در این مختصر یک عهد هزار ساله را خلاصه کردیم و گفتم قرنی بعد از ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد قوم سومر از کوهستان شمالی در دشت شنعار بین النهرین مستقر شد پس قومی سامی بنام قوم اکدی قسمتی از شنعار را گرفت و سلطان آنان یعنی سارگن یا (شروقین) و پس از او حمورابی ظهور کردند و زبان و حکومت سامی جای زبان و حکومت سومری را گرفت و دولت و تمدن بابل بوجود آمد .

ولی درین بین نیروی دیگری در قسمت شمالی بین النهرین در شرق دجله در ناحیه بغداد امروز و اراضی نینوا و اطراف که اسوریا آشور نامیده شد ظهور نمود آب و هوا و خاک این سرزمین نسبت به صحرای شنعار که جنوبی تر بود بهتر بود و فلاح و تجارت وسیع و مبادله و نقود نقره ای معمول شد قوم آشور البته سامی نژاد بود گرچه میان آن مخلوط هم پیدا میشد زبان سامی آشوری شبیه بزبان اکدی بود شهر آشور در عهد سلاطین بابل مانند حمورابی مدتی تحت نفوذ قومی بنام هیتی رفت که يك قوم آریائی نژاد محسوبست آشوریها قرنها با آن قوم و سایر اقوام مهاجم جنگ داشتند و در ضمن تفاق و شقاق داخلی هم آنان را گرفتار میساخت از مهاجمین نیرومند آشور قوم آری نژادی بود بنام (میتانی) که دارای اسب و عرابه جنگی بودند که از جلگه های شمالی آمدند و به آشور مستولی شدند مخاصم دیگر آشور قوم هم نژاد خود آنها یعنی قوم فنیقی بود که مزاحمت میکردند آشوریها گذشته از این دو مخاصم معروض فشار و حمله

عبرانیها از فلسطین و آرامیها یا سکنه‌ی سوریه هم میگشتند این دو قوم سامی حوالی قرن ۱۶ پیش از میلاد به اراضی هلال اخضر آمدند و با تشکیل دولت قوی دست آشوریها را از دریا کوتاه کردند . آرامیها در مقابل تمدن ملل مجاور مانند هیتی‌ها و مصریها خود تمدنی وسیع در سوریه ایجاد نمودند و تجارتی عالی بوجود آوردند و دوش بدوش آشوریها بازرگانی آنسامان را ترقی دادند و اولین بارالفبائی حسابی ساختند و بعداً زبان آرامی کم کم زبان تجارتی تمام سرزمین هلال اخضر گشت و شهرهای معروف آرامی مانند دمشق مراکز بازرگانی گشت ولی در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد ستیزگیهای ممتد مصر و هیتی و میتانی همه را ضعیف ساخت در نتیجه آشور پروبالی گشود و وارث سلطنت شرق گردید با اینهمه آشور از شر این ممالک کوچک مجاور آرامی و فنیقی و عبری و دیگران حتی گاهی از محاصره بابلی مصون نبود یکی دو قرن با این ستیزگی‌ها گذراند در عین حال در پیشرفت خود ادامه یافت نطفه این پیشرفت از خیلی قدیمتر حتی از ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد شروع نموده بود در این مدت آشور استعمال آلات و اسلحه مسی را با مفرغ عوض کرد که محکمتر و مؤثرتر است از همسایگان هیتی و آرامی حجاری و عمارت سازی فرا گرفت و بجای آجر سنگ و مرمر بکار برد نام خدای عشیرتی آنها همان (آشور) بود که سرزمین خود را هم با آن نامیدند که در اوایل او را خدای نباتات میدانستند و پس از کسب قدرت نظامی او را خدای جنگ هم نامیدند قابل توجهست که دین در عمل زندگی روزانه آشوریها تأثیر زیادی نداشت چنانکه در بابل هم همینطور بود شاید علت عمده آن این باشد که آنها به مسئولیت و سنجش

اعمال در روز رستاخیز عقیده نداشتند .

آشور کم کم بقدرت و گسترش خود افزود و برای رسیدن به سواحل مدیترانه و قبضه کردن تجارت دریا پیشروی نمود و به سوریه و ساحل دریا فشار آورد دمشق را تهدید کرد و سرانجام پس از مقاومت شدید آن اقوام در قرن هشتم پیش از میلاد آنجاها را استیلا نمود از آن بعد دولت بزرگ آشور پی ریزی گشت در آن موقع که سربازان آشوری فلسطین را مورد حمله قرار داده و شهر سامریه را محاصره کرده بودند سارگن دوم بر تخت آشور قرار گرفت و بقدرت آن دولت بسیار افزود و در شمال نینوا شهری بس زیبا و مستحکم ساخت و آنرا (دور شرویین) یعنی شهر سارگن نامید . خیابان بندی و عمارات مجلل و کاشیکاری این شهر که گرده اصلی آن کشف شده آنرا از اولین شهرهای مجلل دنیای قدیم قرار میدهد . جانشین او (سناخریب) در توسعه قدرت اقدام بیشتری نمود بجنوب و شمال و بنادر فنیقی حمله برد و شهر طرسوس را مورد تاخت و تاز قرار داد و تاسرحد مصر رفت ولی در آنجا شیوع طاعون او را متوقف ساخت و عبرانیها این واقعه را کار خدائی دانستند سپس بابل را هم ویران ساخت و آن شهر حمورابی را یغما کرد . و نینوا را مرکز حکومت خود قرار داد و آنجا را مستحکم و آباد ساخت و اخلاف او مصر را هم گرفتند پس آشور تنها دولت نیرومند مشرق در قرون هفتم و هشتم قبل از میلاد گشت اداره این کشور پنهانور در مقرر خود سلطان متمرکز بود تعداد شصت فرماندار از نقاط مختلف با او مخابره میکردند و دستور می گرفتند اسلحه آشوریها جمله آهنی گشته بود میدانیم که اولین فلز که آدمی بکار انداخت مس بود که اکتشاف و استعمال آن

ببا بقولی از ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد تا ۲۰۰۰ سال بعد مفرغ بود که
 از ۲۰۰۰ سال تا ۱۰۰۰ آخرینش این بود که از ۱۰۰۰ قبل از میلاد یعنی
 از سه هزار سال پیش تا زمان ما که دوره فولاد است ادامه داشت آشور بها
 بالغاً ما بلغ خود را با اسلحه آهنی مجهز کردند با این ترتیب قویترین
 و در عین حال بیرحمترین سپاهی آن عصر را بوجود آوردند که هر جا پا
 نهادند خاک و خاکستر و خون و قتل عام و ویرانی بار آوردند و هول و
 اضطراب عظیم در سراسر ممالک خاور میانه ایجاد نمودند که ناله های
 مؤثر انبیای بنی اسرائیل در توراۃ گواه آنست شاهان آشوری مانند
 شرو قین دوم (۷۰۵-۷۲۲ ق م) و سناخریب (۶۸۱-۷۰۵) و اسار حدون
 (۶۶۸-۶۸۱) و آشور بنی بال یا لفظ یونانی (ساردا ناپالوس) (۶۲۶-۶۶۸)
 در تقویت و مزید سطوت خود کوشیدند. البته آشور تمدنی بزرگ هم
 بوجود آورد در عمارت سازی حجاری و سنگتراشی مخصوصاً نقوش حیوانی
 پیشرفت شایان کرد گرچه نقوش انسانی را جامد و بیروح و بدون
 عواطف و ملامح کردند توسعه کشاورزی و آوردن نباتات از ممالک
 خارجی حتی کشت پنبه و ترقی دادن بتجارت از کارهای آنها بود علوم
 و ادبیات هم تا حدی رواج یافت و تنها از کتابخانه آشور بنی بال در
 نینوا نزدیکی کربلای امروز تعداد ۲۲۰۰۰ لوحه گلی یا در واقع
 کتاب کشف شد که در موضوعهای مختلف دینی و علمی و ادبی است و
 قدیمترین کتابخانه در تاریخ است قوانین و مراسمی هم در آشور موجود
 بوده که برخی از آن اکتشاف شده نشان میدهد قوانین جزائی مانند
 بریدن انگشتان و دست و دماغ و کندن چشم و نظایر آن بس ظالمانه و
 وحشیانه بوده اما دولت عظیم آشور در عین قدرت و عظمت عوامل ضعف

وشکست خود را هم با خود داشت اولاسپاه عظیم آن گذشته از ظلم و تعدی
 با قوام و ملل مجاور با رمعیش مردم بود و نفوسی را از کشاورزی و عمل
 اقتصادی باز میداشت زیرا دهاتیان مدام در میدانهای جنگ بسر میبردند
 و مزارع و قنوات متروک و بیصاحب میماند از طرفی هم برخی ملاک با
 زور و زمینهای کشاورزان را می خریدند . و این عوامل سبب میشد
 فعالیت کشاورزی متوقف گردد جنگ و آشوب بازرگانی را هم صدمه
 زد در نتیجه دولت بزرگ آشوری نیز مانند سایرین روبانحطاط نهاد و
 توأم با این آشوب درونی مهاجمات خارجی مانند مهاجمات آرامیها
 شروع نمود در این بین يك قوم دیگر سامی بنام (کلدی) یا خلدی که
 در اصطلاح ما بیشتر کلدی رایج است از حوالی خلیج فارس روی آورد و
 شاه آن یعنی بنو پلست در ۶۱۶ قبل از میلاد شمال بابل را تصرف نمود.
 در خلال این احوال اقوام آریائی یا هند اروپائی که ما ایرانیان
 هم از آن هستیم از شمال اروپا بجنوب سرازیر شده و میتانیها که نام
 بردیم از صحنه تاریخ ناپدید شده بودند ولی اکنون طلعه ظهور دو قوم
 معروف ایرانی یعنی مادها و پارسها بود و بوسی نگذشت که مادها در ۶۱۴ پیش
 از میلاد شهر آشور را تسخیر نمودند و دو سال بعد با همدستی بین (نبو بلصر) و
 پادشاه مادی یعنی (هُوَ خَشَـتَـرَـه) نینوا هم گرفته شد سرانجام دولت توانای
 آشور منقرض گشت اقوام خاور میانه نفس راحتی کشیدند چنانکه در
 کتاب عهد عتیق یا توراۃ این حال خلاص از فشار از مناجاة رهبران
 یهود مانند «ناحوم» پیدا است .

کلدانیها فرمانروایان جدید بابل فصلی جدید در تاریخ بین-
 النهرین باز کردند و بزرگترین سلطان آنها یا بزرگترین حکمران

شرق تا آن زمان یعنی (نبو کدنصر) یا باصطلاح مسلمین بختنصر در (۶۰۴ ق . م) بسلطنت رسید و چهل سال حکومت کرد و تمام سرزمین هلال اخضر را فتح کرد و از آن جمله حکومت یهود را و از گون ساخت و در ۵۸۵ بیت المقدس را ویران ساخت و تعداد زیادی از وجوه مردم یهود را با سارت و اقدامات مهم در بسط قدرت و تعمیر و توسعه شهر بابل و ساختن قصرها و قلعه‌ها و خیابانها و عمارتها بجای آورد برج معروف بابل و باغهای آویزان که باغهایی بود در بامهای کاخ ایجاد شده بود و دروازه‌های بزرگ مانند دروازه ایشثار که در رأس خیابان بزرگ مخصوص رژه و جشن قرار داشت بوجود آورد و جلال و شکوه آن شهر با وج عظمت رسید تمدن آشوریه‌ها غیر از ساختمان و حجاری و قدرت بزرگ نظامی جهات علمی هم داشت مخصوصاً در دوره کده منجمی گرچه توأم با طالع‌شناسی توسعه یافت و سیارات سبعة که ماه راهم از آن جمله می‌دانستند در آن زمان شناخته شد که نام آنها را بهمان ترتیب کلدانی بشعر فارسی در آمده قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل

همچنین رصدهای ممتد و دقیق بجا آوردند و دانشمندان کلدانی نظیر نبوریمانو حرکات آفتاب و ماه را رصد نمودند و طول سال شمسی را تقریباً درست تعیین نمودند (یعنی ۳۶۵ روز و شش ساعت و ۱۵ دقیقه و ۴۱ ثانیه تعیین کردند که فقط ۲۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه از واقع بیشتر محاسبه شد) منجم دیگری بنام (کیدینو) کارسلف خود را ادامه داد واقعاً کلدانیها را میتوان واضعین علم نجوم محسوب داشت ولی عظمت دولت کده با مرگ بختنصر در ۵۶۱ پایان رسید و با این وقایع حکومت نژاد سامی در قرن ششم قبل از میلاد خاتمه یافت و دوره‌ی

حکومت آریائی‌ها آغاز شد .

از این خلاصه که داستان شش هزار ساله سرزمین بابل را نقل کردم
بار دیگر آینه عبرتی درمد نظر ماعیان می‌گردد ملت‌هایی در صحنه بزرگ
تاریخ ظهور کردند و قرن‌هایی در آن صحنه بازیگری نمودند و یکی
پس از دیگری ناپدید شدند دولت‌هایی پدیدار گشتند قدرتی و عظمتی
بهم رساندند جنگ‌هایی و صلح‌هایی نمودند گاهی عدل و احسان گاهی
تجاوز و ستمگری بعمل آوردند گاهی ویرانی و گاهی آبادی کردند
گاهی پیروزمند شدند و گاهی شکست خوردند و سر انجام صحنه را
خالی نمودند و جای خود را به اقوام دیگر سپردند و گوئی رباعی
خیام را بزبان حال ترّجم کردند :

مالعبث‌کنیم و فلك لعبت باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی‌کنیم بر نطع وجود رفتیم بصندوق عدم يك يك باز
فقط آنچه برای بقیه بشر باقی ماند درس عبرت‌یست که چطور
اغراض و خودکامیها و حرص جاه و مال و شهوت حیوانی در هر قرن از
قرون افراد و جمعیت‌های بشری را برانگیخت و آنانرا واداشت در
ردیف کارهای خوب که ممکن بود دنیا را بهشت کند و بشر مانند فرشته
از نعمت‌های بی‌منت آن متنعم گردد افسوس اعمال زشت و ستم و تجاوز
روا داشتند و پس ویرانی و پریشانی بار آوردند و زندگی خود را زهر
آلوده و پیر از آلام و ا کدار ساختند و خانواده آدمی گرفتار رنج‌واندوه
و بیماری و نداری گردید .

در مطالعه تمدن اقوامیکه از سومری و اکدی و بابلی و آشوری
و کلدانی و آرامی و فنیقی آمدند و رفتند شخص دقیق چقدر افسوس

میخورد که چرا این اقوام اقدامات مثر خدا پسند خود را در راه عمران و ترقی دانش و هنر و روابط انسانی با شهوات حیوانی و اغراض خودکامی مشوب ساختند و سبب صدها جنگ و خونریزی بیجا و هزارها خرابی و میلیونها تلفات نفوس بشری گشتند .

برای مثال يك جهت تمدن آشوریا که نظامی و سیاست خشن ظالمانه و شیمه خونریزی و اعدام و امحاء آنقوم باشد در نظر گیریم البته در مدت کمتر از نیم قرن سطوت خون آشام جنگاوران آشوری لرزه به تنها و رعب در دلها انداخت از هر جا که گذشتند جز خون و خاکستر و جزضجه و ناله بجای نگذاشتند نام بختنصر هر جا برده میشد مردم تمام آن نواحی بر خود میلرزیدند بختنصر بمب اتمی آنزمان شد ولی دیری نپائید آه مظلومان دستگاه نیرومند آن حکمران ستمگر خونخوار را سوزاند .

چند سال پس از مرگ اودر عهد جانشین ضعیف النفس او (نبونید) که نیروی نظامی را بدست پسر عیاش کامروای خود (بلشصر) سپرده بود رشته مقاومت آشور از هم گسیخت و در ۵۳۸ قبل از میلاد بابل بتصرف کوروش کبیر شاهنشاه داد گستر ایران در آمد و مردم بابل همراه با کلیه اقوام آسیای صغیر و شبه جزیره عربستان پیروزی پادشاه ایران را بفال نیک گرفتند زیرا همه از قید اسارت و ستم رها گشتند و شاهنشاه نسبت بهمه نوید دادرسی و سرپرستی داد و عمل کرد و فرمان آزادی و امان بتمام بیچارگان و اسیران و ستمدیدگان داد و نخستین بار در تاریخ يك سیاست بین المللی را آزمایش نمود که شرح آنرا در موقعش بعرض شنوندگان میرسانم .

این تضاد غریب زنده یعنی از طرفی ستم و بیرحمی و قساوت سپاه آشور و از طرفی سیاست داد گستری انسانی کوروش در کتاب عهدعتیق (تورات) از همان زمان مسطور است در باب ستمگری آشور در کتاب ناحوم نبی چنین ناله و ندبه شده که از تورات فارسی نقل میکنم: «یهود خدای غیور و انتقام گیرنده است خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است . . . خداوند دیر غضب و عظیم القوت است و گناهرا هر گز بیسزا نمیگذارد . . . خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجاء میباشد و متوکلان خود را میشناسد . . . خداوند چنین میگوید اگر چه ایشان در قوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده در خواهند گذشت و اگر چه تورا ذلیل ساختم لیکن باردیگر تورا ذلیل نخواهم ساخت و اکنون یوغ او را از گردن تو خواهم شکست و بندهای ترا خواهم گسیخت . . .»

«وای بر شهر خونریز نینوا که تمامش از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمیشود آواز تازیانهها و صدای غرغر چرخها و جیهیدن اسبان و جنبش عرابه سواران هجوم میآورند و شمشیرها براق و نیزهها لامع میباشد و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشهها را انتبا نیست . . .»

اینك يهوه ميگويد «من بر ضد توهستم . . . ترا ذلیل خواهم ساخت ترا عبرت خواهم گردانید .»

اکنون ندای همان کتاب مقدس تورات را در باب شاهنشاه عدل پرور ایران که بساط ستمگری را بدست توانای خود برچید و ملت را مژده امن و آسایش و آزادی داد گوش کنید .

در کتاب اشعیا نبی باب ۴۵ چنین گوید :

« خداوند به مسیح خود یعنی به کوروش چنین گوید که دست راست او را گرفتم که تا بحضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌های دیگر بسته شود . . . ای آسمانها از بالا بیارائید تا افلاك عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافد تا نجات و عدالت نمو کند و اینها را با هم برویاند . . . »

« من او را (کوروش را) بعدالت برانگیختم و تمامی راههایش را هموار خواهم ساخت شهر مرا بنا کرده اسیرانرا آزاد خواهد نمود اما نه برای قیمت و نه برای هدیه . »

در کتاب عزرا باب ششم چنین آمده : « کوروش پادشاه در باره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه . . . بنا شود . . . و خرجش از خانه پادشاه داده شود و نیز ظروف خانه خدا را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم گرفته ببابل آورده پس بدهند » - بلی ستم و تعدی نیروی عظیم آشور را بر انداخت و نابود کرد و خداوند شاهنشاه دادگستر ایران را بداد ستمدیدگان برگماشت و سرزمین یهود را بدست آن پادشاه آزاد و آباد ساخت و کانون ترقی و رشد دین موسی قرار داد .

آن کبفر ستم بود و این پادشاه دادگستری .

بنی اسرائیل

خلاصه‌ای از تاریخ و تمدن و عاقبت دو کشور بزرگ تاریخ قدیم یعنی مصر و بابل قبلاً شرح داده شد مصر در امتداد دره نیل و از برکت رود نیل بوجود آمد. تاریخ مصر را بدو قسمت کردیم دوره قبل از سلاله‌ها که از حدود پنج‌هزار سال پیش از میلاد یعنی هفت‌هزار سال پیش ازین آغاز کرد و بیش از یک‌هزار سال ادامه داشت درین عهد مصریها نوشتن و تقویم و نظایر آن بوجود آوردند.

دوره سلاله‌ها از حوالی شش‌هزار سال پیش از این آغاز نمود و تا تسخیر مصر از طرف ایران ادامه یافت و صدسال بعد از آن تاریخ ملی مصر قدیم با فتوحات اسکندر مقدونی در ۳۳۲ پایان آمد و جمعاً سی سلاله در آنجا حکومت کردند و دوران دوره‌ی چهار هزار ساله مصریها جنگها و صلحها کردند ابنیه و اهرام و معابد و آثار هنری بوجود آوردند خط شان را نزدیک به الفبا پیشرفت دادند. دینی مبنی بر خلود نفسی و مسئولیت در روز حساب وضع کردند حکم و امثال و دستورهای اخلاقی نوشتند در ریاضی و هندسه و نجوم دانشمندانی پیدا آوردند در پزشکی هم پیشرفت کردند. در مقابلش گرفتار نفاق

داخلی و نفوذ اجنبی شدند طبقه مالک امتیازات نامشروعی گرفت طبقه‌ی عامه و فلاح با فشار نداری دست بگریبان شد بعضی فراعنه مانند راماسیس دوم مستبد و خودکام و ستمگر بودند و در فکر آتیه خود و ملت و کشور خود نمی‌افتادند در نتیجه مصر بتدریج ضعیف گشت و سرانجام معروض هجوم همسایگان و مقهور تفاق و دسته بندی داخلی گشت و حکومت نیرومند چند هزار ساله اش منقرض گردید و چنانکه گفتم نژاد مردم قدیم مصر یعنی قبطی‌ها درست معلوم نیست و يك قسمت از قدیمترین سکنه آنجا گویا از جنوب شبه جزیره عربستان بآنجا مهاجرت کرد .

اولین حکومت سرزمین بابل که آنوقت زمین شنعار نام داشت و در ناحیه جنوبی بین النهرین نزدیک بخلیج فارس واقع بود حوالی شهر هزار سال پیش ازین بوجود آمد قومی بنام قوم سومر ظاهراً از کوههای آسیای صغیر به این صحرای شنعار آمد و حکومتی و تمدنی را پی نهاد و شهر (اور) را که کانون تمدن آنزمان بود بنیان کرد و آنها خط و تجارت و تقویم و اوزان و ابنیه و معابد و قصبه‌ها و شهرها بوجود آوردند و در شهر اور اسلحه و ابزار فلزی و زینت و آلات ساختند و در حوالی چهار هزار و پانصد سال پیش ازین قومی سامی بنام قوم اکد از جنوب شبه جزیره عربستان فرارسید و در شمال شنعار مستقر گردید و با سومریها پس از جنگها و مقاتله‌ها يك حکومت و تمدن سومرواکدی بوجود آوردند و پادشاه بزرگی بنام شروکین از نژاد سامی در آنجا ظهور کرد و داد و ستد و صنعت و درس کتابها و قصه‌ها و بعضی عقاید دینی ایجاد کردند و قدرت نظامی تشکیل دادند در این بین قومی دیگر

سامی بنام قوم (عاموری) بآن سرزمین آمد و پادشاهی بنام (حمورابی) از آن قوم در سرزمین شنعار که کم کم بابل نامیده میشد پدید گشت و ظرف چهل سال حکومت کشورداری و وضع قوانین معمول داشت پس تمدن و دولت معروف بابلی پی نهاده شد و در اینموقع در ناحیه شمالی تر سرزمین بابل مملکت آشور که بنام خدای بهمان اسم نامیده میشد از قدیمترین زمان از قومی مخلوط از سومری و سامی باغلبه نژاد سامی بنای رشد نهاد اینها تمدنی وسیع و سلطنتی قوی با سپاهی بسیار زورمند و جنگاور و خونریز تأسیس کردند و سلاطین بزرگ نامی مانند شروکین یاسارگن دوم و سناخریب و آشور بانپال از میان آن قوم برخاستند و در قرن هفتم قبل از میلاد قومی دیگر از سامیها یعنی قوم کلدیه بر آنجا حکومت کردند و بختنصر سلطان معروف در آن دوره ظهور کرد تا اینکه دولت بزرگ آشوری و کلدانی هم در قرن ششم قبل از میلاد جای خود را به شاهنشاهی ایران داد .

از اقوام كوچك مجاور بابل و آشور كه ناحیهی كوچك در سواحل دریای مدیترانه یعنی در منتهایلیه غربی هلال اخضر بنام فلسطین را اشغال كرد و آنجا را خانمان خود قرار داد قوم عبری یا عبرانی یا بنی اسرائیل بود كلمه‌ی فلسطین اصلاً از نام قومی است كه از جزیره كريت بآن ناحیه مهاجرت كرده بود جای عبرتست كه يك قوم كوچك مانند یهود كه مدتی مدید در اسارت مصریها بسربرد تحت قیادت شخصی مانند حضرت موسی از مصر جان بدربرد و در فلسطین سرو سامانی بهمرساند و دینی بزرگ بوجود آورد كه آوازه اش بگوش همه جهانیان رسید فلسطین خاکی خشك بود فقط از بارانهای زمستان سیراب

میشد و ناحیه شمالی بندری آنجا را هم فنیقی‌ها در تصرف داشتند پس زندگی در آنجا مستلزم کار و زحمت بود در همین زمان ما هم برای آباد و آبیاری کردن آن سرزمین زحمات زیاد کشیده میشد عبری‌ها تا حدی با اقوام محلی و مجاور نظیر هیتی‌ها مخلوط هم شدند فلسطین از همان زمان معبر کاروانیان مصر و غیره به بابل و فنیکی و بحر الجزایر یعنی کانون بازرگانی و معاملات بود به همین دلیل میدان نبرد اقوام هم واقع میگشت و در صحبت‌های سابق دیدیم چطور آنجا معروض تاخت و تاز آشور و کاده واقع گشت تا بدست پادشاه بزرگ ایران خلاص یافت بنا بعقیده بعضی مهاجرت عبری‌ها به فلسطین بین ۱۴۰۰ و ۱۲۰۰ قبل از میلاد بوقوع پیوست یک‌کعبه از آنها تحت اسارت مصری‌ها بودند که بطوریکه در سابق ذکر کردم در حدود همان تاریخ یا کمی زودتر تحت قیادت حضرت موسی به فلسطین آمدند فراموش نکنیم که قرن‌ها پیش از آن يك قوم دیگر سامی که قوم کنعان باشد در ناحیه کنعان فلسطین مستقر گشت و تمدنی هم بوجود آورده بود و عبری‌ها گذشته از آنچه با خود داشتند و از مصر آوردند از تمدن کنعانیان هم استفاده کردند قوم عبری بواسطه اختلاف اقلیم در همان فلسطین كوچك بدو دسته منقسم شد چوپان‌ها و بدوی‌های جنوب و شهر نشین‌های شمال که گاهی با هم جنگ میکردند ولی در نتیجه‌ی فشار اقوام خارجی و احتیاجات داخلی اتحادی تحت اولین سلطان معروف آنها یعنی (شائول) بوجود آوردند که دور نیست همان باشد که در قرآن کریم بنام طالوت آمده این شخص دولتی واحد در حدود هزار سال قبل از میلاد تشکیل داد و خودش در جنگ با قوم خارج فلسطین بر افتاد و یکی از مردان او یعنی

حضرت داود بر سر کار آمد و جنوب و شمال را متحد ساخت و فلسطینی ها را بیرون راند و مدتی با قدرت سلطنت کرد و جانشین او پسرش حضرت سلیمان بود که تجارتی وسیع راه انداخت و شکوه بزرگی بر پا داشت و معبد بزرگ بیت المقدس را ساخت ولی هزینه های سنگین دستگاه جاه و جلال او مستلزم وضع مالیات سنگین و نارضائی مردم شد و اختلافات بمیان آمد و بار دیگر کار منجر بدو قسمت شدن فلسطین گشت و یک حکومت نسبة متنعم شمالی بنام اسرائیل و حکومت دیگر جنوبی بنام یهودا تشکیل یافتند و بحکم طبیعت اختلافاتی بین دو حکومت دوباره برپا گشت از آن جمله اختلافات در دین بود شهر نشینهای شمالی به خدایان قوم کنعان عقیده مند شدند و جنوبیها به (یهوه) خدای شبانان و بیابانگردان گرویدند . و گاهی تحت قیادت رهبرانی مانند (ایللیا) نبی برضد اسراف و ظلم شهر نشینان شمال برخاستند و (یهوه) را بعنوان خدای قهار و پیش جنگ خود شناختند ولی همه رهبران این قوم جنگاور خونریز و قاهره نبودند بلکه شماره ای بهوای همان زندگانی چوپانی قدیم مردم را بمهر و محبت و فقیر پیروی خواندند و افکار و داستانهای بنام بزرگان و ریش سفیدان روحانی خود مانند حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف بوجود آوردند و آن مطالب سودمند معنی دار را در همان ایام تحریر و تدوین کردند که در سفر تکوین توراۃ مسطور است و این کتاب از قدیمترین تحریرات دینی و اخلاقی بشمار است .

اکتشافات اخیر نشان میدهد که افکار اینگونه رهبران روحانی عبری تا چه پایه از افکار و تعالیم مصریهای قدیم استفاده کرده البته

عقاید دینی این مردم با پیشرفت زمان ترقی داشت و بزرگانی ظهور میکردند و مردم را روشن میساختند مثلاً در اواسط قرن هشتم قبل از میلاد شخصی بنام (عاموس) در آمد و به انتقاد و اصلاح اخلاق آن جامعه‌ی متشتت و منافق پرداخت و (یهوه) را که فقط خدائی قهار و جنگاور تصور شده بود خدائی مهربان تعریف نمود و مواعظ نافذ خود را سرانجام فرو نوشت با این ترتیب عبریها بتدریج به خواندن و نوشتن توجه کردند و خط فنیقی و آرامی را گرفتند و خط عبرانی را بوجود آوردند و بجای الواح گلی کاغذ پاپیروس مصری را اقتباس کردند و اولین نوشته‌های اخلاقی و ادبی و دینی را مانند نوشته‌های عاموس به عبری و آرامی بار آوردند .

باید گفت بزرگترین میراث عبری همین میراث ادبی است و در صنایع و علوم و هنر و کشورداری که در تمدن مصر و فنیقی و آرامی و آشوری مشهود گشت بهره‌ی زیاد نداشتند .

پند آزمایان بزرگ عبری نظیر عاموس ملت خود را از نفاق و ستیزگی و فساد اخلاق که داشتند بر حذر کردند و عاقبت بد بآنان پیشگوئی نمودند ولی مؤثر نیفتاد و بسی نگذشت اواخر قرن هشتم قبل از میلاد آشوریها هجوم آوردند و اول دمشق را از میان برداشتند سپس بدولت اسرائیل حمله آوردند و پایتخت آن را که سامریه باشد با خاک یکسان کردند و بزرگان آنجا را چنانکه در سابق هم گفتم باسارت بردند و بدینگونه‌ی فجیع دولت اسرائیل منقرض گردید . و ایندفعه امید آن قوم متوجه به یهودا یعنی حکومت جنوبی شد .

مردم ناظر صد سال کشش و کوشش آنجا با آشور و جنگ میان

یهوه خدای اسرائیل و آشور خدای آشور گشتند ولی در امیدواریهای خود دچار تردید و ریب گردیدند درین بین بود که یکی دیگر از پیشوایان روحانی آنند یار یعنی اشعیا نبی برخاست و در عین هجوم و تخریبات لشکریان آشور همان از آن قطعه كوچك یهودا ندا بر آورد که یهوه خدای اسرائیل خدای فلسطین تنها نیست بلکه خدای سرزمینهای دیگر هم هست و درین مبارزه (آشور) شکست خواهد خورد درین موقع بود که لشکریان سنا خرب در باطلاقیهای مرز مصر گرفتار طاعون شدند و بیت المقدس موقتاً بازیغمای آشورها گشت و مردم بنوید اشعیا و بزرگی یهوه ایمان آوردند .

حتی یکقرن بعد ویران شدن نینوا پایتخت آشور را بدست کلدانیها بچشم خود دیدند و شادمانیها کردند ولی بسی نگذشت که در ۵۸۶ سلطان زورمند کلدیه یعنی بختنصر حمله آورد و بدولت جنوبی عبری یعنی یهودا پایان داد و شهرهای یهود از آن جمله بیت المقدس را ویران ساخت و بحکومت آنجا خاتمه داد و تعدادی از عبریها در نتیجه فشار و تجاوز بمصر گریختند یعنی همانجا که یکوقتی از آنجا به فلسطین پناه آورده بودند میان آنان مردی روحانی خیرخواهی بود بنام ارمیا نبی که برخاست و با تعلیمات روحانی خود به تسلیت خاطر ملت خود قیام کرد و گفت معبد ظاهری اگر ویران شد پس هر فرد معبدی در دل بسازد که ویران شدنی نیست و مردم را به خدای بزرگ که جایگاه او فقط سرزمین فلسطین و معابد آنجا نیست بلکه او خدای جهانست و در دلهای بندگان مقام دارد این دعوت در میان مردم با ظهور شاهنشاهی ایران و نجات نزدیک اسرائیل بدست ایرانیان مژده و امید بخشید . همان تجارب و

رنج و اندوه و ظهور روحانیان مانند عاموسی و ارمیا و اشعیا بتدریج قوم
عبری را معتقد به خدائی کرد که حدود قدرت او وسیعتر از فلسطین و
حمایت او شاملتر از حصر بیک قومست بلکه خدای بزرگ یگانه جهانست
با این ترتیب در آن روز گاریعنی حوالی قرن ششم پیشین از میلاد و مقارن
ظهور کورش کهیر فکر توحید در جامعه اسرائیل وسعت و وضوح پذیرفت
این پادشاه عادل چنانکه دیدیم بتاریخ ۵۳۸ پیش از میلاد بابل را تسخیر
کرد و بحکومت آشور و کلدیه پایان داد و اسیران یهود را آزاد ساخت و
بآنان دستور داد کلیه آلات و اشیاء قیمتی متعلق به معابدشان را که آشوریها
بغارت برده بودند با خود بردارند و معابد ویران شده را با کمک دولت
شاهنشاهی تعمیر و تجدید نمایند و موقوفات زرین و سیمین آن معابد را
بار دیگر بجای خود گذارند . در این موقع بود که رهبران یهود تحت
حمایت ایران در بیت المقدس جمع آمدند و یک حکومت روحانی بوجود
آوردند و رهبران و روحانیان آنها به جمع آوری کلیه نوشته های دینی
خود پرداختند اجزای این نوشته ها مانند کتاب مزامیر و انبیاء و قوانین
بشکل متفرق وجود داشت و در این موقع برای اولین بار جمع آوری شد
این مجموعه بود که بعداً تدوین گشت و بنام کتاب عهد عتیق یا باصطلاح
ما کتاب توراۃ مشهور شد و بقول مورخین نامی غرب ایرانیان سبب
شدند که قوم یهود از اسارت و پراکندگی رها شد و معابد آن قوم تعمیر
یافت و شهرهای مقدسش تجدید شد و کتاب دینی که اساس دین عیسوی
هم هست تدوین گشت .

پس کتابی که بالفعل در دست یهود است و بین ما بنام توراۃ
معروفست در اصل هر چه بوده است از نظر تاریخ ادوار و مراحل راطی

کرده از زمانی که حضرت موسی آنقوم را از مصر به فلسطین هدایت کرد یعنی از حوالی قرن چهاردهم قبل از میلاد مواعظ و قوانین و قصص میان قوم عبری ظهور کرد که بتدریج جمع و تدوین گردید و در تلفیق و تدوین آن ایرانیان مؤثر بودند (Pentateukhos Pensateuque) کلمه توراۃ که عبریست در سابق نام فصول پنجگانه با صحف خمسّه بود که لقب یونانی آن را یا پنج مبحث بآن داده شد. و عبارتست از پنج کتاب اول عهد عتیق یعنی تکوین، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه، بعضی محققین عقیده دارند که کتاب یوشع هم که ششم باشد از ابتدا جزء همان قسمت اول بوده پس شش کتاب یا با اصطلاح (Hexateukhos) بوده نه پنج کتاب. یهود در دوره حکومت شاهنشاهی ایران و تدوین کتاب خود عقیده داشتند مؤلف پنج کتاب باین شکلی که اکنون در دست است خود حضرت موسی باشد ولی این نظر در نزد علمای جدید مورد بحث است.

غیر از این کتب پنجگانه چنانکه میدانیم سی و چهار کتاب یا رساله دیگر تألیف رهبران و روحانیان و انبیای بنی اسرائیل جزو کتاب عهد عتیق است مانند کتابهای داودان شموئیل، تواریخ، عزرا، نحمیا، ایوب، امثال سلیمان، مزامیر داود، اشعیا، ارمیا، دانیال، یونس، زکریا و غیره هم و اغلب اینها متعلق است بعهد اسارت یا برگشت از اسارت یعنی قرن ششم قبل از میلاد در سبب بزرگی که تاریخ قوم عبری بمایاد میدهد در اولین مرحله عبارت از اینست که بسا اقوام کوچک و ستمدیده و بی پناه که در نتیجه تنبه و رنج و تجارب تلخ ممکنست بهم گرد آیند و بگناهان خود معترف شوند و توسل و توكل بامور معنوی کنند

وازناتوانی و پراکندگی و اسارت رهایی یابند حتی واضع دینی بزرگ
وسر مشق عالی برای عالم انسانی گردند زیرا آزمایش های سخت و
اندوه و تفکر يك جامعه پیشوایانی مبرز و حقیقت جوی از میان آن
برمی انگیزاند از طرف دیگر بسی از اقوام بزرگ نیرومند مسلط و
مستولی نظیر مصر و بابلی و آشور و خود فلسطین در نتیجه غرور و ستم
همیشگی و غفلت و عیاشی و تفرعن یکباره از عظمت و قدرت میفتند و جاه
وسطوت خود را از دست میدهند و همانطور که دیگران را زبون کردند
خود نیز زبون میگردند این قاعده مد و جزر در تاریخ ملل و دول عالم
از قدیم جاری بوده و هنوز هم جاریست در همین عصر ما همین قبیل
حوادث عبرت آور روی داد و میدهد دولت نیرومند امپراطوری آلمان
تحت فرمان ویلهلم دوم که وقتی جهانی را بلرزه در میاورد سقوط کرد
دولت نیکلای دوم روسیه تزاری که ردیف دولتهای بزرگ نظامی جهان
بشمار میرفت و لشگریان آن ظلمها کردند و تجاوزها نمودند حتی به همین
ما تاختند و مردان بزرگ ما را مانند ثقة الاسلام شهید بر سردار کشتند و
و آذر بایجان را با نظر تصرف اشغال کردند یکباره واژگون گردید و
بر افتاد و خانوادهی امپراطوری که سالداتهای وحشی آن مردان ما را
دار میزدند و مرقد مطهر امام هشتم ما را تیرتوپ حواله میکردند در
دست دشمنان و آدمکشان داخلی خود اسیر گشتند و تمام آن افراد با
تمام بیرحمی کشته شدند .

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند!

بزرگترین سر مشق عبرت والواح پند و نصیحت که از قوم اسرائیل

برای جهانیان باقی مانده همان خطابه‌ها و راهنمائی‌ها رهبران بزرگ مانند حضرت موسی و عاموس و اشعیا و ارمیا و امثال آنانست که آنها واقعاً باید سرمشق همه ملل گردد زیرا نشان می‌دهد که علت واقعی سقوط ملت‌ها و امتهای آنها از نداشتن زور و زر و وسایل نیست زیرا دولت فراعنه مصر آنرا بالغاً مابلغ داشت و ضعف قوای نظامی هم نیست زیرا دولت نیرومند جنگاور آشور آنرا بیش از همه ممالك مالک بود بلکه علت واقعی سقوط اقوام فساد اخلاق و نفاق و خودکامی و تجاوز بحق خودی و بیگانه است چنانکه علت اصلی ترقی ملل هم ایمان و صدق و صفا و همکاری و فداکاریست. هیچ جامعه‌ای ولو درون قلعه‌های هفتجوش مستحکم مجهز جهان جایگیرد از آفت زوال مصون نیست مگر اینکه قدرت عمده آن جامعه بیش از مال و اسلحه و زور عفت و خدا شناسی و عدالت باشد.

یهود هر وقت از اینگونه صفات داشت ترقی کرد و حکومت قوی بوجود آورد و هر وقت گرفتار خود پرستی و پولپرستی و ستیزگی و اغراض شد محکوم قهر و غضب الهی گشت و رو با فoul و بدبختی نهاد. دوست دارم برای درك وضع فساد آلوده‌ی آن قوم در آن زمان چند صد سال قبل از میلاد از کتاب اشعیا که کلماتش می‌نمایاند دلش از بابت انحراف و خیانت پیشگی و انحطاط اخلاقی امتش میسوخته محض تذکر نقل کنم بموجب روایت تاریخ‌نویسان و بحکم همین کتاب اشعیا که خیر خواه روحانی و دوست و دلسوز امت خود بوده از معایب بزرگ قوم یهود در آن زمان یکی این بود که روح دین الهی را که حقیقت پرستی و عمل نیک و فداکاری بود فراموش کردند و کار را بانذر و قربانی‌های

سوختنی و سایر مراسم ظاهری گذرانند و خیال کردند با مراسم ظاهری
میتوان رحمت خدا را جلب کرد و نمیدانستند یا نمیخواستند بدانند
که خدا پرست واقعی کسیست که نیتش و عملش متوجه به خدمت و
مواسات جانبی و مالی و درستی و راستی باشد در مشاهده چنین دین
ظاهر پرستانه قشری است که اشعیا با تأثر و تالم فریاد بر آورد و گفت:
(خداوند میگوید از کثرت قربانیهای شما مرا چه فایده است از
قربانیهای قوچ و پیه پرواریها سیر شده ام و بخون گاو و بره ها و
بزها رغبت ندارم . دستهای شما پر از خونست خوشترا شسته و طاهر
نمائید و بدی اعمال خویشرا دور کرده از شرارت دست بردارید نیکو
کاریرا بیاموزید و انصافرا بطلبید مظلومانرا رهایی دهید یتیمانرا
دادرسی کنید بیوه زنانرا حمایت نمائید).

در آنروز طبقه ای از مردم یهود بواسطه تمول دست به تجمل و
عیاشی زدند و طبقه محتاج و فقیر را فراموش کردند دل شکسته آنها
را با تظاهر و رختهای فاخر و صدای زر و زیور خود شکسته ترمی ساختند
اشعیا به زنان ظاهر پرست غافل چنان مردمی چنین خطاب کرد :
« خداوند میگوید از اینجهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن
افراشته و غمزات چشم راه میروند و بناز میخرامند و بیایهای خویش
خلخالها را بصدا میآورند . در آنروز خداوند زینت خلخالها و
پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد . . . و بجای عطرها عفونت
خواهد شد و بعوض کمر بند ریسمان و بعوض سینه بند زنار و بعوض
زیبائی سوختگی خواهد بود . مردانت بشمشیر و شجاعانت در جنگ
خواهد افتاد) .

یکعده مالک عیاش غرق عیش و نوش بودند و هرگز غم مردم بیچیز بیچاره را که در اطراف خانهای مجلل آنان در رنج بودند در دل خود راه نمیدادند اشعیا در باره آنان چنین گوید : « وای بر آنانکه خانه را بخانه ملحق و مزرعه را بمزرعه ملصق سازند تا مکانی باقی نماند . یهوه در گوش من گفت بدرستی که خانهای بسیار خراب خواهد شد و خانهای بزرگ و خوشنما غیر مسکون خواهد گردید . . . وای بر آنانکه صبح زود برمیخیزند تا در پی مسکرات بروند و شب دیر می نشینند تا شراب ایشانرا گرم کند و در بزمهای ایشان عود و بربط و دف و شراب میباشد اما بفعل خداوند نظر نمیکنند . بنابراین قوم من بسبب عدم معرفت اسیر شدند و شریف ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشك گردید . »

در میان عامه یهود آن زمان یعنی حدود سه هزار سال پیش ازین قاضیانی و کتابی وجود داشتند که احکام باطل صادر میکردند و بیچارگانرا از حق خود محروم میساختند اینست در مشاهده این وضع بود که اشعیا گفت : « وای بر آنانیکه احکام غیرعادله را جاری میسازند و کاتبانیکه ظلمرا مرقوم میدارند تا مسکینانرا از داوری منحرف سازند و حق فقیران قومرا بر بایند تا اینکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند اینگونه تالمات و بر حذر داشتنهای اشعیا قبل از حمله ی آشور بود ولی وضع اخلاقی و غفلت و خود پرستی و نفاق یهود بآن مرد خدا خوب عیان میساخت که یهودا و اسرائیل در خطر سقوط و شهرها در خطر غارت شدند و مردم در خطر اسارتند .

این بیمها و پیش بینیا چنانکه دیدیم وقوع یافت بلاد یهود

غارت و معابد آنان ویران و بزرگان و سرشناسان آنان اسیر گشت
 زیرا فساد و فتنه جامعه آنانرا بهمزده بود و هر کس بفکر خود بود و
 انتظار داشت فقط دیگران صالح و خوش اخلاق باشند نه آنان و برخلاف
 احکام کتاب مقدس خودشان یعنی توراۃ کارشان ستیزه گری باهم و
 معاملاتشان سراپا سودجوئی و دیا نشان سراسر ظاهر پرستی و ریا و
 مراسم قشری بود حقیقت دین را که معرفت خدا و خدمت خلق و همدستی
 و همکاری و همدلی و همداستانی باشد پشت سر گذاشته و به ظاهر شریعت
 که بدون باطن معنی نداشت چسبیده بودند ساعتها ورد میخواندند ولی
 ربا میخوردند قربانی میکردند ولی مال مردم را بخود حلال میدانستند
 به معبد میرفتند ولی دلشان در بازار بود اینها بود که آن قوم را که
 ترقی کرده و دینی بزرگ بمیان آورده و حکومتی تشکیل داده بود
 یکباره از پای در آورد و بختنصر را مسلط مال و جان آنان ساخت.

ظاهر پرستی غیر از خدا پرستی است مراسم و آئین و اوراد با
 اینکه لازمست غیر از حقیقت است ظاهر موقعی عنوانی دارد که متکی
 بباطن باشد ، الظاهر عنوان الباطن مفهومی نیست . چه خوب فرمود
 عارف بزرگ مولانا جلال الدین در باب ظاهر پرستانی که محض عادت
 یا نمایش یاریا به نماز برمیخواستند ولی در باطن از خدا بیخبر بودند
 و اوقات خود را باز کر احکام و بحث طهارت و نجاست صرف میکردند
 ولی قلبشان خبری از حق نداشت لباس آنها پاک ولی فکر و روحشان
 آلوده و نیتشان ناپاک بود :

اگر نه روی دلی اندر برابرت دارم من این نماز حساب نماز نشمارم
 مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی حدیث درد فراق تو با تو بگزارم

و گرنه این چه نمازی بود که من با تو نشسته روی بمحراب و دل بیازارم
 نماز کن بصفحت چون فرشته ماند من هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم
 کسیکه جامه بسگ برزند نمازی نیست نماز من بچه ارزد که در بغل دارم!
 از خواص مردم یهود آن زمان حرص و شهوت مال دنیا بود که
 در راه کسب آن از حلال و حرام وظایف انسانی و دینی خود را فراموش
 کردند لاجرم جامعه خود را بضعف و فساد سوق دادند و منقرض گشتند
 منقرض شدند ولی اصلاح حال نکردند اگر از قسمت کوچکی از مال
 خود میگذشتند و آنرا در راه خیر عموماً صرف میکردند هم خودشان
 هم کشور و ملتشان در رفاهی که کسب کرده بودند باقی میماندند ولی
 طمع و چشم تنگی و پولپرستی خود کمانه و احمقانه آنرا و همه افراد
 مردم را از پا در آورد و خانمانشان را آتش زدن سرماند و نه دستار
 ملاحظه فرمائید عاموس نبی در کتاب معنید از خود چه میگوید :

«خداوند میگوید بسبب سه و چهار تقصیر یهودا عقوبتش را نخواهم
 برگردانید زیرا که شریعت خداوند را ترك کردند و فرایض او را نگاه
 نداشتند . خداوند چنین میگوید بسبب سه و چهار تقصیر اسرائیل عقوبتش
 را نخواهم برگردانید زیرا مرد عادل را به نقره و مسکین را بزوج نعلین
 فروختند و به غبار زمین که بر سر مسکینانست حرص دارند . و بر رختی
 که گرو میگیرند سر هر مذبح میخوانند و شراب جریمه شدگان را در
 خانه خدامینوشند» که اشاره است به موضوع تنزیل داری و ربا خواری
 و گرو کشی فاحش کردن و جریمه های سنگین گرفتن این پیامبران بودند
 که وضع پریشان اجتماعی جامعه ایرا که بدان منتسب بودند میدیدند
 و دردهای اجتماعی را میفهمیدند و بقصد اصلاح جامعه بر میخواستند و مردم

را با کمال تأثر و شجاعانه از گناه و فساد بر حذر میداشتند و عاقبت شومی را که در کمین آن مردم بود آشکارا پیشگوئی میکردند مگر مردم بخود آیند. ولی افسوس بهوش نیامدند پس دار و دیارشان بدست بیگانه ویران گشت.

خلاصه اینکه این اخبار و آثار از دینی و دنیوی برای ما اخلاف باقی ماند و با تمام روشنی میرساند که جهانی که مادر آن زندگی میکنیم بازیچه و ملعبه نیست بلکه نظامی و ناموسی دارد و ملتها یا افرادی که بر طبق آن ناموس آفرینش که بنای آن بدرستی و راستی است عمل کنند با عزت و رفاه زندگی میکنند و از قهر و تجاوز دشمنان مصون میمانند و اطفال و عیال آنان در رفاه و آسایش میزیند و دشمنان نمیتوانند بآنان چیره شوند. خواهید فرمود این اصول مسلم را ملتها و فردها میدانستند و عواقب و خیم فساد را میدیدند با اینهمه کار نه بستند و زبون و پریشان گشتند پس معلوم میشود چاره‌ای ازین جزر و مد نیست در تاریخ هر ترقی يك تنزل در پی دارد فواره چون بلند شود سرنگون شود در جواب عرض میکنم این گردش بلندی و پستی و ترقی و تنزل شاید در حدود معین جزو ناموس عالم باشد ولی مسلماً بیچارگی و آوارگی و تار و مار شدن از بین رفتن اقوام و افراد لازمه‌ی آن نیست علت از بین رفتن و بدبخت شدن افراد و اقوام فقط و فقط اعمال زشت و گناهان آنهاست چه فردی و چه اجتماعی و چاره آنهم آسانست و هم مشکست اگر هر کس یا هر جامعه خودش تماشاگر باشد و بخواهد دیگران خود را اصلاح کنند با این روش تا قیامت اصلاحی و نجاهی رونخواهد داد ولی اگر هر فرد يك جامعه یا لااقل افراد فهمیده درسهای تاریخ را خوب مطالعه کنند و

بیدرنگ اول از خود شروع نمایند و آنچه بتوانند هم نیت و هم اعمال
هم پندار و هم کردار خود را خدا پسند قرار دهند و خود با زرس و مراقب
و محك اعمال خود گردند در این صورت دلیلی نیست که جامعه‌ی آنان
پیشرفت نکند و بسعادت نایل نگردد زیرا خداوند یار مردمانیست که
در راه اصلاح و صلاح بکوشند هر فرد یا هر ملت هر بلائی سرش بیاید
نتیجه‌ی گناه و تجاوز خود آنهاست در کتاب مقدس ما در سوره‌ی یونس
آیه ۲۳ چنین فرماید :

(ای مردم هرستم و سرکشی را که کنید بخودتان کرده‌اید و آن
بهره‌ی ناچیزی از زندگی دنیاست و چون بسوی ما باز گردید شما را
بآنچه کرده‌اید متنبه می‌سازیم «
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نورچشم من بجز از کشته ندروی !

سخنی در باب یونان

در گذشته خلاصه‌هایی از تواریخ اقوام مصر و سومر و بابل و فنیکی و عبری ذکر کردم مسیر اصلی این اقوام از جنوب شبه جزیره عربستان بسوی شمال و نژاد غالب آنها نژاد سامی بود و اکنون سخنی چند در باب یونان که موضوع بحث من است با مقدمه‌یی از آمدن اقوام شمالی یعنی جلگه‌های شمالی اروپا تا برسد به شمالی‌های هند در آسیا ایراد می‌کنم مهمترین نژاد شمالی نژادی است که اکثر اروپائیان و آمریکائیان و قسم اعظم هندی‌ها و ملت ایران از آن نژاد برمیایند و چون آن نژاد اصل و منشأ اکثر ملل اروپا و همچنین اصل و منشأ ملت‌های مانند ایران و هند است پس دانشمندان بآن قوم اصلی قوم هند و اروپائی نام دادند یعنی قومی که هم اکثر ملل اروپائی و هم اقوام ایران و هند از آن نشئت کرده‌اند چنانکه در سابق یکبار متذکر شدم هنوز بر دانشمندان انسان‌شناسی و نژادشناسی معلوم نشده که آیا انسان بر کره‌ی زمین در اولین ظهورش در یک نقطه بوجود آمد سپس بسایر نقاط پخش شد یا در همان ابتدا در چند نقطه ظهور کرد و از همان زمان اختلاف عادات و زبان و نژاد پیدا گشت بر هر دو فرضیه اقوام

بشری بواسطه اقامت در نقاط مختلف زمین اختلاف نژادی و زبانی پیدا کرد و نژادهائی بوجود آمد که آنها را از لحاظ رنگ پوست و مجعد یا متموج یا پشیمی یا مستقیم بودن مو و شکل جمجمه که مستطیل است یا مدور و شکل بینی که برجسته است یا منتقاری یا پهن و نظایر آن بدسته هائی منقسم ساختند . نیز از جهة زبان اقوامی را از هم تفکیک کردند که بیشتر مبنای علمی دارد نظیر زبانهای اورال و آلتای که در مراکز شمالی آسیا ظهور کرد و زبانهای سامی که منشاء آن جنوبیهای شبه جزیره ی عربستان و زبان هند و اروپائی که منشاء آن شمالیهای اروپا تعیین شده .

چهل و پنجاه سال قبل تعصب نژادی مخصوصاً در اروپا و هم در هند خیلی شدید بود در اروپا دانشمندانی مانند (کنت د گوبینو) (Conte de Gobineau) که در زمان ناصرالدینشاه سفیر فرانسه در ایران بود بموضوع نژاد و برتری نژاد هند و اروپا و آریائی اهمیت خاصی میدادند و چنانکه میدانیم آخرین مظهر چنین تعصب آدولف هیتلر بود !

باید گفت با وجود تصدیق بعضی اختلافات جسمانی که بین اقوام موجود است در زمان حاضر که عصر روابط بین المللی است نژاد شناسان تعصبات شدید گذشته را خالی از وجه میدانند و در علمیت بعضی فرضیه های نژادی تردید دارند و میخواهند بگویند که اختلاف های جزئی جسمانی هر گز دلیل پستی يك نژاد یا برتری نژاد دیگر نمیتواند باشد و با بودن وسایل و تسهیلات مساوی همه اقوام قابل ترقی هستند در صورتیکه طرفداران قدیمی فرضیه اختلاف نژادها برخی اقوام را

بحکم نژاد و نسب پست می دانستند و ترقی آنها را محدود و هوش آنها را بالفطره کم تصور میکردند و دیگرانرا چنانکه گفتم برتر و مستعدتر می شمردند .

بر هر تقدیر اصول بین المللی امروز تمام بشر را از حیث حقوق اولیه مساوی میداند و چنانکه میدانیم تعالیم اسلام هم مبتنی بر همین اصل مساواتست و تنها مزیتی که بموجب دستور قرآن کریم در میان اقوام تواند بود مزیت تقوا و فضیلت است لا غیر (معنی : بعثت علی الابیض والاسود) همینست .

در هر صورت اقوامی که سامی الاصل معروفند مانند مردم بابل و فنیقی و فلسطین و عرب از جنوب شبه جزیره عربستان رو بشمال آمدند و این مهاجرتها را میتوان بطور کلی از ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد محسوب داشت و از اقوام و طوایف شمالی که مهمترین آنها هند و اروپائی تشکیل میدهند و ظاهراً در جلگه های شمالی اروپا و سواحل رود دانوب تا ایران و هند مسکن داشتند حوالی دوهزار سال قبل از میلاد یا یکی دو قرن زودتر آغاز بمهاجرت بجنوب اروپا و به ایران و هند نهادند . عده این اقوام هند و اروپائی که از مغرب اروپا در شمار آوردیم عبارت بودند از سلت هایا (کلت) های فرانسه و رومیها و یونانیها و طوایفی که به آسیای صغیر آمدند مانند هیتی ها و فریگیها و ساگه ها و ارمنی ها و یونانیهای آسیای صغیر همچنین میتانی ها و سرانجام مادها و پارسها و سایر طوایف ایرانی و آریائیهای هند .

اکنون اجازه می خواهم شرح مختصری در باب تاریخ یونانیها که دولت آن معاصر هخامنشیان بود و ما ایرانیان قریب يك قرن با

آن ملت جنگ یا کشمکش داشته‌ایم با اطلاع شنوندگان عزیز برسانم
اولا کلمه (یونان) در ابتدا نام يك قبیله از قبایل یونانیان بود که در
ساحل مدیترانه مسکن جستند و خودشان (یونیا) می‌گفتند و ایرانیها
این نام را بکاربردند و بتمام ملت یونان اطلاق کردند که بعداً از طرف
تمام عالم اسلام همان کلمه معمول و اطلاق شد و عجب اینست که
یونانیها هم این معامله را با ما کردند یعنی نام (پارس) را که در ابتدا
فقط نام ایالت فارس بود بتدریج بتمام کشور ما اطلاق نمودند و طبق
تلفظ خود پارس را (پرسیا) گفتند و اینکه تا یکربع قرن پیش از
این تمام مغرب زمین ایران را (پرس) تلفظ میکرد از همین ضبط
یونانی گرفته شده بود خود یونانیان بکشور و ملت خود (هلاس)
می‌گویند. مخفی نماند نام هند هم از ایرانیان است که در آنزمان
رود سند را هند تلفظ کردند و کم کم بتمام آن کشور داده شد. و گر نه
خود هندیها عناوین دیگر مانند (بهارات) به سر زمین خود اطلاق
می‌کردند. در هر صورت یونانیان از اقوام هند و اروپائی یا آریائی
بودند که در حوالی ۲۵۰۰ قبل از میلاد از شمال اروپا بجنوب سرازیر
شدند و سایر اقوام آریائی همزمان با یونانیان آمدند مثلاً قوم هتی
به آسیای صغیر آمد و میان ۲۰۰۰ و ۱۰۰۰ قبل از میلاد دودولت مقتدر
در آنجا بوجود آوردند و در ممالك مجاور دارای نفوذ گشت بحدیکه
ملکه مصر که شوهرش ایخناتون مرده بود پیامی نزد پادشاه هتی فرستاد
تا یکی از پسران خود را برای زناشوئی با مشارالیها بمصر فرستد و
دولتهای مصر و هتی یکی گردد که بواسطه تردید و تأخیر هتی‌ها سر
نگرفت حتی بعداً کار به خصومت بین دو کشور کشید.

دولت هتی تمدن و هنر و عمارت سازی و حجاری داشت همچنین
الواح گلی که پیدا شده منظومه قوانین حقوقی و جزائی آنقوم را
نشان میدهد . نیز دینی داشتند و بخدایان زمینی و آسمانی عقیده مند
بودند و عقاید و علائم ملل مجاور را هم اقتباس میکردند نظیر قرص
آفتاب پرداز که از مصریها گرفتند و شاهین که از بابلیها گرفتند هم
چنین گویا هتیا بودند که اولین بار سکه زدند و کتابهای و نوشتهای
بوجود آوردند و لیدیائی ها بعد از آن پول ضرب کردند .

تاکنون آنچه از تمدنها را نام بردیم در آسیا بروز کرد ولی
اکنون میرویم سراغ تمدن اروپا که میتوان گفت قدیمترین تمدن
بنیانگذار در دریای بحرالجزایر مدیترانه ظهور نمود و شهر پایتخت
آن موسوم به (کنوسوس) در جزیره کریت تأسیس یافت چنانکه در
گذشته اشاره بآن کردم . هوای بحرالجزایر ملایم و محصولات آنجا
مخصوصاً کریت زیتون و انگور و سایر حبوبات بود و در آثار و نوشتجات
قدیم راجع بآنجا اغلب صحبت نان و زیتون و شرابست که عمده
آشامیدنی مردم اندیاز بوده بحرالجزایر حد فاصل اروپا و خاورمیانه
محسوب میشد . مردم بومی آنجا از ۳۰۰۰ سال پیش از مسیح در آنجا
سکونت جستند که بعضی آنها از آسیای صغیر آمدند ولی قسم اعظم آنها
از همان نژادهای مدیترانه ای بودند .

جزیره کریت از قاره های سه گانه اطراف نسبتاً دوراست و بیش
از دویست و پنجاه کیلومتر از ساحل آفریقا فاصله دارد . صنعتگران
کریتی صنایع و حجاری را از مصریها آموختند و در حوالی ۲۰۰۰ سال
قبل از میلاد خطی هم ساختند در همین تاریخ در کریت دولت منظم و

شاهان ظهور کردند و هنرهای دستی و اسلحه سازی و سایر آلات و ابزار فلزی و نیروی دریائی و بازرگانی دریائی بوجود آوردند و توان گفت بین ۱۶۰۰ و ۱۴۰۰ قبل از میلاد کریت باوج تمدن خود رسید آنوقت بود که حکومت مقتدر و نظامات خوب وضع کردند و عمارتهای عالی ساختند و کاخهای پرنقش و نگار برپا نمودند و ظروف سفالی و رنگین ساختند و شهر (کنوسوس) در کریت واقعاً مظهر آبادی و زیبائی گشت و درون آن مردمی مرفه که شماره آنرا ۸۰۰۰۰ تن گفته اند زندگی میکردند و متمولین با لباسهای فاخر که آخرین مد زمان ما را بخاطر میآورد ملبس میشدند در جشنها و نمایشها شرکت میجستند پس میتوانیم بگوئیم در آنروزگار قدیم ردیف دو تمدن بزرگ رودباری یعنی تمدن سواحل نیل و تمدن سواحل فرات و دجله يك تمدن بزرگ سومی هم در وسط شرقی دریای مدیترانه بنام تمدن بحر-الجزایر (اگیا) بوجود آمد که بضبط فرنگی تمدن (اژه) گوینده شرق شناسان نامی از قبیل اشلیمان (H. Schliemann) آلمانی و ایونس (Sir A. Evans) انگلیسی اسرار و اخبار آن تمدن عالی باستانی را اکتشاف نمودند و خطوط قدیمه آنرا از میخی و غیره خواندند چنانکه مصاحبات گذشته اشاره بآن نموده از حدود قرن پانزدهم قبل از میلاد بازرگانان و سیاحان بحرالجزایر رو بسواحل آسیای صغیر و یونان نهادند و در یونان بنادر و آبادیها و قلعهها بوجود آوردند و آن سواحل بتدریج روبه آبادی نهاد.

ولی هنوز شمالیهای یونان در حالت بدات بود. در این قسمتهای آباد کم کم فلزات مخصوصاً مس معمول شد و در سواحل آسیا هم این

نوع فعالیت سرزد و از ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد با اینطرف بود که گویا شهر معروف آسیای ساحلی یونانی نشین بنام (ترویا) یا به تلفظ فرانسوی (تروا) ساخته شد و شهرت پیدا کرد و بعداً کانون داستانهای ملی یونان گردید.

چنانکه گفتم در حوالی ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد بود که قبایل یونانی که هر یک نامی داشت سر از زیر شدند و در شبه جزیره سرزمینی که ما اکنون یونانستان مینامیم مستقر گردیدند و بلافاصله باطراف و سواحل آسیا و بحر الجزایر هجوم آوردند. در حوالی ۱۴۰۰ قبل از میلاد که در پیرامون مدیترانه حوادثی روی میداد هتی ها مصر را معرض تاخت و تاز قرار میدادند و یهود نیز از مصر آمده در فلسطین جایگیر میشدند و شاید در آن عهد حضرت موسی زنده بود قبایل یونانی مانند قبیله (دوری) (ویونی) و (ایولی) جزایر را اشغال مینمودند و بموجب اخبار مخلوط بداستان در ۱۲۰۰ بود که شهر (ترویا) را پس از محاصره ممتدی گرفتند و آن واقعه آنچنان در داستانهای یونانی شاخ و برگ داده شد که قسمت بزرگی از تاریخ و داستان و ادبیات یونان قدیم را میگیرد این مهاجمه یونانیان وحشی تمدن و آثار عمران و هنر بحر-الجزایر را از بین برد غیر از یونانیان شاخه های دیگر هند و اروپائی مانند ارمنیها و فریگیها در همان اوان سال ۱۲۰۰ روبروی آسیای صغیر نهادند و دولتهای سر راه خود را مانند دولت هتی شکستند و گذشتند البته این پیشروی اقوام بومی یا مهاجرهای قدیمی را هم بحرکت میاورد و آنها بتقاط مختلف فرار میکردند و مسکن می جستند و از آنجمله مهاجرت باروپای غربی عمده از این زمان شروع کرد. در هر صورت

از این استیلای یونانیان و آمیزش آنها با ملل از آن جمله مردم بحر الجزایر يك نژاد مخلوط بوجود آمد و پایه تمدن جدید یونانی نهاده شد الا اینکه زبان یونانی غلبه کرد و زبان متداول معمول تمام آن صفحات گشت . البته برای این نفوذ و گسترش در ابتدا لازم نبود یونانیان هنر دریا نوردی داشته باشند زیرا بین سواحل یونان تا مثلاً جزیره کریت قریب پانصد جزیره پراکنده است که حتی با قایقهای ماهی گیری هم نمیتوانستند با عبور از جزیره‌ای به جزیره‌ای قسم اعظم عرض دریا را به پیمایند .

البته بعد از استقرار از تمدن بحر الجزایر برخوردار شدند و کم کم جامعه‌های مرتبی تشکیل دادند و مزارعی را کشت کردند و حکومت‌های مرکب از ریش سفیدان بوجود آوردند تا اینکه این نوع حکومت منتهی بظهور ملوک گشت ولی موضوع زراعت سبب انقسام و تفرقه هم شد زیرا يك عده زمین‌های را تصاحب کردند و بيك عده سهمی نرسید و این امر موجب بروز دو طبقه مالك و رعیت گردید و این وضع در سنوات ۱۰۰۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد از مسائل غامض کشورداری در یونان گشت در همین دوره بود که در نواحی مختلف یونان دهات و قصبات بهم آمدند و هر ناحیه يك حکومت شهری بوجود آورد که هر يك تحت نظر سلطانی اداره میشد و با این ترتیب حکومت‌های شهری و دوره سلاطین شروع کرد و در واقع بنیان تمدن و برقراری و شروع بترقی یونان در این دوسه قرن بعد از ۱۰۰۰ قبل از میلاد نهاده شد .

در هر صورت یونانیهای کوهستانی و بدوی وارث تمدن عالی بحر الجزایر گشتند .

بحرالجزایر دوره استعمال مس و مفرغ را گذرانده بود و یونانیها از طریق آسیای صغیر استعمال آهن را هم اتخاذ کردند و کم کم به تقلید طرز ساختمان سنگی بحرالجزایری آغاز نمودند و از ملل آسیائی لباس و قبا را که تازانو میامد و آنرا (ختون) تلفظ میکردند و در زبان ما خفتان تلفظ میشود اقتباس نمودند و پوست حیوانات را کنار گذاشتند و بنای بازار گانی و مبادله اجناس و مصنوعات با فنیگیها و مصریها نهادند و در واقع فنیگیها در این موقع یعنی حدود سال ۱۰۰۰ که شکوه دولت مصر از میان رفته بود دریا نوردان نامی زمان بودند و بازار گانی سواحل را قبضه کرده بودند و بتدریج بسوی بنادر در دست مغرب هم میرفتند و تا اسپانیا رسیده بودند توان گفت فنیگیها در بحر پیمائی و تجارت انگلیسهای آن عصر بودند و بهمین دلیل در هنر و صنعت هم ترقی وافر کردند و با بهترین روش نوشتن را با سوق احتیاج بازار گانی تعیین کردند و قدیمی ترین خط و الفبا را بوجود آوردند که الفبای یونانی و بعد لاتینی یعنی کلیه الفباهای معمول مغرب زمین از آن سرچشمه گرفت .

اصل الفبای فنیگی هم گویا از خط قدیمی مصری بود که اقوام سامی در حدود بین ۱۸۰۰ و ۱۶۰۰ قبل از میلاد اقتباس کرده بودند پس همین الفبای فنیگی بود که یونانیها گرفتند و آنرا تکمیل کردند و مغربیه از آن اقتباس نمودند .

در این اولین دوره تاریخ یونان که عهد ملوک باشد و چنانکه گفتیم از ۱۰۰۰ قبل از میلاد تا چند قرن دوام یافت یکی از وقایع مسلسل البته جنگ و جنگاوری با اقوام مختلف بود و ایندوره ظهور پهلوانان محسوب میشد که حماسه ها و سرودها در این باب میساختند و

حماسه خوانان مخصوص آنرا در مجامع و معا بر میخواندند از آن سرودها و حماسه های ملی که جنگ های گذشته را یاد می کنند در همان حماسه معروف میتوان پیدا کرد که موسومست به (ایلیادا) که داستان جنگ و تسخیر شهر (ترویا) است که چنانکه اشاره کردم در حوالی سال ۱۲۰۰ اتفاق افتاده و دومی موسوم است به اودیسه ئوس . که داستان قهرمانی است که در بازگشت از جنگ ترویا سرگذشتهای مهم داشته است تألیف این دورا به شخصی بنام (امیروس) نسبت میدهند که گویا کورهم بوده و آن داستانها را در هر فرصت میان صدها شنونده نقل میکرد و شاید توان گفت پیش از شاهنامه فردوسی ایلیاد و اودیسه ئوس قدیمی ترین داستان های حماسی مهم نژاد آریائی است زمان او میروس را قرن نهم قبل از میلاد تعیین کرده اند .

یونانیان قدیم دینی هم داشتند و خدای بزرگ آنها که خدای آسمان باشد (زئوس) نام داشت که در فرهنگهای ما (زاوش) ضبط شده یونانیان از مردم بحر الجزایر اعتقاد به الهی زمین را هم آموختند و آنرا (دمتر) نام دادند گذشته از این دو خدایان دیگر هم مانند (اپوللو) واتنه و (افرو دیته) در سر نوشت مردم یونان مؤثر بودند و در معابد آن سرزمین مورد ستایش قرار می گرفتند و شاید در یک بحث دیگر از مقام و معنای خدایان ذکر می کنم این خدایان غالباً در تجسم و اخلاق و خصایل انسانی نشان داده میشدند مثلاً بموجب منظومه او میروس (زئوس) بازنش (هیرا) همانطور ستیزه و جدال میکند که یک یونانی معمولی میکند در اوایل بنام این خدایان حتی معابد هم وجود داشت و آنها در میان مردم تأثیر اخلاقی و روحانی نداشتند زیرا خود از معایب

اخلاقی بری نبودند .

مسئله‌یی که از همین اعصار میان یونان و ممالک خاورمیانه یا عبارت دیگر بین آسیا و اروپا یا شرق و غرب مشعر بیک نوع تفاوت و تضاد است این است که در شرق اقوام بسرعت تحت سلطه‌ی یک دولت و یک سلطان در می‌آمدند مثلاً حکومت‌های بین النهرین یا دو دولت شمالی و جنوبی مصر بالاخره جای خود را بحکومت واحد دادند ولی یونانستان از اولین دوره بحکومت‌های متعدد شهری منقسم شد که شاید حایل شدن کوه‌ها و وجود جزیره‌ها از علل آن محسوب بشود خود یونانی‌ها هم البته بشکل قبایل مختلف از شمال آمده بودند هر قبیله بشهر خود و سلطان خود و خدایان خود میپرداخت و نسبت به بقیه شبه‌جزیره یونان علاقه خاصی نداشت میگویند تنها در جزیره کریت پنجاه حکومت شهری بوجود آوردند پس تا مدت‌ها حکومت یا دولت در نظر یونانی همان حکومت یا دولت شهری بود حتی بحث حکمای بزرگ مانند ارسطو در باب سیاست مدرن در اساس متوجه بهمان نوع حکومت‌های شهرست مخفی نماند که کلمه‌ی (پولیتیک) که اکنون مستعمل است و آنرا اولین بار ارسطو بکار برده آن زمان بهمان معنی شهرداری یا (سیاست المدن) میآمده کم‌کم تجمع این حکومت‌های شهری بحکومت‌های بزرگ‌تر معمول گشت ابتدا چهار حکومت نسبتاً بزرگ که عبارت از حکومت - اتنا (Athena) و اسپارطا (Sparta) و ارگوس (Argos) و بئوتیا (Beotia) باشد بوجود آمدند که عده‌ای از حکومت‌های متفرقه را بهم پیوستند .

در این موقع بعضی از سلاطین خود پرست و ستمگر شدند و

تعدادی هم اعیان و ملاکین ظهور کردند و موجبات نارضایی فراهم آوردند این اعیان و اشراف در سایه قدرتی که بهم کردند بنای راهزنی در سواحل هم نهادند و اموال ملل و قبایل مجاور را گاه و بیگاه غارت نمودند اینان در شهرها اقامت ورزیدند پس بتدریج فاصله زیادی بین شهرها و دهاتیها پدید آمد و زندگانی دهاتیان قرین نداری و محرومیت گردید در صورتیکه شهرها غرق عیش و نوش بودند گرچه در شهرها مجامعی هم برای حفظ حقوق عامه تشکیل میشد ولی روستائیان در آن مجامع تأثیر زیادی نداشتند این اعیان و اشراف بتدریج ملوک را هم عقب زدند و از نفوذ آنان کاستند و خود حکومت را تحت نفوذ قرار دادند چنانکه گفتیم سپاهیان این حکومت اشرافی از مهاجمه به بندرهای دوردست بمنظور راهزنی خودداری نمیکردند گرچه این عمل در ضمن سبب بسط کشتیرانی گشت و یونانیان بسبک فنیگیان بکشتی سازی هم پرداختند در عین حال فشار ملاکین اشرافی سبب شده دهاتیان بنواحی دور دست مهاجرت کنند از آن جمله تا سواحل بحر سیاه رفتند و آنجاها را آباد کردند بحدیکه پیش از سال ۶۰۰ قبل از میلاد سواحل دریای سیاه واقعاً مستعمره یونان شده بود .

همچنین بنواحی دیگر رونهادند به قبرس رفتند و در شمال مصر بآبادی پرداختند و شهری بوجود آوردند گرچه پیشروی آنها بسوی بین النهرین با مقاومت سناخریب پادشاه آشور در حدود سال ۷۰۰ متوقف ماند همچنین یونانیان قرن هشتم رو بمغرب نهادند در جنوبیهای ایتالیا مستقر شدند .

حتی آن قسمتها در آن زمان یونان کبیر (Magna Grecia)

نام یافت و در جزیره سیسیلی شهر معروف (سیراکوس) شهرت و
وسعت عالمگیر یافت همچنین در جنوب فرانسه امروز آبادیها کردند
در این موقع باید متذکر شد که توأم با پیشروی یونانیان یعنی
آریائیها بسوی مغرب مدیترانه فینیگیها یعنی يك قوم سامی هم روبه
مغرب نهادند و در شمال آفریقا مستعمراتی بوجود آوردند که ناحیه
مهم آن کارتاگویا کارتاژیا (فنیگی مغرب) نامیده شد .

در این عصر حکومت اشرافی گذشته از انبساط و توسعه یونان
در عین تفرقه و وجود دولتهای شهری عواملی هم برای وحدت یونانیها
در کار میشد از آنجمله یکی بازیها و ورزشهای عمومی بود حتی در قرن
هشتم این بازیها در محل المپیا واقع در ناحیه ساحلی غربی شبه جزیره
منعقد میگشت و سبب اختلاط و معاشرت و انس و الفت میشد.

گذشته از بازیها مجالس مذهبی مشترك هم تشکیل مییافت که
نواحی مختلف بر آن نماینده میفرستادند پس هم در جشنهای ورزشی
و هم در بعضی مجالس مذهبی نمایندگانی از ایالات متفرقه بيك جا
جمع میآمدند و کم کم به محسنات وحدت و همکاری آشنا میشدند عامل
مهم سوم هم زبان مشترك یونان و عامل چهارم شباهت عادات و سنن
آنان بود که در نتیجه در طی زمان ممتدی يك حس پیوستگی در میان
قبایل و نقاط مختلف قوت یافت و کم کم کلیه مردم یونان بنام «هلن»
نامیده شد و عالم غیر یونانی را (باربار) نامیدند که در آن زمان آن
کلمه فقط غیر یونانی معنی میداد چنانکه عرب به کلیه ملل غیر عرب
عجم میگفت و ایرانیان بتمام مردم و ممالك غیر ایرانی (انیران)
یعنی غیر ایران لقب میدادند .

با تمام این عوامل باید گفت که هنوز مردم هریک دولت شهری عاشق محیط و عادات و اخلاق خود بودند و شهریه‌های مجاور را بنظر بیگانه و باتوهین مینگریستند و این اخلاق از موانع بزرگ وحدت واقعی یونانیها بود یعنی وطن پرستی محلی آنها را از هدف عالی ملیت محروم و غافل میساخت .

با اینهمه نیروی کمال یا تکامل که در سایر نقاط عالم در کار بود در یونان هم در مغزهایی مؤثر میشد و در فکرهایی برق میزد مثلاً در آن موقع یعنی اواسط قرن هشتم قبل از میلاد شاعر و نویسنده‌ای بنام (اسودوس) (Hesiodes) یا باصطلاح فرنگی (ازیود) برخاست و یک جامعه را در نظر گرفت و در راه عدل و مساوات و ستمدیدی روستائیان و تجاوز مالکان سرودهای مؤثر و دلنشین ساخت میدانیم که چنانکه در جلسه گذشته گفتم .

در همین ادوار منادیان یهود هم مانند عاموس و اشعیا و عزرا از فلسطین قیام میکردند و بر ضد ستم و بیعدالتی سخن میگفتند نهایت اینکه مواعظ و قیامهای عالم یهود منتهی به ایجاد یک جامعه دینی و استحکام دین یهود گشت و مواعظ و پندهای یونان منجر به تشکیل حکومتی گردید که نام آن نوع حکومت بیونانی (دمکراتیا) یا دمکراسی است زیرا جزء اول کلمه یعنی (دیموس) بمعنی ملت یا مردم و جزو دوم یعنی (کراتیا) بمعنی حکومت است . اکنون جا دارد پیش از ادامه مطالب سخنی چند در باب (اومیروس) که فردوسی یونان و تصنیف او که شاهنامه یونان توان نامید بگویم .

بعضی مؤلفین گفته‌اند اومیروس که در ۸۵۰ قبل از میلاد زیست

میکرد کور بود راوی داستانهای ملی شناخته میشد . بموجب این داستان در آن عصر یعنی حدود سه هزار سال پیش شغل عمده مردم یونان زراعت بود هنرهای دستی وجود داشت زنها بیشتر بافندگی میکردند و خانه‌داری و مهمان‌نوازی معمول بود مردان معمولاً یک‌زن میگرفتند راهزنی و جنگ و حد اعلای قساوت نسبت باسرای جنگ رواج داشت . بیشتر جنگ تن‌به‌تن جلب نظر میکرد پس قهرمانانی شهرت پیدا میکردند و از اینرو تصنیفات اومیروس مانند شاهنامه فردوسی موقع خاصی در حق پهلوانان قائل است . افسوس اخلاق آن مردان شجاع که اومیروس وصف کرده مانند نیروی آنان همیشه عالی نبوده بلکه خدعه و فریب و تقلب و گاهی هم فرار بکارمی‌بردند و این گونه صفات حتی در پهلوانانی مانند (هکتور) و خود (اودیسه - ئوس) دیده میشود توانگفت از این لحاظ شاهنامه به ایلیدا برتری دارد زیرا پهلوانان شاهنامه که سردسته‌ی آنان رستم باشد معمولاً زور را با فتوت و مردانگی و راستی توأم میداشتند در داستانهای اومیروس نسبت به زن و سالخوردگان هم احترامی منظور نشده با اینهمه البته گاهی جهة اخلاقی هم در وقایع بچشم می‌زند نهایت اینکه اخلاق هدف عمده نیست چنانکه حتیخدایان هم در اعمال خود اصول اخلاق را همیشه رعایت نمیکند و تمام اطوارشان شبیه اطوار بشر است مثلاً در جنگهای ترویا يك‌عده از آنان طرفدار یونانیها و يك‌عده طرفدار (ترویا)ی‌ها قلمداد میشوند و در نتیجه مداخله آنان و جریان جنگهای خونین و شجاعتها و رشادتها سرانجام یونانیها بر مردم ترویا فایق می‌ایند و اخپلس پهلوان آنان پیروز میگردد داستان ادیسئوس شرح مسافرت این پهلوان

یعنی اودیسه‌ئوس و بازگشت او از ترویا به یونان است که در راه دریا گرفتاریهای گوناگون پیدامیکند و در تمام آنها دست خدایان مختلف در کار است و سرانجام با کمک الهه معروف بنام اتنه سالم به یونان برمیگردد .

این دو حماسه ملی یونان در واقع یادگار روزگار فرود آمدن طوایف یونان از شمال بجنوب و تصادم آنها با ملل آسیای صغیر ظرف قرنهای ۱۳ و ۱۲ قبل از میلاد است .

ولی در عین حال برای بازماندگان بشر درس عبرت است زیرا پایان هر کار را از خیر و شرمی نمایاند و نشان میدهد تا چه پایه اغراض و شهوات جهان انسانی را آلوده میکند و او گرفتار محن و مصائب میسازد و آدمی بدست خود رفاه و راحت خود را بهم میزند و این زمین را که میتواند نمونه‌ای از بهشت گردد برای خود دوزخ کند و اینهمه بلایا را فقط در نتیجه کوتاه بینی و خودپرستی احمقانه بسر خود و اخلاف خود میاورد در چنین گرداب بلا و بیچارگی‌ها بود که مردمی بینادل از هر قوم برمیخاستند و پی چاره جوئی میافتادند از فسادها و گناههای قوم مانند انبیای بنی اسرائیل که ذکر از آنان بر وجه مثال کردم ناله میکردند و مردم را با مواعظ مؤثر از آفات گناه و عواقب خود پرستی بر حذر میداشتند .

در یونان عهدی که مورد بحث ما است انبیائی بمعنی اصطلاحی قیام نکردند ولی شعرای بلند نظر و فلاسفه بزرگ ظهور نمودند و یکی از قدیمی‌ترین آن شعرا و سخنگویان (اسیودوس) بود که از سخن بمیان آوردم فراموش نکنیم که این شخص در قرن هشتم قبل از میلاد یعنی

فزون از دوهزار و ششصد سال پیش زندگی میکرده شغلش کشاورزی بوده و با روش زندگی اجتماعی و آلام مردم آشنائی داشته در یکی از منظومه‌های معروف خود که عنوان آن « روزها و کارها » یا « ایام و اعمال » است مهمترین بیماری اجتماعی عصر خود را که بی‌عدالتی بود مطرح نموده و سرآمد آن زمان را به عدل و احسان دعوت کرده است زیرا او با نظر تیزبین شاعرانه میدیده که بی‌عدالتی در يك جامعه خشك و ترو بزرگ و كوچك و ستمگر و ستم‌دیده را يكسان میسوزاند و با اینکه در بادی نظر توجهش به طبقه اشراف و حکام و فشار زیردستان نسبت به زیردستان بوده در حقیقت همه افراد و طبقات را مخاطب قرار میداده زیرا میدانسته عدالت وظیفه همه است و محالست يك طبقه عدالت کند و طبقه دیگر از آن معذور باشد هم مالك باید عدالت کند هم رعیت هم سرمایه‌دار هم کارگر هم بازرگان هم کسبه عدالت اجتماعی تنها با شرکت افراد اجتماع حاصل میگردد اينك از کلمات آن شاعر اجتماعی روزگار باستان از منظومه ایام و اعمال که توسط مولفی فرانسوی بنام « موريس کرواسه » در جلد اول تاریخ ادبیات یونان ترجمه شده و استخراج و نقل میکنم :

« کار کردن گر چه خسته کننده و رنج‌آور است ولی باید کار کرد که پس از انجام آن لذت راحت و آسودگی بهتر محسوس میشود بیکاری بسیار بد است عدالت قانونی است که خدا به آدمیزاد عطا کرده ماهی و مرغ و حیوانات وحشی که یکدیگر را میخورند از عدالت بهره ندارند ولی به انسان است که وظیفه عدالت داده شده و خیر او در آنست که بروش عدالت زندگی کنند به نيك بختی برسند جامعه‌ای که طبق

ناموس عدالت زندگی نکنند رو با انحطاط مینهند و اخلاف و اولادش هم بدبخت میگردند پدر نسبت به پسر و پسر نسبت به پدر و مهمان نسبت به میزبان و دوست نسبت به دوست ستم روا میدارند .

همینکه والدین پیرو ناتوان شدند معروض ستم و ناسزای اولاد خود میشوند عدل و نیکی و مهر از بین میرود و بدان و ستمگر مسلط میگردند و اشخاص شریربه اشخاص نجیب و شریف برتری می یابند و خدایان از بشر رو گردان میشوند و زمین پر از اندوه میشود درد همه جا را میگیرد و دارو بدست نمی آید .

ولی مردمی که به عدل و انصاف گرایند رو به سعادت و فراخبالی مینهند در چنان جامعه‌یی صلح و صفا و وسعت می یابد مردم قحط زده و پریشان نمیگردند و محصولات فزونی میگیرد زنبورهای عسل بکار میفتند گوسفندها بره میآورند زنان فرزندان اصیل شبیه پدران میزایند فراوانی همه جا گسترش می یابد و مردم میوه‌ی مساعی خود را میخورند . «

از این کلمات نغز يك شاعر كه دردهای زمان خود را دیده و داروی آنرا بیان کرده ما كه اکنون نزديك به سه هزار سال پس از آن عصر آمده‌ایم درمیابیم كه چگونه يك شاعر صاحب قریحه و بینادل میتواند بالام واقعی جامعه خود پی ببرد و آنرا با بهترین سخنان بزبان و بیان آورد واقعاً در مواردی صحیح است كه الشعر اورثة الانبياء مبدا شعر را همیشه جزو تفنن هنری پنداریم جامعه‌های بشر را دسته‌بندی و خود پرستی و جنگ و گریز و تفاق و حسد حفظ نکرده بلکه با نهادم کشانده افکار نغز لطیف شاعران حق پرست و گویندگان تیزهوش و

خير خواهان حقيقت جواست كه ملل را درمواقع فترت وموارد مصيبت
بیدار و هشيار ساخته و آنها را بترك مفسد اصلاح احوال دعوت كرده
و خير و شر را بآنها نمايانده اند چنانكه شاعران و گویندگان يونان
قديم مانند (اسودوس) درهمان روزگار باستان اين وظيفه را انجام
داده اند .

یونان = ۲

در گذشته از آغاز تاریخ یونان از حوالی ۲۰۰۰ قبل از میلاد تا قرن هفتم و تشکیل دولتهای شهری در آنجا که دوره ملوک باشد ذکر کردم و از بسط نفوذ یونان در اطراف مدیترانه و شروع آثار اتحاد دولتهای محلی و تشکیل دولت و حکومت مشترك و ظهور داستان یا حماسه ملی و اولین شاعران ذکر نمودم . بسط نفوذ یونان بواسطه مهاجرت و استعمار سواحل سبب شد که بازرگانی وسیعی بوجود آید و شهرهائی در سواحل آسیا و جزایر مراکز تجارتی آباد گردد و در خود یونان شهرهائی مانند (کورینت) و (آتن) شهرت بازرگانی یابد و یونان در تجارت رقیب فنیکی گردد . در این ضمن یونانیان در صنایع هم پیشرفت نمودند و در فلزکاری که اول مقلد بودند از قرن ششم با آنطرف ماهر شدند و در آن موقع بحکم احتیاج به کارگر به خرید و فروش برده هم پرداختند . و مصنوعات یونانی در نواحی منتشر گشت و عجب نیست اگر امروز در کاوشهای زیرزمینی در سواحل آفریقا و آسیا و ایتالیا کوزههای عالی و ظروف لطیف منقوش یونانی ساخت کارخانهای آتن آنزمان کشف میشود . در حوالی ۵۰۰ قبل از

می‌لاد که مصادف با سلطنت کوروش بزرگ می‌شود یونانیها در کشتی سازی هم که آنرا اول از مصریها گرفته بودند پیشرفت شایان نمودند و به ساختن کشتیهای جنگی پرداختند که عرشه داشت و جنگاوران میتوانند بر آن جا گیرند و بعضی از آنها تعداد پنجاه پاروزن جامیداد که بعداً سه رده‌ی پنجاه نفری هم می‌نشانند و به سرعت و تأثیر آن سفاین جنگی می‌فروزدند. در مبادلات تجارتي البته غیر از مبادله پایاپای فلزات قیمتی هم مصرف میشد مثلاً از بابل واحد وزن را که (منا) باشد و در کشور ما بعنوان (من) معمول بود گرفتند. منایك شصتم (تالنت) محسوب میشد و هر وزن تالنت نقره در آن وقت معادل هشت هزار تومان امروز ما ارزش داشت پس يك (منا)ی نقره تقریباً صدوسی و سه تومان میشده که در معاملات از روی وزن بکار میرفت. ولی در همین عهد یعنی قرن هفتم قبل از میلاد مردم (لیدیا) در آسیای صغیر ضرب سکه کردند یعنی مقدار و قیمت نقره یا طلا را در سکه‌ها معین نمودند و آن اسباب سهولت در دادوستد گشت و یونانیان این سکه لیدیائی را اقتباس کردند و خود واحد پولی بنام (درخمه) که کلمه درهم در زمان ما از آن می‌آید سکه زدند و يك درخمه در آن زمان کمی بیش از يك تومان امروز ما بود.

گرچه قوه خرید آن در آن عهد زیاد بود مثلاً با يك درخمه میشد يك گوسفند خرید و با پنج درخمه يك گاو.

توسعه بازرگانی سبب شد ثروتمندانی در یونان ظهور کردند و ابتدا ثروت عبارت بود از زمین و گله ولی بتدریج که پول بمیان آمد ثروت نقدی هم معمول گشت و سرمایه‌داری بوجود آمد حتی

خود زارعین هم ترقی کردند و پولدار شدند و بتدریج علاوه بر سرمایه‌داران آنها هم يك طبقه متوسط ایجاد نمودند که مدعی شرکت در حکومت یونان هم گشتند با تمام این مقدمات باید گفت هنوز حکومت‌های شهری و اختلافات محلی از بین نرفت و شهرهای خیلی بزرگ پیدا نمیگشت و بزرگترین شهرها مانند آتن و کورینت هر يك ۲۵۰۰۰ تن بیشتر نفوس نداشتند بعلاوه هنوز هم مهمترین شغلها کشاورزی بود .

درین بین با کمال تأسف آفتی که در همه جای این کره مسکون در نتیجه غفلت و خودپرستی آدمی پیدا میشود در یونان هم پیدا شدو آن آفت نه نباتی بود و نه حیوانی بلکه آفت انسانی بود که عده‌ای در نتیجه جمع ثروت بر عده‌ای دیگر که ثروت نداشتند مسلط شدند و در موارد احتیاج بآنان کمك مالی مختصر کردند و در برابر آن هستی آنان را گروکشی نمودند و چون مقروضین از عهده ادای قروض خود بر نیامدند ناچار شدند یا به بردگی تن در دهند یا جلای وطن کنند و بدیار بیگانه پناه ببرند .

بعضی اشراف و مالکین بزرگ در مقابل این دوتیرگی زیان‌بخش بیقید و لایابالی ماندند و فقط منافع خود را پاییدند . از طرف دیگر بواسطه توسعه تجارت و صنعت کارگری فزونی یافت و روستائیانی به شهرها آمدند و بصف کارگر داخل شدند و سپاهیگیری هم عامه را بجریان امور نزدیکتر کرد پس نیروی مردم یا ملت در شهرها بتدریج بیشتر گشت در این احوال میان خود اشراف تفاق میفتاد و بعض آنها از کمك مردم ورعایا بهره‌مند میشدند و به مدعیان خود چیره میگشتند

و بحکومت میرسیدند و بحکم قدرت و حرص و آزی که داشتند به اعمال زور و جبر می پرداختند بحدی که عصر بین ۶۰۰ و ۵۰۰ قبل از میلاد دوره حکومت شماره‌ای از آن جباران یا زور آوران بود ولی آنچه اسباب حیرت است همین قبیل مردم یعنی این فرمانداران زور کی در برابر حکومت اشرافی بمخالفت برخاستند و در واقع بنفع مردم عمل نمودند مخصوصاً بعضی از آنان نظیر پریاندر (Periandr) کورینتی و پزیستراتوس (Psistratus) آتنی بااحتیاجات و تقاضاهای مردم توجه نمودند و به اصلاحات و ابنیه و فرهنگ پرداختند حتی قوانین هم در این دوره بوجود آمد اینگونه قوانین را اول در ۶۲۴ قبل از میلاد مردی بنام دراکن (Dracon) تدوین کرده بود و چون قسمتی از مواد جزائی آن خیلی سخت بود از آن زمان اصطلاح دراکنی (Draconique) در زبانهای مغرب زمین بمعنی سخت گیرنده مستعمل گشت . در این بین مردی شایسته بنام (سلن) در آتن شهرت پیدا کرد و با تحریک و تشویق مردم شهر برای استرداد جزیره سالامیس که از طرف بازرگانان ناحیه (مگارا) تصرف شده بود سمت رهبری یافت و جزیره را هم پس گرفت و در نتیجه بحکومت آتن رسید وی هم وظیفه شناسی و مردم دوست و هم سیاسی و قانوندان بود. اول کاری که کرد اصلاح امور کشاورزی بود و در این کار راه میانه پیش گرفت یعنی از طرفی مانع مالکیت بی حساب و متجاوزانه شد از طرفی هم کشاورزان را از افراط در تقاضاهای خود بازداشت (سلن) در قوانین هم تجدید نظر کرد و بمردم حق پژوهش بخشید نیز یک قانون اساسی بوجود آورد که همه مردم در تشکیل حکومت حق رأی

داشته باشند این شخص شاعر هم بود و عقاید سیاسی و اجتماعی خود را با بهترین عبارات میتوانست بیان کند .

پس از سلن که باختیار خود دست از کار کشیده شخصی فعال و مستعد بنام (پزیستراتوس) حکومت آتن را بدست گرفت این شخص معاصر کوروش بزرگ شاهنشاه ایران بود اصلاحات بزرگ کرد تجارت آتن را دو باره رونق داد تنگه داردانل را تصرف نمود و راه دریای سیاه را بروی کشتیهای یونان باز کرد پس از و مرد شایسته‌ی دیگر بنام کلیستنیس (Clistenis) بادستاری مردم مقدماتی فراهم ساخت که دیگر کار حکومت دست افراد خود کام جبار نیفتد و حتی الامکان مردان مردم دوست بحکم استعداد و صلاحیت بحکومت رسند نه بحکم اشرافیت مخفی نماند حکومت اشراف راما ایرانیان در ترجمه کلمه (اریستو کراسی) یا (آریستو کرایتا) یونانی بکار میبریم ریشه این کلمه (آریستون) در اصل بمعنی بهترین یا شریفترین میآید چنانکه کلمه اشراف هم متوجه همین معناست درابتدا نظراین بوده مردمان اصیل خانواده دار نجیب حکومت کنند و ازاین نظر حکومت اشراف بمعنی واقعی کلمه عیبی نداشت و وجود مردانی مانند سلن و پزیستراتوس و کلیستنیس همین حقیقت را مینمایاند ولی چون از میان آن طبقه خود - پرستان و ستمگران هم ظهور کردند بتدریج کلمه‌ی اشراف یا حکومت اشراف بمعنی واقعی خود را از دست داد و به معنی حکومت يك طبقه ممتاز معروف شد که مزیت آنان زور و زربود . از کارهای اساسی کلیستنیس این بود که بمردم حق داده شد هر وقت حکمدار شهر از حدود خود تجاوز نمود و خود پرست و خود کام گشت منعزل گردد .

درذکر این احوال و اشکال حکومت شهرستان آتن لازم است متذکر

شوم که در يك قسمت ديگر يعنى جنوبى يونانستان يك حكومت قوى ديگرى هم در همين اوان يعنى قرن ششم و پنجم قبل از ميلاد شهرت پيدا کرده بود و آن عبارت بود از حكومت اسپار تا طرز حكومت آنجا از طرز حكومت آتن فرق داشت زيرا آنجا بواسطه دو حكرمان كه مشتركاً حكومت ميكردند اداره ميشد و از نهضت دموكراسى و دسته بنديهاى آتن در آنجا خبرى نبود . اكنون پيش از آنكه بقيه داستان را ادامه دهم مناسب است نظرى به تمدن يونان در اين دوره يعنى قرن ششم و پنجم قبل از ميلاد كه مصادف با ظهور دولت هخامنشى بود معطوف داريم از قوانين و شكل حكومت آن كشور مطالبى آوردم و از حركت حكومت آتن بسوى حكومت ملى ياد دموكراسى اشاراتى كردم .

در اين موقع جا دارد از ترقى ورزش و بازيهاى اجتماعى و مسابقات قهرمانى ذكرى كنيم كه آنها بواسطه اينكه در صحرای ساحل غربى شبه جزيره (پله پونسيس) در نواحى كوههاى اليمپيوس جريان مى يافت بازيهاى اوليمپس (Olympus) ميناميدند و اكنون هم متداولست چنانكه در سابق ذكر كردم اين ورزشها و مسابقه ها گذشته از تقويت جسم و روح جوانان موجبات بسط روابط عمومى و توكيد علايق ملى و تشويق مردانگى و فتوت را هم فراهم مى ساخت در اين دوره بآموزش و بسط آموزشگاهها هم پرداخته ميشد . بايد گفت فعاليتهاى ورزشى و اجتماعى آموزش مخصوص مردها بود. زنان در جامعه ي يونانى آن زمان سهمى نداشتند . موسيقى و شعر هم روبان انتشار نهاد و دو شاعر غزل سراى خوش قريحه يى بنام سافو (Sappho) (كه اورا ميتوان در عداد قديم ترين زنان سخن پرداز محسوب داشت) و ديگر (پنداروس) كه در عداد اولين

شاعران عهد قدیم معدود است در آن اوان ظهور کردند پنداروس شاعر اشرافی و مداح قهرمانان مسابقه و پهلوانان (الیمپوس) شمرده میشود در غزلهای اوصحنه‌های ارزندگی عمودی از ورزش و تفریح و از طبیعت و مسافرت دیده میشود ولی نسبت به دین زمان خود هم سخت مقید بود و غزلهای او با اینکه رنگ محلی کم دارد باز ملی خالص نیست موقع حمله‌ی اسکندر بیونان و به شهر (تبس) این شاعر در گذشته بود ولی اسکندر حین ویران ساختن و قتل عام آن شهر خانه و بازماندگان شاعر را در ردیف معابد و بعض نقاط معدود دیگر از تجاوز و غارت بخشوده داشت .

سافورا که در قرن سابق به قرن پنداروس زندگی میکرد بعضی‌ها بزرگترین شاعره دوران تاریخ باستان شمرده‌اند احساسات و عواطف و رقت اجتماعی و غم‌خواری طالع انسانی در اشعار کم او که از میان اشعار گمشده‌اش بجا مانده پیدا است در قطعه‌ای که یکی از شاعران انگلیسی از او ترجمه کرده چنین گوید :

« ای انسان بسی نگذرد از این سرای در گذری و زیر خاکهای سیاه می‌خوابی و نام و شهرت تو در سالیان آینده فراموش میشود و از تماشای گل‌هایی که می‌شکند محروم می‌گرددی و در اعماق ظلمانی زمین میمانی که بعضی از اشعار ابوالعلاء معری و ابوالعتاهیه « و عمر خیام را بخاطر می‌آورد . » چیزیکه جالب است اینگونه اشعار و نظایر آنها و تصانیف عمومی معمولاً با موسیقی توأم بوده چنانکه این موضوع در شعر فارسی هم هست و بعضی از گویندگان ما مانند رودکی هم شعر می‌ساختند و هم می‌نواختند . از تحف اجتماعی

ایندوره‌ی یونان آوازهای دسته جمعی است که از همان ایام متداول گشت حتی آن منشاء ظهور نمایش گردید که آنرا (دراما) نام دادند و یکنوع مؤثر آنرا (تراگیدیا) نامیدند که بتلفظ فرانسوی تراژدی گویند و ما معمولاً آنرا فاجعه یا نمایش حزن انگیز تعبیر میکنیم و عجب آنکه معنی اولی کلمه‌ی تراگیدیا (بازی بز) بوده و شاید این اصطلاح از آن جهت معمول شده باشد که دهاتیان در آواز دسته جمعی یا بازیهای درام پوست بز می پوشیدند و بعضی نمایشها را در قیافه بز انجام میداده‌اند همین نوع اعمال بود که مقدمات نمایش یاتیاتر را در یونان فراهم ساخت .

در این دوره بتدریج معماری و حجاری هم آغاز نمود و ابنیه و عمارات از خشت خام به سنگ و مرمر تبدیل یافت و معابد سنگی زیبائی ساخته شد که روی آنها سنگتراشیهای موزون نمودار خدایان و پهلوانان بعمل می‌آید نقاشی هم پیشرفت نمود و اول یونانیها بودند که تصویرهای خود را نزدیک به طبیعت و با سبک مجسم و دور نما ترسیم نمودند اساساً از خواص نقاشی و شعر یونان نزدیکی آنها بزندگان مردم و احوال طبیعی است و اینهم مانند آواز و اقدامات دسته جمعی بیشتر از مظاهر روحیه یونانی و مغرب زمین بود که نه تنها در آنزمان بلکه در زمان ما هم در این بابها فرقی فاحش بین غرب و شرق مشهود است نباید از نظر دور داشت که در ادبیات بسیار عالی و فراخ ما با وجود مزایای دیگر و وضع زندگی اجتماعی و عواطف طبیعی بشری کمتر منعکس شده در صورتیکه گویندگان یونان از همان ایام باستان باین مهم پرداختند . یونانیان در ابتدا عقاید دینی

روشنی نداشتند و به خدایان متعدد آنان چنانکه یکبار هم گفتم مانند انسان فانی معایب و شهوات اخلاقی نسبت داده میشد عاقبت آدمی هم هرگز امیدبخش نبود زیرا عاقبت عبارت از مرگ و زندانی شدن در اعماق تاریک زیرزمین که آنجا را باصطلاح خود هادس (Hadis) میگفتند تصور میشد در ابتدا یعنی دوره ملوک معابد و مراسم و روحانیانی هم بنام آن خدایان وجود نداشت قرن ششم و پنجم افکار روحانی جدیدی در آندیار سرزد مثلاً ذوق زشت و زیبا و نیک و بد ترقی نمود و احتیاج انسان بکار نیک و احتراز از کار بد محسوس گشت و برای عاقبت نیکوکاران عالم بهتر و پاداش نیکوتری منظور گردید .

در همین قرن ششم بود که دسته‌ای از مردان دانش و حکمت در یونان ظهور کردند .

و در روشن ساختن اذهان عموم تأثیری بسزا نمودند و آنان نخستین پیشروان دانش و حکمت گشتند . یونانیان بتدریج از ملل مجاور مانند مصر و بحر الجزایر علوم و از قبیل ریاضی و نجوم میاموختند . یکی از صاحب نظران یونان این زمان (تالس) نام داشت که اهل دانش بود و در مسافرت‌های خود بممالک مجاور از آن جمله بابل بعلمی دست یافت و جدول کسوف آفتاب را از بابل فرا گرفت و خود در نتیجه محاسبه کسوف سال ۵۸۵ قبل از میلاد را پیشگوئی کرد که وقوع یافت و سبب شهرت او گشت این شخص اهل ملطینه از شهرهای ساحلی مدیترانه بود .

موضوعی که در این گونه مسائل مانند کسوف مهم است اینست که عامه تمام آنها را قبلاً بخدایان نسبت میدادند مثلاً کسوف را نتیجه

غضب (زئوس) خدای بزرگ میدانستند و اینگونه کشفیات فکر مردم را متوجه کرد به نظام عالم که بامیل یا حب و بغض خدایان بهم نمیخورد و جهان روی علل و مبانی است نه روی هوسهای خدایان گوناگون. پس بطور خلاصه توان گفت عصر حکمداران که در واقع جانشین عصر اشراف و آنهم وارث عصر ملوک شد و تا حدود ۵۰۰ قبل از میلاد امتداد یافت با اینکه معایبی داشت عصر ترقی هم بود مخصوصاً ادب و هنر پیشرفت نمود شاعرانی مانند سافو و پنداروس و حکمائی مانند تالس و معاصرینش ظهور کردند (فیثاغورس) معروف هم که در ریاضی و هندسه و علوم طبیعی دست داشت در همین عصر حکمداران دنیا آمد در پایان این دوره است که روابط یونان با آسیای صغیر توسعه مییابد و یونان با ایران تماس حاصل میکند و این تماس منتهی به يك سلسله جنگها میگردد که داستان آنرا انشاءاله در بحث از ایران باز خواهم گفت .

در باب دوره اخیر یا دوره‌ای که دوره حکمداران نامیدم و قسمت عمده‌اش قرن ششم قبل از میلاد بود باید متذکر شوم که باینگونه حکمداران فردی یونانیان تورانوس (Tyrannos) میگفتند که بلغت فرانسوی (تیران) تلفظ میشود و آنرا معمولاً مستبد یا جبار یا ستمگر ترجمه میکنند ولی منظور یونانیان در اولین دوره اشخاصی بودند که از میان مردم برخاستند و نفوذ پیدا کردند و دسته بندی نمودند و بزور خود بدون مقدمات قانونی به حکومت رسیدند که نه نسب اشرافی داشتند و نه از سلاله ملوک بودند ولی در حقیقت اینگونه افراد از میان مردم برخاستند و میان آنان اشخاص خوب و خدمتگزار کم نبود گرچه

حکومتشان قانونی یا موروثی محسوب نمیشد البته افراد متجاوز خود پرست هم بین آنان پدید میگشت . پس کلمه (تیران) در ابتدا بمعنی حکمدار خود رومیاید ولی همیشه معنی بدنداشت و بعد اطلاق به مستبد و زور آورشد . نهایت اینکه یونانیان بطور کلی از آنان بعلت اینکه اصالت نداشتند خوششان نمی آمد .

پس از اولین جنگهای ایران و یونان که در ۴۹۲ قبل از میلاد با با پیشروی ایرانیان بسوی یونان آغاز نمود و تا ۴۷۹ ادامه پیدا کرد یعنی حدود دوازده سال طول کشید و تا بازگشت ایرانیان خاتمه یافت مردم آتن با وجود زیانهای بزرگ که از جنگ با نیرومندترین مبارز دیده بودند با غرور فتح نهائی خود را بس کامروا و فیروزمند احساس کردند و به ترمیم خرابیها پرداختند یکی از قابلترین حکمرانان آنها یعنی تمیستوکلس (Themistocles) در آبادی آتن و اطراف و مستحکم ساختن شهر و جزایر و بندر همتی و افر بخرج داد و نیروی دریائی را تقویت نمود و تکمیل کرد چنانکه گفتم يك دولت قوی دیگر هم در جنوب یونان وجود داشت که دولت اسپار تا بود طرز حکومت آنجا حکومت نظامی بود که حتی در سالهای جنگ با ایران هم با حکومت آتن همکاری نکرد و یکنوع حکومت منجمد استبدادی را ادامه داد و همین فرق بین دو طرز نظام اجتماعی باعث وجود اختلاف و رقابت بین آتن و اسپار تا گردید که بعداً کار را به خونریزی کشاند .

همین اختلاف در داخل خود آتنی ها هم بروز کرد مثلاً وقتی عده ای تحت نظر شخصی بنام (سیمون) جمع شدند که شهرت و فرماندهی پیدا کرده بود زیرا اولاً پسر (میلیتیادیس) قهرمان مارا تین بود که با

ایرانیان شجاعانه جنگید . ثانیاً خود در جنگ با ایرانیان و پس از جنگ در تأمین وحدت یونانیان و بوجود آوردن اتحادیه بین آتن و جزایر بنام اتحادیه (دلوس) خدمات کرده بود و از جمله عقیده داشت که آتن با اسپارت صلح و همکاری کند و سر همین نوع عقاید بین او و (تمیستوکلس) اختلاف بروز کرد و منتهی به استعفا و تبعید تمیستوکلس گردید پس از وی سر اختلاف جدیدی با اسپارت خود (سیمون) را هم تبعید کردند .

و در اینموقع یعنی اواسط قرن پنجم بود که مردم آتن مجلسی را که در واقع مجلس شیوخ بود محدود کردند و مجلسی مرکب از پانصد نفر انتخاب نمودند تا بصورت ده کمیته پنجاه نفری هر سال یکماه جمع شوند و به جریان امور کشور رسیدگی کنند .

در عین حال محاکم و دادگاهها هم گسترش یافت که قضاة آن از خود مردم تعیین میشدند و برای قاضیان غیر متمکن حقوقی تعیین میگشت . حق احراز مقامات عالی دولتی و ریاست دولت بهمه داده میشد مگر بطبقه‌ی کارگر انتخاب مأموران و کارمندان عالیرتبه را به قرعه کشی نهادند و این عمل اگر از طرفی خطر انتخاب شدن افراد نالایق را داشت از طرف دیگر سبب تجربه و آزمایش همه افراد در امور کشورداری میشد و مردم آتن در فکر سیاسی ترقی میکردند.

فرمانده کل قوا با قرعه انتخاب نمیشد بلکه از راه برگزیدن و روی شایستگی تعیین میگشت . از این نوع فرماندهان که واقعاً از راه شایستگی بر سر کار آمدند همان (پریکلیس) بود که به شرکت مردم در حکومت موافقت نمود گرچه حدود و اختیارات آن را تنگ کرد

در نتیجه فعالیت و اصلاحات و خدمات زیاد که از وی دیده شد حکومتش تا مرگش ادامه یافت یعنی از سال ۴۶۰ قبل از میلاد مدت سی سال در رأس حکومت بود و دوره او دوره ترقی دولت آتن شمرده میشود . پس از جنگهای با ایران بازرگانی آتن ترقی خاصی کرد و بندر آتن که (پیره یوس) باشد لنگرگاه کشتیهای بزرگ یونان و فنیکی و مصری و نظایر آن از اطراف مدیترانه گشت البته نباید فراموش کرد که کشتیهای آن زمان با وسایل لازم مجهز نبودند و قطب نما و نقشه نداشتند و همواره بطول ساحل میرفتند و بوسیلهای دریا جرأت نمیکردند نتیجهی این فعالیت ازدیاد ثروت و توسعه صنعت و فزونی جمعیت گشت و نفوس آتن تنها صدهزار گشت بحکم فزونی تجارت و ثروت پول هم زیاد شد و سکه نقره آتنی و سکه (دریک) طلای ایرانی که قیمت آنها با پول امروز حوالی چهل تومان تعیین میکنند رواج پیدا نمود در واقع اصول پایاپای دیگر کافی نبود و برای راه انداختن تجارت و تادیه حقوق دولتیان و ساختمان معابد مرمری و نظایر آن پول لازم میشد .

از همه بیشتر تجهیزات نظامی و ساختن کشتیهای سهردهای یعنی کشتیهائی که سه صف پاروزن با تعداد قریب دویست نفر بآن می نشستند مصارف هنگفتی داشت . البته دولت آتن عایداتی هم از تجارت و گمرک و معادن تأمین میکرد سایر اقسام یونان مثلاً دولت اسپارت این سعه و ترتیب را نداشت و سپاهیان آن مستقیماً بانفقه مردم اداره میشدند در ضمن رقابت بین این دو دولت یونان بخصوصیت میکشید در باب این روابط دوسیاست موجود بود یکی سیاست «سیمون» فرمانده

شجاع که با ایرانیان چندین بار جنگید وی طرفدار صلح و ائتلاف با آتن بود ولی (پریکلیس) رئیس شایسته و فعال دولت طرفدار یکسره ساختن کار اسپارت بود و نهایت در ۴۵۹ که در ایران اردشیر اول سلطنت میکرد جنگ اول بین این دو دولت یونانی یعنی آتن و اسپارت شروع شد و پانزده سال ادامه یافت و در نتیجه طرفین خسته و خسران زده گردیدند بخصوص که یونان موقعی که مصر علیه ایران عصیان کرده بود با فرستادن کشتی های جنگی بکمک مصر شتافت و تمام آن کشتیها که گویا دویست دستگاه بودند نابود شد سرانجام کار منتهی بصلح با اسپارت و ایران گشت .

چندی نگذشت يك جنگ دوم بین آتن و اسپارت مشتعل شد که ده سال ادامه یافت و در ۴۲۱ پایان آمد و بار دیگر خرابی و پریشانی بار آورد چندی نگذشت جنگ سومى بین طرفین بر پا شد که آنهم بیش از ده سال ادامه یافت .

و در نتیجه دولت آتن با شکست فاحش وضعف و پریشانی و فقر ورشکستگی در ۴۰۴ قبل از میلاد پایان آمد . و فاتحه يك کشور متمدن که موافقی باوج ترقی مادی و معنوی رسید خوانده شد و یونانستان قدیم پس از مدتی که زیر حکومت اسپارت و (تبس) گذراند تحت اشغال اسکندر مقدونی در آمد سپس جزو امپراطوری روم گردید تو گوئی فرامرز هرگز نبود اکنون جادارد پیش از آنکه محض انتباه و گرفتن درس عبرت علل ترقی و انحطاط یونان را مطرح کنم خلاصه ای از اصول فرهنگ آن کشور نامی تاریخ عالم را که تمدنش سرمشق و پیشرو تمدن مغرب زمین بوده ذکر کنم تا با محصول هوش

و ذکای ملتی بزرگ که در آنروز رقیب تهمتن ما هم بود آشنا گردیم.
هر يك از ملل تاریخی جهان تمدن و فرهنگ و هنر و شایستگی-
هائی داشته است ولی تمدن و فرهنگ یونان بطور خاصی درخشانتر
و بلندتر و جلوه گرتر بوده و پیدا کردن دلیل قطعی برای آن بسیار
مشکل است. با اینکه تاریخ علمی است با اینهمه علمی مانند ریاضی
و هندسه نیست که مبانی آن را بوضوح تمام بتوان تعیین نمود ناچار
عوامل مختلف از قبیل استعداد نژادی و محیط جغرافیائی و وارث
شدن بتمدنهای مصر و بحرالجزایر و ملل آسیای صغیر در این پیشرفت
فرهنگی یونان مؤثر بوده ولی عیب کار در اینست که سایر ملل هم
همین نوع عوامل داشته اند. آیا خصوصیت ملت و محیط یونان در
چه بوده؟ افسوس جواب کافی و شافی پیدا کردن دشوار است. بوجه
مثال درستست یونانیان سبك نقاشی یا معماری و حجاری را از ملل
مجاور آموختند ولی آنرا بحد کمال رسانیدند مثلاً در نقاشی گذشته
از تصویرهای تقلیدی تابع سنت قدیمی نقاشانی تصویرهای از زندگی
جاری عمومی کشیدند و مناظر مجسم و مرایا بوجود آوردند، و به
طبیعت نزدیک شدند و تنها به رسوم خیالی و اسلوبی اکتفا نکردند
(آپلودروس) نامی سایه و روشن و حس فاصله و عمق و تجسم در نقاشی
بوجود آورد گفته اند نقاشی بنام زویگسیس (Zeuxes) تصویر انگور
را چنان شبیه کشید که پرنده ها میآمدند و بر آن نوك میزدند از طرف
دیگر رقیب او بنام (پاراسیوس) روزی او را به کارگاه خود دعوت
کرد که يك لوحه نقاشی او را بازدید کند زویگسیس چون وارد شد
از دور تصور کرد روی آن لوحه توری کشیده شده و رفت تا تور را

بلند کند معلوم شد خود آن تور جزو نقاشی است و بنظر او توری جدا گانه جلوه کرده پس گفت اگر من چشم پرندگان را فریغتم تو چشم يك نقاش را فریغتی .

چنین بود پیشرفت نقاشی در آن عصر قدیم !
معماری فنی و ساختن معابد و عمارات سنگی و مرمری عالی بدست معماران زبردست مانند (ایکتینوس) که هنوز عظمت بقایای آن در یکی از تپه های مرتفع آتن بنام (اکروپولیس) نظراً عجب را جلب میکند. واقعاً مظهر شایستگی و نبوغ است.

سنگتراش چیره دست یونانی بنام (فیدیاس) همان زمان در دور تادور و داخل آن عمارات صحنه های ازخدایان و اجتماعات مردم آتن برالواح سنگ و مرمر کنده که از حیث نکات فنی و جلوه گر نمودن زندگی در صور موزون طبیعی مظهر ذوق و مهارتست . مجسمه تراشی هم نتیجه تکامل همین مهارت در سنگتراشی بود مجسمه معروف حیرت آور الهه موسوم به (هرمس) کار مجسمه تراش نامی (پراکسی تلس) (Praxiteles) که در خرابه های الیمپیا کشف شده نمونه باهر ظریف سازی و پیکر نگاری و طبیعت پردازی حیرت آور یونانیست و مثالست از صدها آثار نفیس دیگر که از بین رفته و تقلیدها و بدلای آنها که رومیها از روی آنها ساخته اند اکنون زینت موزه های جهان و منابع الهام هنرمندانست. پیشرفت هایی که استادان معماری و تصویر نشان دادند در عالم تصویر یونانی هم جلوه نمود که فقط سخنی از دو مظهر مهم آن یعنی ادب و فلسفه بطور ایجاز می آورم و گر نه در آن دو باب در آن زمان

و تا کنون صدها یا شاید هزارها کتاب نوشته شده .

در ادب یونان ذکر ی از قدیمترین گویندگان نظیر (اسیودوس) و (پنداروس) و (سافو) کردم ولی واقعاً داستان سخندانان و سخنگویان یونان قدیم باز کریکی دو نام پایان پذیر نیست یکی دیگر از نامیان آنان (اسخیلوس) یا بتلفظ فرانسوی (اشیل) است که در عهد فتح و فیروزی یونانیان و شکست ایرانیان میزیست در جنگ ماراتن شرکت نمود و باز گشت خشایارشا را از آتن که سال ۴۸۰ قبل از میلاد اتفاق افتاد بچشم دیداین شخص چندین نمایشنامه نوشت که واقعاً از عواطف بشری و وقایع تاریخی تعبیر میکرد یکی از آنها موسومست به پرومه-تئوس (Prometheos) زندانی که شرح مبارزه عقل و عاطفه بشر است و در برابر استبداد (زئوس) بزرگتر خدایان دیگری نمایشی است بنام (ایرانیان) که داستان شکست ایرانیان و کامیابی و قهرمانی یونانیان است که با وجود ستایش و کامیابی هموطنان خو و وصف بازگشت ایرانیان باز از وقار ملکه مادر خشایارشا و ظهور هیجان آور روح داریوش با احترام یاد میکند اینگونه نمایشها را در همان روزگار در صحنه های تماشا خانه های عمومی آتن بازی میکردند و هزاران تن تماشاگر غرق هیجان میشدند سایر آثار و درامهای او از فاجعه و حماسه الحق لطیف و مؤثر است . انسان وقتی يك گفته يك زن را در درام او موسوم (به اورستیا) میخواند بیاد شکوه های عمر خیام میفتد این زن (کاسندرا) نام دارد و آخرین کلمات او پیش از مرگش اینست :

این چه زندگیت که آدمی دارد ؟ در کامروائی سایه ای بیش نیست در نا کامی مانند ابرك تریست که تراوش میکند و نقش هستی را محو میسازد !

از گویندگان ناموردیگر آ ن زمان یونان سوفکلس (Sophocles) بود وی در جنگ سالامیس در ۴۸۰ قبل از میلاد که خشایارشا از فراز تپه‌های آتن ناظر آن بود شانزده سال داشت و آن معرکه ی خونین بین ایران و یونان را مشاهده میکرد . شخصی بود معتدل متدین و مقید باصول اخلاق و مورد احترام معاصرین خود در نمایش نویسی قدمهای نوین برداشت در نمایشنامه موسوم به (آیاخس) نزاع يك انسان بزرگ با سر نوشت نمودار میشود در نمایشنامه (آنتی گونه) فاجعه تنازع بین قوانین انسانی و آسمانی مطرح است در داستان « زنان تراخیس » فاجعه‌ی دل آزاری پیش می‌آید (دیانیرا) زن پهلوان معروف یونان یعنی (هراکلیس) که او را واقعاً دوست دارد ندانسته و نفهمیده سبب مرگ او میشود و در نتیجه خود نیز از انتحار میکند در نمایشنامه موسوم به «ادیپوس» عاقبت بزرگمردیست که باز بدون اینکه بخواهد مرتکب گناه میشود و کارش بنا بودی میکشد یعنی قربانی سر نوشت میگردد .

یکی دیگر از استادان ادب یونان قدیم اُیری پیدس (Euripides)

نام داشت که او نیز فاجعه نویس بود و حالات و سرگذشتهای بشری را مطرح میساخت الا اینکه توجه اساسی او در قصه‌های خود بخود انسان بود نه بخدایان پس در نمایشنامه های او خدایان کمتر دست دارند در چندی از آنها مانند «میدیا» و «هکوبا» موضوع وقایع عمده زن‌ها و خوی و خصلت و طالع آنها است . و اخلاق متفرقه زن آن عهد از مهر و صفا و شهوت و قساوت تصویر شده . نمایشنامه‌های فجیع مؤثری در باب جنگها و فساد و تفرقه یونان زیاد دارد . «ایری پیدس» با سوفسطائیان وقت مراوده میکرد و اینست که نسبت بعقاید عامه جنبه انتقادی و آزاد

اندیشی داشت .

در برابر فاجعه نویسان فکاهی نویسان ماهری هم وجود داشتند که عقاید و انتقادات خود را بزبان شوخی بیان میکردند بیاد دارم یکی از استادان دانشگاه «سربن» پاریس میگفت فاجعه نویسی انتقام بشر است از سر نوشت بواسطه گریه و فکاهی انتقام بشر است از سر نوشت بواسطه خنده .

یکی از نامیان فکاهی نویس همان قرن یعنی قرن پنجم قبل از میلاد همان اریستوفانیس (Aristophanes) بود که اشاره باو کردم وی در نمایشنامه های خود بعضی رجال آن عصر نظیر (کلئون) دباغ و بعضی سیاستمداران متظاهر را بپاداستهزامیگیرد و دموکراسی دروغین و عوامفریبی و دسته بندی را مورد تمسخر قرار میدهد .

و در آثار خود نظیر «شهبازان» یا «ابرها» یا «آشتی» یا «پرندگان» یا «قورباغه ها» حتی فلاسفه و سوفسطائیان و سایر نویسندگان و شاعران از تمسخر او مصون نیستند .

صحبت از سایر طبقات نویسندگان یونان مثلاً از مورخین بنام آن سرزمین افسوس موضوع را بدرازا میکشاند و ناچاریم بگذاریم و بگذریم و بگمانم این مختصر کافی باشد برای اینکه بدانیم چگونه نویسندگان یونانی در بیست و پنج قرن پیش از این شاهکارهای ادبی و هنری بوجود آوردند و طبایع بشری را از نیک و بد با مهارتی بدیع نمودار ساختند و دقت نظر و قریحه و بصیرت قومی را جلوه دادند .

خوبیهای آنها سرمشق و بدیهای آنها مایه عبرت اخلاف گشت .

یونان = ۳

شرحی که در دو جلسه گذشته از تاریخ یونان آوردم مجملی بود از مفصل حقیقت اینکه داستان تمدن و فرهنگ قومی که سرمشق تمدن و فرهنگ مغرب زمین بود و با ایران باستان تا آن اندازه سرو کار داشته و فحول حکمای اسلامی مانند ابوعلی سینا و ابونصر فارابی و دیگران اصول حکمت آن قوم را اقتباس کردند در يك دو جلسه حتی یکی دو کتاب ایفا شدنی نیست و مقصود تذکری است و استنتاجی ولی پیش از مبادرت باستنتاج یا محاکمه تاریخی جا دارد یادی از فلسفه یا حکمت یونان بکنم که عالیت‌ترین مظهر معرفت و دانش آن ملت است و درین بحث هرگز نظر به ذکر اشخاص و تعالیم يك کاروان حکیمان آن مردم صاحب نظر نیست که از عهده این مقال خارج است و کافی است نامی از سه استاد بزرگ و رهبران فکر و خرد جهان آدمی یعنی سقراط و افلاطون و ارسطو ببرم که در قرنهای پنجم و چهارم قبل از میلاد معاصر با آخرین شاهان هخامنشی زندگانی میکردند . خردمندان و حکیمان از میان بسیاری از ملل متمدن عالم مانند ایران و هندوچین حتی مصر ظهور کردند ولی امتیاز حکمای یونان

در اینست که آنان بیش از دیگران مبنای فکر خود را واقعاً عقل و منطق قرار دادند و بکشف حقیقت اهتمام کردند و کوشیدند جهان را چنانکه هست دریا بند نه چنانکه بشر تصور میکند هدف و مقصود غایی فلسفه پیدا کردن عالم واقعی و نفس الامر است برای مثال میتوانیم از سه موضوع جستجوی حقیقت که آن بزرگان از پی آن بودند نام ببریم اول آنکه آیا حقیقت هستی یا عالم چیست دوم آنکه آیا حقیقت آدم چیست و راه سعادت او کدامست سوم آنکه آیا دانش ما بشراساس و ملاک و حدودش چیست ؟

پیشروان اینان يك عده از دانشمندان و معلمان بودند که عنوان سوفسطای (Sophistai) پیدا کردند و کارشان سیر و سفر در نواحی یونان و نشر علم و دانش و بحث و انتقاد بود و در آن عصر هیچ کشور دیگر را بر سطح زمین نمی شناسیم که شماره زیادی از نخبه دانشمندان آن تحقیق و بحث و آموزش و پرورش را شغل عمده خود سازند و مجالس مباحثه تشکیل دهند و از اصل جهان و اول و آخر زمان و حقیقت علم و سعادت انسان پرسند و وضع علم منطق کنند و به فهم نوامیس طبیعت اهتمام ورزند آنان بودند که با بسط فلسفه علوم مختلف را پایه گذاری کردند و چیزی که واقعاً جالب نظر است اینست که آن بزرگان علم را بخاطر خود علم و تحقیق را بخاطر خود تحقیق میکردند. میگویند روزی سقراط بعد از آنکه مدتی در برابر يك دکان جواهر فروشی توقف نمود سری تکان داد و راه افتاد و گفت :

چه چیزهایی در این دنیا هست که من ندارم!

او واقعاً پی حقیقت میگشت نه پی جواهر و درین راه حتی از جان خود گذشت چکیده افکار سقراط و سایر رهبران فکر و خرد یونان در آن زمان در رسالات افلاطونی که خوشبختانه بجا مانده و چندی از آن بفارسی هم ترجمه شده مندرج است و جا دارد حقیقت جویان آنرا مطالعه کنند تا به بینند چطور مجالسی محض بحث در حقایق عقلی در آن جامعه انعقاد مییافته و چگونه افراد زیادی واقعاً دانشجوئی میکرده اند و قطع نظر از زندگی مادی و فکر معاش با خلوصی تمام پی کشف حقیقت میگشته اند و مسائل مهم و غامض علمی را یکی پس از دیگری مطرح میساخته اند.

و عجب اینست که غیر از سقراط که هانند شمس تبریزی خود کتابی ننوشت تألیفات شاگردانش مانند افلاطون که از فیض افکار او مستفیض شدند باقی ماند اغلب آثار تألیفی افلاطون و ارسطو و دیگران تا بروزگار ما رسیده حتی برخی از مراسلات افلاطون را از زیر گرد و خاک تاریخ دوهزار و چند صد سال پیش در آورده و پرده از روی تعالیم و عقاید آنان برداشته اند. اگر آن حکمای بزرگ بشری بکشف حقیقت مطلقه نائل نشدند بسیاری از حقایق نسبی را روشن کردند و مبنا و مبداء کلیه علوم که امروز در جهان منتشر است نتیجه تحقیق آنانست چون علوم زاییده حکمت یا فلسفه است.

خالی از فایده نیست بدین مناسبت مختصری از عقاید دینی یونانیان را ذکر کنم زیرا دین در جامعه و قلوب مردم مقام مهم دارد و با فلسفه سنخیت دارد عجب است با وجود اینکه خواص یونان حکیم یا حکیم مشرب بودند و افکار بلند داشتند عوام آن در عقاید دینی به

نسبت عامیانه و سطحی فکر میکردند و دین آنان دین خرافی بود.

بیجهت نیست مورخ نامی آنها یعنی هرودوتس در کتاب تاریخ خود موقع بحث از دین و اخلاق ایرانیان با اینکه میگوید ایرانیان به نیروها یا ارواح طبیعت نظیر آب و خاک و آتش و باد قربانی میکنند که ناچار مقصودش ایزدان و فرشتگانست اظهار میکند که ایرانیان مجسمه‌ها برای خدایان نمیسازند زیرا آنان مانند ما یونانیان به خدایانی که طبایع بشری داشته باشند عقیده ندارند واقعاً یونانیان به خدایان بشر سیرت می‌پرستیدند و نسبتهای عجیب طفلانه به آنان میدادند در ابتدای امر که هنوز رشد فکری آنان محدود بود به قوای مرموزی که در گوشه و کنار طبیعت پنهانش میدانستند عقیده داشتند و آن قوا و ارواح را دونوع میدانستند دوست یا دشمن یعنی ارواح طیبه و ارواح خبیثه و هدایا و وسائلی برای راضی کردن آنها آماده مینمودند مثلاً برای روح زمین گوسفندی ذبح میکردند تا خونسش بزمین جاری شود و برای جلب رحمت روح آسمان گوشت ران گوسفندی را در آتش میسوزاندند تا دود و بوی آن بسوی آسمان بلند شود گویا میان یهود نیز چنین عاداتی بود که تصور میکردند (یهوه) یا خدا را از بوی سوخته گوشت قربانی خوش می‌آید و بیت‌ابوالعلاء معری شاعر نابینا و بصیر عرب اشاره بهمین عادتست که گوید :

وقول الیهوداله یحب رسیس الدماء و ریح الفتر .

بعدها یونانیان خدایان بحر الجزایر را هم پذیرفتند مانند الهی زمین که خیال میکردند محصولات زمینی ازوست همچنین خدای آفتاب یا (آپوللو) را می‌پرستیدند که اشعه آفتاب تیرهای پرنده او هستند و

حامی گله و مزارع و کشاورز و هم موسیقی نواز است و میتواند غیگوئی کند اینست که معبد آپوللومخصوص غیگوئی بود (آتنه) بزرگترین الهه یونانیان الهه هوا و جنگاور و حامی بلاد و مردم و آورنده درخت زیتون و خردمندترین همه خدایان تصور میشد و دختر خدای بزرگتر یعنی (زئوس) محسوب بود که از مغز او بوجود آمد .

سایر خدایان کم نبودند نظیر (پوزایدون) فرمانروای دریاها (دیونیسیوس) سازنده انگور و شراب و (هرمس) پیام آور خدایان، (آرتمیس) خدای ماه (هرا) همسر (زئوس) و (آفرودیته) الهه عشق چیزیکه هست این خدایان از نر و ماده چنان که گفتم طبایع و اخلاق بشری داشتند و از تفاق بین خود و تقلب و خیانت و دروغ و دسته بندی خودداری نمیکردند چنانکه در جنگ (ترویا) بطوریکه گفتم دودسته شدند دسته ای بتفع مردم یونان و دسته ای بتفع مردم ترویا بکار افتادند و در آنراه از هیچ فتنه جوئی دریغ نورزیدند .

این بود سطح دانش و بینش عامه یونانیان متمدن در باب دین پیدا است که دانشمندانمانند سقراط و افلاطون و ارسطو و کزنوفانیس و فیثاغورس و امثال آنان نمیتوانستند در چنین عقاید بچگانه شریک آنان باشند و چنانکه در بحث از گذشته های کشور خودمان مذکور خواهم داشت عقاید دینی ایرانیان همان زمان بمراتب لطیفتر و بلندتر بود و اگر یونانیان از حیث فلسفه و علوم و هنر بر ما برتری داشتند از لحاظ فلسفه دینی پایه ما نمیرسیدند و این تضاد واقعاً شگفتی انگیز است .

در مقابل چنین عقاید طفلانده و خرافی بود که امثال سقراط و

افلاطون و ارسطو با دلایل عقلی اهتمام کردند حقیقت عالم و آدم و بنیان دانش را کشف کنند و مبانی افکار خود را منطق و استدلال قرار دهند نه تخیل و عقاید خرافی. هر سه حکیم تصور کردند که اصل هستی روحی و معنویست و جهان همه مظهر حقایق ثابتی جاویدانست و سعادت بشر در کسب دانش و داشتن اخلاق حسنه است که از دانش و بینش سرچشمه میگیرد.

اکنون جا دارد دمی بیندیشیم و در طالع ملت یونان که مصدر تمدن عالمگیری بودند فکر کنیم که چه شد چنان ملت و کشوری اینگونه ظهور کرد و یکی دو قرن جلوه‌ای نمود و تار و مار شد و از بین رفت یکبار دیگر نظری اجمالی بیندازیم اقوام یونانی در حدود دو هزار سال پیش از میلاد بمناطق دریای مدیترانه سرازیر شدند و بتدریج وارث تمدن بحر الجزایر و مصر و آسیای صغیر گردیدند و دولتهای شهری تحت اداره ملوک بوجود آوردند و زبان خط یونانی گسترش یافت و کشاورزی راه افتاد و در حوالی ۱۰۰۰ پیش از میلاد طبقه ملاک بوجود آمد و در همان تاریخ استعمال فلزات مخصوصاً آهن توسعه یافت و صنایع و بازرگانی آغاز نمود و کم کم جشنهای ورزش و مراسم دیگر مرسوم گشت و تصنیف سازان و سرود نویسانی که بزرگترین آنان (اومیروس) باشد حماسه برای یونان سرودند و خواندن آن در مجامع عمومی معمول گشت و بتدریج مراسم دینی بسط یافت پس از سال هزار پیش از میلاد میان بعضی دولتهای شهری اتحادیه‌هایی مانند اتحادیه (دلوس) بوجود آمد ولی هیچوقت اتحاد واقعی دائمی بین آن دولتهای متعدد محلی حاصل نگشت و این درد نفاقهای محلی همینطور امتداد یافت حتی منتهی

بجنگهای خونین داخلی گشت چنانکه بین آتن و اسپارت سه جنگ خانمان خرابکن که طول مجموع آن حوالی سی سال بود و بین ۴۵۹ و ۴۰۴ قبل از میلاد اتفاق افتاد باعث انقراض دولت آتن و ضعف و از هم گسیختگی دولت اسپارت گشت و همه صدمه به محیط و ملت یونان خورد عجب است در عین حال که یونان در برابر قدرتی بزرگ مانند قدرت ایران سرگرم جنگ و دفاع بود باز نفاق و حسد و رقابت و تفرقه داخلی و مخاصمات آتن و اسپارت در کارخانه انداختن بهارکان هستی یونان تأثیر میکرد موافقی میرسید که هر دو طرف یعنی هم آتن و هم اسپارت میکوشیدند در جنگ بر ضد هم از نیروی ایران استفاده کنند و استمداد نمایند در حقیقت آخرین پیروزی اسپارت در برابر آتن باطلای ایران عملی شد زیرا با پول و کمک ایران بود که فرمانده ناوگان اسپارتی نیروی دریائی خود را مجهز ساخت این نفاق مزمن نه تنها میان اقسام و نواحی یونان از آن جمله بین اسپارت و آتن ادامه یافت بلکه بین مردم يك ناحیه هم مانند مردم آتن وجود داشت بطوریکه هجوم (فیلیپوس) پدر اسکندر و خود اسکندر هم نتوانست آنرا متحد سازد و در آتن دو دسته یعنی دسته پیروان (دموستنیس) و دسته (ایسو کراتیس) با هم مخالفت و مخاصمت داشتند که اولیها مخالف نفوذ فیلیپوس و دومیها طرفدار او بودند هر دسته ب فکر شهر خود و محیط و قبیله خود حتی خدایان خود بود با اینهمه بزرگترین درسی که یونانستان به دنیا داده درس دمکراسی یا حکومت ملی است و چون عصر ما عصر دمکراسی است و دانشمندان عصر آنرا بهترین شکل حکومت تشخیص داده اند جا دارد در باب اولین دمکراسی جهان یعنی یونانستان مطالعه خاصی

بکار بریم زیرا آزمایش خود یونانیها در ساحه دستگاہی که خود مبتکر آن بودند بسیار آموزنده و بصیرت افزاست این بحث از نظر دنیایی و از نظر مصالح خود ما ایرانیان الحق سودمند تواند بود زیرا ما هم بیش از نیم قرنست حکومت ملی داریم و در همین مدت کوتاه وقایع و حوادثی در این کشور روداده که بامقایسه آن با وقایع و حوادث یونان قدیم که بانی چنین حکومتی بشمار است ارزش خاص دارد در نخستین مهاجرت‌های قبایل یونانی اداره امور هر قبیله در اختیار هیئتی از ریش سفیدهای قبیله بود بعد دوره ملوک رسید که مخصوصاً از حدود ۱۰۰۰ قبل از میلاد تا مدت دویست و پنجاه سال حکومت هائی در مناطق مهم مانند آتن و اسپارت بوجود آمد و ترقیاتی هم نصیب گشت و فرمانروایان بواسطه ایجاد وحدت و نظام در نواحی خود وجودشان مثمر میگشت و در زمان آنان بود که دولتهای مترقی بوجود آمد و اولین آثار تمدن یونان ظاهر گردید یعنی به اقتباس تمدن بحر الجزایر شروع کردند بازار گانی مخصوصاً با فینیکیها براه انداختند طرز لباس و مراسم آسیای صغیر را گرفتند و به صنعت و هنر آغاز نمودند و از همه مهمتر در همان قرن دهم قبل از میلاد الفبای فینیکی را اخذ کردند و آنرا با اضافه حروف مصوته تکمیل نمودند و چنانکه دیدیم آن الفبا از طریق یونان بمغرب زمین راه یافت و بالفبای لاتین و غیره تحول پیدا کرد در همین دوره بود که میان جنگاوران یونان بتدریج پهلوانانی ظهور کردند که مهاجمات و یغماگری و جنگهای تن به تن آنان بادشمنی و فتوحاتشان زبانزد گشت و بتدریج مدایح و حماسه سرائی در وصف کارهای آن قهرمانان بوجود آمد و حماسه سرائان متعدد ظهور کردند که در مجامع عمومی سرود نعت پهلوانان را میخواندند

و اینگونه قوآلان در شهرها می‌گشتند بزرگترین آنان (اومیروس) بود که در صحبت سابق ذکر او را آوردیم نیز در همین دوره عقاید مذهبی و اخلاقی و ستایش بخدایان مختلف که نکاتی در این باب گفتم پیدا شد .

در حوالی قرن هشتم و دیرتر یکنوع تحولات سیاسی در یونانستان آغاز نمود در عصر ملوک گذشته از اینکه بعضی آنان مردمان ستمگر بودند در ضمن عده‌ای بمرور ایام زمینهای را بدست آوردند و تمول پیدا کردند و يك صنف مالك بوجود آوردند که کارشان ابحاف نسبت به صنف ندار یعنی رعایا بود بعلاوه کشاورزان زمینهای زراعتی بشهر رفتند و در مجامع اداری و عمومی راه یافتند و به دستگاه ملوک تقرب جستند تا در امور دولتی مؤثر شوند و در آنگونه مجامع رعایا راه نداشتند زیرا نفوذ متمولین و مالکین یا اشراف مانع میشد این نفوذ در جنگ و صلح بجائی رسید که حتی اشراف در برابر ملوک هم اظهار وجود کردند و در نتیجه ملوک ضعیف گشتند و بتدریج از بین رفتند و اشراف یا اشخاص ممتاز بدوران آمدند و این در قرن هفتم قبل از میلاد بود البته درین دوره هم یونان ترقیات اقتصادی و بازرگانی نمود زیرا بعضی این حکمداران فعال و شایسته بودند کشتی سازی و دریا نوردی و استعمار ممالك مجاور تا سواحل دریای سیاه و آسیای صغیر و قبرس و اطراف مغرب مدیترانه وسعت یافت . از طرف دیگر در داخل ظهور مجامع ورزشی و جشنهای عمومی و مجالس مذهبی تا حدی به بسط روابط بین نواحی یونان خدمت کرد و حس ملی یونانی تولید نمود و تعصبات محلی و شه‌یرا کمی ضعیف نمود در خلال این مدت البته به هنرهای زیبا و زبان و ادبیات هم کمک میکرد و این دوره حکومت اشراف تا حدود ۶۰۰ قبل از میلاد ادامه یافت.

چنانکه اشاره کردم از قدیمترین روزگار یونان یکنوع مجالس عمومی از مجالس ریش سفیدان آغاز کردند حتی مجامع اعیان و نظایر آن در آتن و سایر نقاط یونان وجود داشت یعنی مردم نوعی تأثیر در امور عمومی داشتند ولی با ظهور مالک و اشراف و تجمع سرمایه در دست عده‌ای و ترقی تجارت سبب شد فاصله بین توانگر و فقیر زیادتر گردد از طرف دیگر آمدن دهاتیان و عوام بشهرها مخصوصاً شرکت این طبقه در خدمت نظام و نظایر این عوامل بتدریج نفوذ مردم را زیادتر کرد و نتیجه این شد بعضی افراد از میان مردم معروف شدند و بمیدان آمدند از آن طرف هم میان اشراف و اعیان اختلاف بروز کرد پس برضد یکدیگر از مردم کمک گرفتند یعنی از نارضائی و فشار دیدگی مردم استفاده کردند و خود را همدرد و مدافع آنان قرار دادند و با این تدبیر برای دفع رقیبان خود مردم را وسیله ساختند و بعضی اینها موفق هم شدند و بتدریج بقدرتشان افزود تا حکومت را بدست گرفتند و در واقع اینها جانشین ملوک شدند بدون اینکه مزایای موروث ملوک را داشته باشند و مردم آن زمان بآنان لقب (تورانوس) یا باصطلاح فرنگی (تیران) دادند چنانکه شرح دادم چیزیکه جالب نظر است این آقایان در حقیقت بیاری و زور مردم بحکومت میرسیدند یعنی مردم را آلت حکومت خود قرار میدادند و میتوان همین عهد را از همین جهت مداخله مردم شروع حکومت دمکراسی محسوب داشت نهایت اینکه کسانی بدست مردم و کمک مردم زمام ریاست را بدست میگرفتند و سپس همان مردم را تحت فشار مینهادند و مستبد و خودکام میگشتند و از اینگونه افراد و اشخاص در ممالک دیگر هم کم نبود

که با عوام فریبی بر سر کار آمدند و بخودپرستی و خودکامی پرداختند البته میان این اشخاص افرادی هم بودند که واقعاً بدرد مردم و کشور میخوردند مثلاً شخصی بنام (پریاندر) که نام او را برده‌ام از کورینت ظهور کرد که با اینکه سختگیری پیشه داشت مردی دانشمند و کار پرداز بود و در ردیف دانشمندان هفتگانه یونان معدودش می‌دارند و تألیفات داشت یکی دیگر مردی بود بنام (پیزستراتوس) که نیز از ذکر کردم این دو تن در پیش بردن حقوق عامه و جلوگیری از زیاده رویهای طبقه ممتاز خدمات شایان نمودند و در همین دوره صحبت نوشتن قانون بمیان آمد تا اینکه شخصی بنام درا کون قوانینی تدوین نمود که بنام قوانین درا کونی مشهور شد چنانکه دیدیم.

پس با این وضع محیط کم کم برای روی کار آمدن اشخاصی که مردم را تحریک کنند و سر و صدا راه بیندازند تا نفوذ یابند مساعد شده بود چنانکه (سلن) که اتفاقاً از خانواده‌های قدیمی منسوب به ملوک هم بود و از بازرگانی ثروتمنی کافی گیر آورده بود در این موقع از وضع آشفته آتن که قبایل مجاور زور آورده بودند حتی (مگاریها) جزیره سالامیس بندر آتن را تصرف کرده بودند شروع به تبلیغ و تحریک مردم کرد پس سالامیس را باز گرفتند و همین کار سبب شهرت او گشت و در ۵۹۴ بحکومت رسید وی الحق اصلاحاتی هم کرد اولاً مالکیت زمینهای زراعتی را محدود ساخت ثانیاً در قوانین تجدید نظر کرد و هر یونانی آزاد را در محاکم حقوق مساوی بخشید و حق انتخاب عمومی بهمه بخشید البته در آن زمان یک صنف برده یا غیر آزاد هم وجود داشت ومقامات عالی دولتی هم مخصوص اشراف شمرده

میشد در هر صورت سلن را میتوان از مردان بزرگ متوازن یونان محسوب داشت وی خودش بموقع از حکومت کناره گرفت پس از او پزیستراتوس بحکومت رسید او نیز اصلاحات زیاد بجا آورد و بازرگانی را ترقی داد و کشتیرانی را توسعه بخشید .

یکی دیگر از این حکمداران موسوم بود به (کلیستنیس) که روی کارآمد و اختیارات اشراف را محدودتر ساخت نیز او قانونی وضع کرد که مردم حق داشته باشند حکمران بد را از کار برکنار کنند از این مختصر با وجود ظهور اشخاص و اختیارات و اقدامات فردی در هر صورت توان گفت در اینزمان یعنی حوالی ۵۰۰ قبل از میلاد که تصادف میکرد با شاهنشاهی داریوس کبیر مردم آتن تأثیر و رأی در حکومت آنجا داشتند و در واقع حکومت ملی تا حدی عملی شده بود ولی افسوس بتفاق بین نواحی مختلف یونان از طرفی و تفاق و دسته بندی خود آتنی ها از طرف دیگر که بنام دموکراسی در کار بود مشکلات زیادی پیش میآمد از سوء حادثه چند سالی نگذشت جنگهای بین ایران و یونان آغاز نمود و آن پایان نیافته اختلافات بین اسپارت و آتن سرزد در چنین موقعی مردی لایق بنام (تیمستو کلیس) برخاست و اطراف و بنادر آتن را مستحکم ساخت و ناوگان نیرومندی بوجود آورد وی نسبت باسپارتهای بدبین بود و میخواست آتن را از هر حیث بر حذر دارد ولی چنانکه گفتیم فرمانده جسوری بنام (سیمون) که در جنگهای با ایران هم ابراز لیاقت کرده بود طرفدار همکاری با اسپارت بود نتیجه این شد که بین این دو پیشوا و طرفداران آندو نزاع بعمل آمد و تحریک و فتنه باز بنام دموکراسی آغاز نمود و تهمتهای ناسزا

به تمیستو کلیس یکی از شایسته‌ترین مردان زمان بود زدند و قیل و قال راه انداختند بطوریکه وی از شهریکه آنرا از مهاجمه بیگانگان نجات داد و باوج ترقی رسانده بود رفت و در بقیه زندگی خود آنرا باز ندید .

بسی نگذشت مردم آتن سراختلافات بین اسپارت و آتن و دسته بندیهای بین خود سیمون را از کار برکنار کردند . دراین موقع بود که آتنی‌ها مجلس عالی اعیان را محدود سپس منحل کرد و یک مجلس عمومی مرکب از پانصد تن بشرحیکه گفتم انتخاب نمود پس از سیمون مرد بسیار شایسته دیگری که نیز از خانواده اشرافی بود بنام پریکلس بر سر کار آمد وی در تحکیم مبانی دولت آتن که تمیستو کلیس آنرا پی-ریزی کرده بود اقدامات سودمند مؤثری بجای آورد و امنیت و اقتصاد کشور را توسعه بخشید و طبقه متمولی بوجود آمد و مردم مرفه شدند و بکارمندان حقوق تعیین گشت در این موقع بود که آغاز جنگهای سی ساله داخلی که در صحبت سابق گفتم میان آتن و اسپارت سر زد و آسایش یونانستان را دوباره از بین برد و رفاه و امن و عیشی که در سراسر آتن و نواحی پیدا شده و آتن پر از ابنیه و آثار هنر و صنعت گشته بود و فلاسفه و آموزش و پرورش در کار روشن کردن افکار بودند بلای نفاق و خود-پرستی یکبار دیگر افق یونان را تیره و تار ساخت و در عین حال که این مردم گرفتار مقابله و جنگ با ایران و مواجهه با دشمنان داخلی بودند نظام و ترتیب پریکلس را هم بهم زد آتن دمکرات به مؤتلفین اتحادیه و لوس بدرفتاری و استبداد بخرج داد و جوهری را که از آن نواحی جمع میشد باسراف تمام خرج کرد در نتیجه فرقه بازی و اختلاف آراء هر

روز بساطی برپا شد و درین بین توأم با جنگهای خونین بیماری طاعون هم بروز کرد و نفاق و جنجال بجائی کشید که خود پریکلس را از کار برکنار کردند و بدینگونه وضع آشفته دموکراسی نگذاشت رئیس دولتی با ثبات و دوام بتواند اصلاحاتی را ادامه دهد در این گیرودار در نتیجه دسته بندی زنده باد و مرده باد جوانی که فطرة بسیار با هوش بود و با پریکلس خویشی داشت و نامش (الکیبیادس) بود و شهرت پیدا کرد و بحکومت آتن رسید ولی طبق هوشش تدبیر و تجربه نداشت و در نتیجه هرج و مرج بیشتر شد از هر دهنی آوازی میآمد. جنگ با اسپارت و هزینه های کمر شکن هم ادامه داشت دسته بندی هم بهمان سرعت آرامش را بهم میزد و در هر فرصتی ناطقی یا هوسرانی یا سیاست بافی یا عوام فریبی در امور مؤثر میشد شاعر و درام نویس فکاهی زمان موسوم به (اریستوفانیس) که از او نام بردم برای تمسخر و انتقاد این آشوب عجیب بود نمایش نامه پشت سر نمایش نامه مینوشت و معایب دموکراسی فتنه جویانه را برملا میکرد. بسی نگذشت در نتیجه تحریک و شاید ارتشاء حکومت بدست کارخانه داری بنام (کلهئون) دباغ افتاد از آن پس مال داری بنام نیسیاس یا نیکیاس بحکومت نشست ولی جنگ و نفاق و انحطاط ادامه یافت.

او مقدمه صلحی را با اسپارت فراهم ساخت ولی الکیبیادس با غرور جوانی و نامجوئی آتش جنگ را دامن زد و آتن طاعون گرفته و ده سال جنگیده را بار دیگر بمعرکه کشتار کشاند و مردم آتن (نیکیاس) والکیبیادس (Alcibiades) را به فرماندهی تعیین کردند و موقعی که این دو در صدد عزیمت بمیدان جنگ بودند دسته ای گرد آمدند و غوغای

تازه‌ای راه انداختند و آن این بود که مشهور کردند یکی از صور مقدس در معبدی پاره شده و آنرا (الکیبیادس) کرد. الکیبیادس گفت حاضر است فوراً در دادگاه حاضر شود و رسیدگی بعمل آید دسته‌ها داد و هوار راه انداختند که دادرسی بتأخیر افتد و الکیبیادس اول بجهت برود و او حرکت کرد و بلافاصله در حساسترین موقع آقایان فریاد برآوردند الکیبیادس برگرد و احضارش کردند این عمل نه تنها نیروی آتن را از يك فرمانده جوان شجاع محروم ساخت بلکه سبب شد الکیبیادس به اسپارتا پناه ببرد حتی با سپارتنیها که مأمور جنگ با آنها بود كمك و راهنمایی کنند در نتیجه ناوگان نیرومند مجهز آتن که بزرگترین نیروی دریائی آن زمان بود شکست خورد و از بین رفت و بدبختی از هر جا بسوی آتن رو آورد حتی الکیبیادس محض انتقام شخصی بآسیای صغیر رفت و فرماندار ایران را نیز برضد آتن تحريك کرد نظر او این بود آتنی‌ها مجبور شوند او را دوباره بفرماندهی تعیین کنند و باین مقصود هم رسید ولی دسته‌بندی و اختلاف یعنی دمکراسی نگذاشت و سرانجام خود را کنار کشید و پس از تمام این پیش آمدها دولت و ملت آتن در ۴۰۴ قبل از میلاد یعنی آغاز شاهنشاهی اردشیر دوم بکلی مغلوب و تارومار شدند.

اینك حكومت ملی یا دمکراسی که واضع آن خود آتنی‌ها بودند با وجود راه باز کردن به ترقیات فوق‌العاده علمی و هنری و صنعتی عاقبت بلای جان و سبب انقراض آنان شد. هزینه‌های هنگفت بی‌نقشه مخارج جنگهای متوالی ارتشاء و تهمت و نفاق ملتی را فرسوده ساخت و از بین برد.

عجب اینکه یکوقتی طبقه عامه زیر فشار طبقه ممتاز قرار داشت

وهمین سبب بی آرامی و آشوب می‌گشت و حالا درست برعکس طبقه عامه مخصوصاً دسته بندیهای از عوام الناس مسلط گشته و طبقات دیگر زیر فشار اینها واقع شده بودند کاریک کشور و یک ملت با منازعات و مخاصمات غرض آلوده افراد و جمعیت‌های فاسد هوسباز و مغرض می‌گذشت و نام این حکومت ملی مینهادند این وضع آشفته گنجینه ملی را خالی کرد و دولت و افراد را ورشکست ساخت و نهایت هم آتن و هم اسپارت مجبور شدند در ۳۸۷ با ایران در سلطنت اردشیر دوم کنار بیایند و صلحی که بنام صلح شاهی مشهور گشت منعقد سازند و بموجب آن کلیه مستعمرات آسیای صغیر را بایران واگذار کنند ولی انحطاط و نفاق هیچوقت از گریبان ملت یونان دست برنداشت تا اینکه موقع قاطع رسید و اول فیلیپوس و سپس پسر او اسکندر از مقدونیه آمدند و سراسر یونان را میدان تاخت و تاز قرار دادند و فاتحی یونان بزرگ و یونان متمدن و یونان عالم و هنرمند و حکیم و شاعر خوانده شد زیرا چنانکه به کرات گفته‌ام علم و حکمت و هنر و صنعت ملتی را که در گرداب نفاق و خود پرستی مستغرقست نجات نمیتواند بدهد تجربه تلخ یونان نشان داد که حکومت ملی غیر از جنجال عوامست آزادی غیر از انجام گسیختگی است در امور حکومت سهم و رأی داشتن غیر از هوجبگریست آن چه دمکراسی بود که مردان خدمتگزار فداکار را مانند (تمیستوکلس) و (پریکلس) آزرده و موهون و از کار بر کنار کرد و کار را بدست امثال کلئون دباغ داد - یکی از نیکان و دانشمندان و خیر خواهان دنیا سقراط حکیم معروف بود که پیشوای هوش و دانش و مربی اخلاق و از همه حطام دنیا و هوسهای دنیوی مبرا بود چنین مردی

را اغراض و دسته بندیهای سیاسی تهمتهای عجیب از آن جمله با بیدینی متهم ساختند در صورتیکه اگر دینی بود دین سقراط بود حتی شاعر فکاھی سازار یستوفانیس سقراط را معروض تمسخر تلخ خود قرار داد و سرانجام حسد و نادانی و تعصب عامیانه کار خود را کرد و ملت یعنی مثنی مغرضین آن خدمتگزار صمیمی ملی را بمحاکمه کشید و در ۳۹۹ قبل از میلاد او را واداشت بدست خود زهر بنوشد و جان بجان آفرین تسلیم کند .

نام این جنجال دموکراسی بود بلی افسوس توأم با آزمایش و تربیت یافتن مردم برای اعتیاد آنها با اصول حکومت ملی فردپرستی و اغراض و شهوات سیاسی و حرص مقام و جاه آئین زندگانی ملی را بهم زد خود انتخابات یونان که مظهر حکومت ملی بود از همان اوایل تابع دسته بندی و تحریک و تحت نفوذ اشخاص و سر دسته ها واقع میشد . در اوج ترقی دموکراسی در قلمرو آتن ۴۵۰۰۰۰ نفوس زندگی میکرد ولی با موانع و امتیازات که تراشیده بودند فقط حدود سی هزار تن با اصطلاح آزاد شناخته میشدند و حق اجتماع و رأی داشتند و اینان در محل مرتفعی بنام (پنیکس) گرد میامدند و یک مجلس پانصد نفری را انتخاب میکردند و در انجام داد و بیداد و اعمال نفوذ سر دسته ها کار را از پیش میبردند پس در همین دوره موسوم بحکومت ملی هزارها از سکنه آتن و اطرافش از حق انتخاب محروم بودند زیرا آنانرا بنظر برده یا غیر آزاد یا محروم از زادگاه در آتن میدیدند انتخاب جنجالی آنهم در یک اجتماع سی هزار نفری پر از قیل و قال و معرکه و عربده را خود تصور کنید تازه چون انتخابات از روی صورت مفصلی با قرعه بود بسا اشخاص بی تجربه و ناشایسته که خود را با اعمال نفوذ داخل

صورت گرفته بودند در میآمدند . خواهید فرمود این نوع عمل از حیث نتیجه خوبست زیرا در هر صورت عامه را بدخالت در امور عمومی سهمی و شرکتی قایل میشد و بتدریج همه بواسطه آزمایش ورزیده و قابل میگشتند من بیدرنگ این حقیقت را میپذیرم دمکراسی مردم را تربیت میکند و افراد را با دخالت دادن بامور عامه بمقام درك مسئولیت میرساند در صورتیکه در طرز حکومت استبدادی مانند حکومت فراغنه مصر افراد جامد و بدون ترقی و تحول میمانند و راه پیشرفت و آزمایش و آموزش بروی آنها بسته است ترقی با آزمایش ممکنست ولو اینکه در آن آزمایش اشتباه و زیان هم در کار باشد تا پریشان نشود کار بسامان نرسد . یکی از دانشمندان میگفت آزادی و حکومت ملی را باید در عمل آموخت یعنی باید آزادی به مردم داده شود تا خود در عمل یاد گیرند و مثلی خوب میزد که اگر بخواهیم کسی را شنا یاد دهیم باید بگذاریم برودتوی آب شناوری آموزد و گرنه اگر ده سال هم در کنار آب بایستد تماشا کند یاد نخواهد گرفت این اصل آزمایش درست است این مثال شنا یاد گرفتن هم درست است تمام حکومتهای ملی عالم در نتیجه تجربه و آزمایش و آزادی ترقی و تکامل کرده است ولی صحبت سر این اصل نیست صحبت سر اینست که در این جهان زمان و مکان هر چیز حدی و نظمی دارد و هیچ چیز غیر از خدا مطلق نیست مانند اینکه خوردن و آشامیدن بسیار خوب و سودمند و لازمست ولی حدی و اندازه ای دارد غذا خوردن خوب و لازمست بشرطیکه پر خوری یا صرف غذاهای زیان بخش در کار نباشد شنا یاد گرفتن بواسطه عمل درست است بشرطیکه نوآموز دور نرود تا غرق

شود دمکراسی یونان بواسطه آزادی در اقدامات سیاسی و مبارزات و
منازعات مفید بود ولی افراط و اسراف در آن منتهی بضررهای فاحشی
میشد تفاق و دسته بندی و اغراض شخصی و ریاست طلبی و جنجال عوام
از طرفی البته به ورزیدگی و تجربه دیدگی عامه خدمت کرد اما از
طرفی دیگر موجب انقراض حکومت یونان گشت آن چه حکومت
ملی است که خود حکومت ملی را از بن براندازد؟! درست است تا
پریشان نشود کار بسامان نرسد ولی چه جور و چه اندازه پریشانی؟
و برای چه نتیجه ای؟

درست است اگر عمارتی نوین بخواهیم بسازیم باید عمارت
کهنه را ویران کنیم ولی اگر بر فرض با ویرانی آنی و بی رویه و بدون
پیش بینی هستی ما هم از بین برود و کسان و عزیزان ما زیر دیوار
بمانند چطور؟

درست کردن ابرو خوبست ولی اگر بعنوان تا پریشان نشود
کار بسامان نرسد برای درست کردن ابرو چشم را ضایع کنیم چطور؟
هر آزمایش ولو افراطی و غلط باشد که صحیح نیست هر اقدام
و عمل را ولو جاهلانه و مغرضانه باشد که نمیتوان بحساب آزادی و
ملتخواهی و آزمایش مشروع قلمداد کرد دمکراسی بمعنی اینکه هر چه
امکان دارد افراد درستکار و خدمتگذار ملت در اداره حکومت شرکت
کنند البته صحیح است ولی اگر این نام و این دستگاه میدان به
ریاست طلبی و فتنه بازی و دسیسه سازی هر کس و نا کسی بدهد در آن
صورت دمکراسی بلای هستی مردم خواهد شد چنانکه در یونان گشت
و دیدیم افسوس با اینکه یونانیان واضع اصول دمکراسی محسوبند

و نخستین دانشمندان علوم سیاسی مانند ارسطو و افلاطون از میان آنان برخاستند در نتیجه غرض و مداخله عوام و عوامفریب در امور و اغراض و دسته‌بندی خود ریشه خود را کردند خود افلاطون در کتاب جمهوری خود لزوم تألیف آزادیرا با نظام عمومی و اطاعت از قوانین لازم می‌شمارد و از هر که بهر که گری ملت خود دلش خونست اینک در پایان کلماتی از مورخ دقیق فرانسوی موسوم به (سدیو) که قضاوت و سنجش‌های تاریخی او ارزش دارد نقل می‌کنم :

دمکراسی یونان در واقع حکومت عدّه محدودی بود که از ۴۵۰۰۰۰ نفوس حوزه آتن فقط ۱۲۰۰۰۰ عنوان هم‌شه‌ری داشتند و دارای حقوق مدنی و سیاسی بودند و از آنها هم بیست تا سی هزار تن عملاً در رأی شرکت می‌کردند یعنی از هر پانزده نفر یک نفر در امور حکومتی حق نظر داشت غرور و پستی و اسراف از اوصاف دمکراسی یونان بود شهوت نمایندگی و عوام‌فریبی افراد هوسباز سیاست‌باف دست افراد لایق خدمت‌گزار را کوتاه می‌کرد :

گفته معروف (ادیسوس) را فراموش کرده بودند که گفت:

« حکومت افراد متفرقه خوب نیست » !

مست آزادی و نطق و نزاع شده بودند منافع و پیشرفت فردی هم سبب ظهور بعض افراد لایق گشت و هم دمکراسی یونان را از بین و عاقبت تمام حکومت آتن در برابر اسپارت سرفرود آورد و منقرض گشت .

فاعتبروا یا اولی‌البصار!

دولت روم

میخواهم با اجازه شما از واپسین و بزرگترین دولتهای باستانی جهان متمدن خاورمیانه و مغرب زمین غیر از کشور خودمان ایران بحث کنم بدیهی است برای طرح حقایق و درسهای تاریخ ایران فرصتی بیشتر و مطالعاتی وسیعتر لازمست که اگر توفیق حاصل شد از قوه بفعل درآید و در واقع نتیجه عمده و اساسی کلیه این مباحث در آنموقع گرفته شود .

آخرین دولت بزرگ عهد قدیم که میخواهم از آن بحث کنم عبارتست از دولت روم که در حقیقت وارث تمام تشکیلات و تمدنهای پیشین و سرمشق تمدنهای واپسین مغربزمین محسوبست . اگر یونان در علم و حکمت و هنر پیشرو فرهنگ مغربزمین بوده روم واسطه‌ی انتقال آنست و خود در کشورداری و قانونگذاری و سیاستمداری از قدیمترین پی‌گذاران مهم بشمار است .

اگر بخاطر تان باشد گفتیم در حوالی دو هزار سال پیش از میلاد اقوام هند و اروپائی یا آریائی از شمالیهای اروپا و سواحل رود دانوب رو بجنوب مهاجرت کردند و به سوی دریای مدیترانه و آسیای صغیر و مشرق زمین آمدند و تمدنها و ملت‌هایی نظیر هتی‌ها و ایرانیها و یونانیها بوجود آوردند ولی در همان زمان دسته‌هایی نیز از همان اقوام رو بسوی مغرب مدیترانه نهادند که یکی از آنها قوم موسوم به

(ایتالی) بود و آن قوم در شبه جزیره‌ای که اکنون بهمان مناسبت ایتالیا نامیده میشود و قریب هزار کیلو متر طول آنست جایگیر شدند. اساساً مراکز عمده تمدن و استعمار حوالی یا سواحل دریای مدیترانه پس از بحرالجزایر همین شبه جزیره‌ها بوده نظیر آسیای صغیر و شبه جزیره‌های یونان و ایتالیا و اسپانیا .

موقعیکه قوم ایتالی بشبه جزیره رسیدند يك تیره از آنها قوم لاتین نام داشت که ناحیه بزرگی را در نزدیکی شهر رم امروز و اطرافش آباد کردند و آنجا بمناسبت نام آنها (لاتیوم) موسوم گشت. ایتالی‌ها در ورود به ایتالیا خود را با سه قوم دیگر که قبلاً از از مشرق بآن سرزمین مهاجرت کرده بودند مواجه دیدند که عبارت از (اتروسکی)ها و فنیگی‌ها و یونانیها .

اتروسکی‌ها از اقوام آسیای صغیر بودند که نژاد و اصل زبان آنها هنوز درست معلوم نشده ولی تمدنی داشتند و با خود بایتالیا آوردند و در قسمتی از مغرب شبه جزیره ایتالیا سکنی جستند که بنام آنها (اتروریا) نامیده شد بعضی وسایل و ابزار از آنجمله چرخ و هنر معماری و تزیینات و امثال آنرا آنها باین ناحیه آوردند همچنین واسطه انتقال القبائی که فنیگی‌ها وضع کرده بودند شدند و در ایتالیا صنایع و تجارت راه انداختند فنیگی‌ها هم که در سابق ذکری از آنها کردم بشمال آفریقا مواجه با شبه جزیره ایتالیا مهاجرت کردند و شهر معروف بندری بنام (کارتاگو) را بنا نهادند و در سیسیل و سایر جزایر ایتالیا حتی سواحل جنوبی اسپانیا مستقر شدند و اصول تمدن فنیگی را در آنجاها بسط دادند قوم سوم یعنی یونانیها هم در همان

اوایل مهاجرت کردند و در حوالی قرن هشتم قبل از میلاد در جنوبیهای شبه جزیره مستقر شدند و سواحل سیسیلی و جنوب را تصرف نمودند و شهرمرکزی معروف (سیراکوس) را بوجود آوردند و بحدی کار بازرگانی و سایر جهات آنان بالا گرفت که آنجا یونان کبیر نام داده شد . در ۴۰۰ پیش از میلاد حکمران آنجا یعنی (دیونیسیوس) حکومت نیرومندی بوجود آورد ولی هر روز بفشار و خطر دولت مجاور یعنی کارتاگو میفزود . جانشین دیونیسیوس پسرش (دیونیسیوس) دوم بود تجربه و شایستگی پدر را نداشت ولی یکی از نزدیکان و برادر زن او بنام (دیون) که دارای نفوذ و شخصیت و از پیروان مکتب افلاطون بود حکمران را اقناع کرد برای مشاوره در امور سیاست کشور از افلاطون دعوتی کند افلاطون این دعوت را پذیرفت و در تاریخ ۳۶۷ قبل از میلاد که استاد شصت سال داشت بآنجا حرکت کرد ولی رسیده نرسیده میان دیونیسیوس بادیون بهم خورد و افلاطون بدون موفقیت به (آتن) برگشت یکبار دیگر به سیراکوس آمد و کوشش نمود تا آن دورا آشتی دهد و اهتمام نمود دولت سیسیل با تأمین وحدت و قوانین صحیح تقویت شود تا در برابر فشار خارجی مخصوصاً کارتاگو بتواند از عهده بر آید ولی باز کامیاب نگشت حتی جانش بخطر افتاد و بزحمت توانست در ۳۶۰ بآتن مراجعت نماید میگویند افلاطون در نظر داشت عقاید جمهوری افلاطونی را در سیراکوس آزمایش کند ولی دریافت که نظر جداست و عمل جدا و ناکام گشت ولی بیش از آنچه ذکر شد اطلاعی از چنان نیت او در دست نیست .

در هر صورت طوایف مختلف مخصوصاً (لاتین ها و اتروسکیها) در

سواحل رود (تیسر)^۱ و حوالی تپه (پالاتین) شمالی شبه جزیره ایتالیا و سایر ارتفاعات سکنا جستند و به آبادی پرداختند و در حدود سال ۷۵۰ قبل از میلاد یکی از امیران اتروسکی در آن نواحی قدرت پیدا نمود و در قلعه پالاتینوم یا (پالاتین) بنای کاخ نهاد و در همان زمان آبادیهای اطراف کم کم بهم مرتبط شدند و شالده شهر (رم) نهاده شد. با اینکه اولین دولت و پایتخت توسط اتروسکیها بوجود آمد زبان لاتین رواج یافت و زبان رسمی و ادبی گردید باید گفت این اتروسکیها از قرون سابق با یونانیها تماس پیدا کردند و بهمین علت تمدن یونان را اقتباس و با تمدن آسیائی خود تألیف نمودند و عین این تمدن مرکب را بعداً به رومیها بارث گذاشتند حکومت اتروسکی^۲ پس از دو قرن و نیم در حدود ۵۰۰ قبل از میلاد پایان آمد و جای آنها را در شمال اقوام (گل)^۳ و در مرکز و جنوب (سامنی)^۴ و رومیها افتاد رومیها الفبای یونانی را مطابق تلفظ خود اصلاح کردند همچنین صنایع کشتیسازی و اصول تجارت و پول و اوزان یونانی و شرقی را اقتباس نمودندخدایان یونانی را هم قبول کردند نهایت نام آنها را از یونانی به لاتینی تغییر دادند و هر يك از خدایان را مظهر یکی از عوالم طبیعت دانستند مثلاً گفتند مشتری خدای بزرگ آسمان، مریخ خدای جنگ، زهره خدای عشق و عطارد پیام آور خدایانست باید در این مورد یادآوری کنم که رومیها در امور دینی قوه تخیل و عواطف یونانیها را نداشتند و عبادت آنها صرف اجرای بعضی اعمال ظاهری

1 - Tiber 2- Etrusque مطابق ضبط فرانسوی 3 - Gaule
4 - Somnites

نظیر قربانی و مراسم و راضی کردن خدایان و عوض گرفتن از آنها بود و معنویتی وجود نداشت اینست که روحانیان و اهل تقوا و پیروان معانی از آن سرزمین برنخواست و رهبران اخلاقی مانند (سیسرو) یا (مارکوس آورلیوس)^۱ و نظایر آنان به نسبت کم بودند از طرف دیگر روم سرزمین سیاستمداران و قانونگذاری بود که مختصر در این باب خواهم گفت. در برابر تعمق فلسفی یونانیها رومیها عقل و تدبیر داشتند.

پس از آنکه حکمرانان اترووسکی در حوالی ۵۰۰ قبل از میلاد رانده شدند جای آنها سرشناسان رم بحکومت پرداختند ولی هیچیک بشاهی نرسیدند تا اینکه قرار بیک حکومت دو نفری داده شد که هر يك را (کنسول) میخواندند انتخاب اینها در يك مجمع سالانه سلحشوران بعمل میامد ولی اشراف و سرشناسان در آن انتخاب بی نفوذ نبودند میتوان گفت این شکل حکومت نوعی جمهوری بود بادور رئیس جمهوری نهایت اینکه عامه در انتخاب شرکت نداشتند ولی در نتیجه تجربه و تمایل مردم اختیار انتخاب انجمنها بمردم داده شد که در امور حکومتی حق دخالت داشتند چون وجود دو کنسول برای تمشیت امور گوناگون لشگری و کشوری رسا نبود رومیها که با عقل اداری و ذوق کشورداری متصف بودند آغاز به تشکیلات نمودند مثلاً معاونینی برای کنسولها تعیین کردند خزانهداری انتخاب نمودند دو تن بعنوان بازرس برگزیدند که کار آنان رسیدگی بحسن جریان تمام امور بود این منصب را بزبان لاتینی (سنسور) میگفتند که کلمه فرانسوی (سانسور)^۲ معمول امروز از

همان میاید همچنین رئیس داد گستری تعیین کردند در حقیقت رومیها اولین ملتی بودند که حدود دوهزار و چهار صد سال پیش دولتی بسا سازمانی شبیه بهیئت وزیران امروز بوجود آوردند در موارد فوق العاده نظیر بروز جنگ برای مدت محدودی فرمانروای مقتدری برمی گماشتند که فوق فرمان او کسی را حرفی نباشد و این امر برای حفظ وحدت و انتظامات داخلی و مقاومت با دشمن خارجی معمول میشد لقب این شخص به لاتینی (دیکتاتور) بود که در عصر ما معنی این کلمه کمی تغییر یافته و بیشتر مفهوم مستبد میدهد ولی در آن زمان بمعنی فرمانده مقتدر میامد رومیان برای مشاوره در مسائل مهم مانند جنگ و صلح و وضع قوانین و نظایر آن مجلسی دیگر بنام (سناتوس) که کلمه (سنا) مستعمل در زبانهای امروز از آنست مر کب از معمرین و اشخاص ورزیده و جها ندیده بوجود آوردند معنی کلمه سنا از ریشه (Senor) بمعنی سال دیده یا معمر است و بهمین مناسبت است که عرب به مجلس سنا (مجلس الشیوخ) گوید وظیفه اینها مطالعه در امور و مسائل معضل و وضع قوانین مهم و راهنمایی و ارشاد اولیای امور بود زیرا رومیها با ذوق سرشار سیاسی که داشتند تشخیص دادند که تجربه و آزمایش سالخوردگان باید راهنمای حدّت و نیروی خورده سالان گردد تا کار کشور و ملت در حد اعتدال بگریان افتد و از افراط و تفریط احتراز شود . هیچ جامعه‌ی بدون فعالیت و فکر جوانان پیشرفت نمیکند در عین حال هیچ پیشرفتی بدون تدبیر و آزمون و گوی و راهنمایی پیران بهدف خود نمیرسد و این حقیقت را رومیها بهتر از هر ملتی دریافتند لاجرم یکی از بزرگترین و مجهزترین دولتهای جهان را که هنوز سر مشق متأخرین است بوجود آوردند .

در همین قرن پنجم بود که بنامش قوانین را گرد آورند و تدوین کنند یعنی مهمترین هنر و خدمت رومیها نسبت بدنای متمدن آغاز نمود که عبارت بود از قانونگذاری باید گفت که ازدوره پیش از ۵۰۰ قبل از میلاد یعنی عهد ملوک اتروسکی مردم این سرزمین عملاً سهمی در حکومت بعهد داشتند یعنی انجمنهای که آنرا کمیتیا (Comitia) یا کمیته مینامیدند تشکیل میدادند و آنها در امور حکومت حق نظر داشتند اینگونه انجمنها و نظایر آنها بتدریج بسط یافت و بابت حقوق در طبقات مردم مبدل بیک نوع مجلس ملی گشت گرچه مجلس سنا اغلب برتری و قدرت خود را حفظ کرد . يك نکته که باید در همین ابتدا گفته شود اینست که رومیها از آغاز امر با اینکه در کار حکومت دخالت و شرکت داشتند در عین حال همینکه حکومت بوجود میامد معمولاً احترام میداشتند و بقدرت و فرمان آن گردن مینهادند و این رفتار خود مشعر بر ذوق سیاست آن مردم است و شاید همین مهمترین عامل بسط قدرت و بقای دولت روم شد و عکس این یعنی دسته بندی و نفاق و هر که بهر که گری علت از بین رفتن حکومت یونان گشت، البته مقصود این نیست که رومیها از این معایب بکلی مبرا بودند زیرا اگر بودند هنوز هم جاودان میماندند در ذکر علل انقراض روم از آن معایب ذکر خواهم آورد ولی توأم بادسته بندیها گاه گاهی حسن تدبیر و سلیقه کشورداری و سیاستمداری آنها واقعاً برای سایرین درسی بود و بهمین جهت از يك جامعه كوچك و حکومت شهری بیک حکومت جهانگیر امپراطوری تحول یافتند موقعیکه شهر رم در قرن هشتم پیش از میلاد در ارتفاعات پالاتین ساخته شد حکومت رومیان منحصر بآن شهر و اطراف بود در

آنطرف رود (تیر) اتروسکیها سکنی داشتند که چنانکه دیدیم ملوک آنها در حدود ۵۰۰ قبل از میلاد از رم بیرون رانده شدند در جوار رومیها مقرر قوم (لاتین) هم واقع بود که يك اتحادیه تشکیل داده بودند و این اتحادیه برای حفظ خود از مهاجمین بارومیها پیمان یگانگی بست و سنای روم نسبت بآنها حقوق مدنی قایل شد اینك درین قرن پنجم جمهوری كوچك روم بنیان گذاری شد نهایت اینکه معروض مشکلات و احیاناً معروض حملات از آنجمله حمله‌ی اتروسکیها میگشت ولی بسی نکشید اتروسکیها در برابر نیروی یونانی سیسیل شکست خوردند پس رومیها ظفر یافتند و سایر طوایف عاصی را بجای خود نشانند در واقع در حدود ۴۰۰ پیش از میلاد حکومت روم یا بهتر بگویم حکومت شهری (رم) بسط یافت و استوار گشت باز در این موقع ذوق سیاستمداری رومی فرقی فاحش نسبت بیونان نشان داد یونانیها گرفتار دسته بندی و کوتاه نظری بودند پس نتوانستند حکومتی واحد تشکیل دهند اما رومیها از همان آغاز کار روش جلب و تألیف پیش گرفتند و يك سیاست عاقلانه کشاورزی پی نهادند که هم طوایف و قبایل را گرم کار اقتصادی کردند و هم بین آنها وحدت تأمین نمودند ضمناً سربازان نیرومند برای حفظ کشورشان تربیت کردند در اینموقع روم از شمال معروض حمله شدید طوایف (گل) واقع گشت حتی قسمت عمده شهر روم طعمه غارت و ویرانی گردید تا پس از مقاومت قلعه نشینان (کاپیتول) صلحی با پرداخت مقدار زیادی طلا با گلها کردند و آنها باز گشت نمودند گرچه خطر آنها زایل نگشت یکی از نتایج این مهاجمه و جنگ این بود که رومیها در اطراف شهر رم برج و بارو ساختند و آنجا را مستحکم

نمودند دیگر آنکه اقوام لاتینی را که ناراحتی میکردند سیاست کردند
از طرفی اتحادیه لاتین را بهم زدند از طرفی دیگر با هر طایفه آن جدا جدا
پیمان بستند یعنی سیاست معروف را که گوید :

اول نفاق بینداز پس حکومت کن^۱ عاقلانه بکار بستند عجب اینکه
در همین تاریخ یعنی سال ۳۳۸ که اتحادیه لاتین بهم خورد و رومیها مسلط
شدند در یونان هم فیلیپوس پدرا اسکندر بیونانیان غلبه جست بفرض اینکه
چون در یونان تمام امور دست فیلیپوس و پس از دست اسکندر اداره میشد
بارفتن آنها کارها از هم پاشید ولی در روم عده‌ی اشخاص خردمند و ورزیده
رهبری امور کشور را بعهده گرفتند که عبارت بود از سنای رم که در نتیجه
حکومت رم بتمام شبه جزیره ایتالیا بسط یافت و آنهم منتهی بظهور امپراطوری
عظیم روم گردید . چنانکه گفتم در ابتدای قدرت روم یک دشمن قاهر
تازه مرکب از بعضی طوایف ایتالی بنام (سامنی) در آمد و بر ضد روم قیام
کرد و جنگ در گرفت و حدود سی سال با فاصله‌ها جنگهای خونین
داخلی دوام یافت و شکستها به روم وارد آمد تا اینکه در نتیجه آخرین
جنگ معروف به جنگ سنتیوم (Sentium) سامنیها از پای درآمدند .
وروم موفق شد بقیه سایر طوایف مخالف را تسلیم خود کند از این
فیروزی دولت روم چنانکه ذکر کردم رو بانبساط نهاد و فزون برد و
هزار سال عمر کرد یعنی از تاریخ پانصد سال پیش از میلاد تا اواسط
قرن ۱۵ بعد از میلاد ادامه‌ی حیات داد . البته پس از فیروزی «سامنی»
زد و خورد شدیدی هم با پیروس^۲ حکمدار نیرومند یونانیان مغرب
رود (ادولی) با مقاومت و صف آرای رومی و دستیاری کارتاژیها که

قدرت یونانی مجاور با خود را خطرناك میدیدند روم باز کامیاب گردید
 اکنون حکومت مدیترانه‌ی غربی در عهده دو دولت نیرومند
 انحصار داشت یکی روم از شمال و دیگری کارتاگو در جنوب یا سواحل
 شمالی افریقا که اولی هند و اروپایی و دومی سامی بود. که چنانکه
 خواهیم دید آخر کار بجنگ بین این دو کشید رومیها با ذوق کشور-
 داری که داشتند بهر ناحیه‌ی که در آنجا بسط نفوذ کردند به حقوق
 مدنی قایل شدند و از اینراه وحدت ایتالیا را بتدریج تأمین نمودند و
 مردم نواحی را عملاً همکار و فادار (رم) ساختند ولی این سیاست هنوز قادر
 برفع کامل اختلافات بین طوایف مختلف نبود اختلاف عادات و زبان
 و افکار بین اقوام ایتالی و اتروسك و لاتین و گل ادامه داشت گرچه با
 مرور زمان زبان لاتین توسعه داده میشد و زبان مشترك رسمی میگردد
 و تمدن و هنر و صنایع یونانی نیز اقتباس میگشت اساساً تمدن یونان
 بواسطه مجاورت با روم از مشرق و جنوب از آغاز امر نفوذ و تأثیر میکرد
 تا سرانجام اساس تمدن روم را تشکیل داد پس زبان روم از لاتین و تمدنش
 از یونانی گرفته شد طرز ساختمان و مجسمه سازی و افکار فلسفی حتی
 اصول تجارت و نفوذ از یونان اتخاذ گشت روم از لحاظ اقتصادی مخصوصاً
 از حیث کشاورزی نیز رو به پیشرفت نهاد و بواسطه همین اکتشاف
 اقتصادی و رفت و آمد کشتیهای بازرگانی در بنادر موقع آن رسید که
 منافع روم با منافع مجاور و رقیب افریقایی خود یعنی (کارتاگو) تصادم
 کند. در سابق ذکر کردم که قومی از اقوام سامی به سواحل مدیترانه
 آمد و در آنجا در شمالی فلسطین مسکن جست و آن قوم فنیگی بود که
 بازرگانی و کشتیرانی مبسوط راه انداخت گروهی از ایتقوم بود که

بمغرب مدیترانه رو آورد و در سواحل افریقا مواجه با جنوب ایتالیا مقرر
جست و کشور (کارتاگو) را بوجود آورد کارتازیها همان خصایل دریا -
نوردی و بسازرگانی فنیگی را بارث برده بودند و حتی پیش از شروع
ترقی رومی آنان در شمال همان محل که امروز (تونس) نامیده میشود
شهر مهم تجارتی بنام (کارتاگو) که بعداً بسیار آباد و مصفا و دارای
عمارات عالی گردید. بنا نهادند که واقعاً مرکز تجارتی بین کلیه بنادر
شمالی و جنوبی مدیترانه گردید این فعالیت اقتصادی مردم آن سامان را
مالدار و مرفه ساخت و نیروی دریائی بزرگی هم تعبیه کردند .

حکومت کارتاگو در واقع دست برگزیدگان چند خانواده‌ی
اشرافی بازرگانی بود ولی در ظاهر دو فرماندار تعیین میشد . بزرگترین
ضعف کارتاگو این بود که بین دولت و نظامیها اعتماد متقابل وجود
نداشت .

بخصوص که افراد نظامی زیاد از لحاظ نژاد و قومیت بیگانه
بودند و فقط با تولد در آن سرزمین مشمول حقوق مدنی و تبعیت کارتاگو
میشدند کارتازیها بحکم وسعت بازرگانی پول یونانی را اقتباس کردند
و سکه نقره ضرب نمودند حتی اوراق بهادار چرمی نشر کردند که
بعقیده بعض مورخین پیشرو پول کاغذی میتواند محسوب شود .

نویسندگان نیز از آن مردم برخاستند مثلاً شخصی بنام هانو
(Hanno) کتابی راجع به اقیانوس اطلس سواحل افریقا و شخصی
بنام ماگو (Mago) کتاب راجع بزراعت تألیف کردند که هر دو نتیجه
آزمایش آنها بود و دومی را رومیها بلاتین ترجمه کردند .

این ترقیات کارتاگو بخصوص استیلای آنها به مدیترانه رهبران روم

را کم کم دچار هراس نمود میترسیدند کارتاگو با نیروی منظم دریایی روم را محصور نگه دارد پس رجال و اعضای سنا بفکر تقویت سپاه افتادند و در آن موقع که میتوانستند سیصد هزار سرباز داشته باشند برای افزودن آن به دو برابر سازمان نوین دادند و در اسلحه و صف آرائی تجدید نظر کردند و سپاهیان را به بخشهای نظیر لشکرو هنگ منقسم و مرتب کردند فقط اشتباهی که داشتند این بود که پی فرماندهان رزم دیده و کار آزموده نرفتند و فرمان را بدست مردان سیاسی نظیر کنسرها سپردند از طرف دیگر نظم و نسق و انتظامات رومیان بسیار سخت بود و گفته اند بین ملل قدیمه منظمترین سپاهی را داشتند معروف است پدری پسر خود را که جنگ تن به تن کرده و دشمن را کشته بود با اینهمه اعدام کرد زیرا این کار را بدون اخذ فرمان بالا دست خود انجام داد. يك فرمانده دیگر با اینکه در جنگ با دشمن پیروز شده بود چون اجازه حمله نداشت محکوم با اعدام گشت و آخرین دقیقه با شفاعت بخشوده شد.

روم پس از این تدارکات عزم کرد با کارتاژیها که در سیسیل هم بخود جا کرده بودند به کارزار آغاز کند و در این موقع که در نتیجه جنگهای داخلی خزانهی رم خالی بود بواسطه نفقه و اعانه ملی فعالیت عظیمی راه انداختند و در مدت کمی نیروی دریایی تشکیل دادند و به کارتاژیها که تنگه (مسینا) را مستولی شده بودند حمله بردند و در ۳۴۱ پیش از میلاد اولین شکست را بآنها دادند و بموجب پیمان صلح کارتاژیها سیسیل و جزایر اطراف را تخلیه کردند و با فریقا قناعت نمودند و يك خسارت جنگ بمبلغ سه هزار و دویست (تالنت) معادل حدود بیست

و پنج ملیون تومان امروز پرداختند. در نتیجه این اولین جنگ بزرگ بود که روم از طرفی دارای نیروی دریایی گردید و از طرفی دست بجزایر و متصرفات خارج از حوزه خود برد یعنی مقدمات يك کشور جهانگیر فراهم آمد. و دوسه سال نگذشت که رومیها جزایر (ساردینیا) و (کریسیکا) را هم که تحت اشغال کارتاگو بود تصرف نمودند و طوایف (گل) را که در شمال طغیان میکردند شکست فاحش دادند. در اینموقع کارتاژیها تحت فرمان (هامیلکار) برای استخراج معادن نقره و سربازگیری و بسط قدرت به اسپانیا رونهادند هامیلکار در این بین مردو پسر رشید شایسته و مدبر او (هانیبال) مقام فرماندهی را گرفت و بلافاصله برضد روم برخاست و با چهل هزار نیرو از اسپانیا از راه خشکی روبه ایتالیا نهاد و علت انتخاب این راه ضعف نیروی دریایی کارتاگو و امکان مقاومت مردم جنوب ایتالیا و صعوبت حمل و نقل از طریق دریا و نظایر آن بود ضمناً امیدوار بود از کمک طوایف گل هم که بر سر راهش بودند برخوردار گردد. پس از طی مراحل سخت ورود شدن مخفیانه از نیروی روم که بسوی اسپانیا روان بود و گرفتار شدن به قحط و گرسنگی و تلفات زیاد و دچار شدن به برف و بوران زمستان سپاهیان کارتاژی تحت فرمان جوان رشید کاردانی مانند هانیبال بسوی مرکز روم پیشروی کردند تا اینکه دو نیرو در صورتیکه تعداد رومیها دو برابر بود بهمرسیدند و جنگی در محل موسوم به کنه (Cannae) و بتاريخ ۲۱۶ پیش از میلادی روداد و رومیها شکست فاحشی نابودکننده خوردند.

اینک این بزرگترین فرمانده نژاد سامی یعنی هانیبال در چهار

جنگ سپاه عظیم روم را در خاک خودش مغلوب ساخت پس از این موفقیت قیام کرد تا هم پیمانان جنوبی روم را مانند یونانیها با خود همراه کند و پیامی به مقدونیه فرستاد تا باودر نبرد باروم یاری کنند. توأم با این نوع سیاست شب و روز را سرگرم تجهیز و تقویت و تهیه غذا و مهمات سپاهیان خود میگذراند ولی با اینهمه رشادت و کامیابی هانیبال در برابر تدبیر و سیاست رومیها و عقل و فراست سناتورهای ورزیده سیاستمدار خود را بیچاره میدید. رومیها از طرفی باتحریرك یونانیها برضد مقدونیهییها مانع از كمك آنها به هانیبال شدند در ضمن با انواع حیل به برگرداندن اقوام اتباع خود و پیوستن آنها به روم کوشیدند هانیبال با وجود دشواریها قرار به حملهی مستقیم به رم داد ولی از عهده محاصره برنیامد و باز گشت زیرا خونسردی و مقاومت خستگی ناپذیر رومیها الحق تحمل کردنی نبود در این موقع يك فرمانده لایق رومی بنام اسسیپیو (Scipio) برخاست و در اسپانیا کارتازیها را شکست داد و با اجازه (سنا) روبه خاک اصلی کارتاگورفت و پیروزی حاصل نمود کارتازیها بناچار هانیبال را بیاری خواستندوی سرعت به کارتاگو برگشت و در جنگ بس شدید و بزرگی درمحل موسوم به (زاما) از (سیسیپیو) شکست فاحشی خورد و بموجب مصالحه تاریخ ۲۰۱ پیش از میلاد کارتاگو مجبور شد باز خسارت جنگی مبلغ ده هزار (تالنت) یعنی معادل هفتاد و هفت ملیون تومان امروز به روم بپردازد. هانیبال رشید فداکار شکست خورد در نتیجه شکست مجبور شد بآسیای صغیر رود و در آنجا نیز میکوشید اعقاب اسکندر را وادار به او همدستی کنند تا بجنگ رومیها برگردد.

چشم رومیها از حمله هانیبال سخت ترسیده بود و از رقابت اقتصادی کارتاژهم همواره درهراس بودند و مدام پی بهانه میگشتند تا کارتاژ را نابود کنند سرانجام به بهانه عدم انجام شرایط پیمان به کارتاگو حمله بردند و شهر زیبای پایتخت آنجا را ویران ساختند و به استقلال آن دولت افریقائی در ۱۴۶ قبل از میلاد پایان دادند .

این بود خلاصه بسیار فشرده ظهور دولت بزرگ مدیترانه غربی یعنی دولت روم در حدود قرن هشتم پیش از میلاد و مبارزه آن با قبایل و اقوام و کسب قدرت و انبساط اقتصادی و نظامی آن و برخورد آن با کارتاگو که در واقع پس از تصادم ایرانیان با بابلیها دومین برخورد مهم بین آریائیها و سامیها بود و در نتیجه يك مخاصمت که بیش از يك قرن ادامه داشت و پس از سه جنگ مهم قاطع که آنها را جنگهای پونیک (Punic) نام میدهند و آن مشعر بهمان کلمه فنیگی است که موطن اصلی آنها را بیاد میآورد سرانجام کارتاگو از بین رفت و سطوت و پیروزی روم مسلم گشت و از آن تاریخ به نیرو و عظمت روم افزود تا بمنظور فتوحات دست بسوی مدیترانه شرقی یازید زیرا نمیتوانست در منطقه مدیترانه رقیبهای داشته باشد و جانشینان اسکندر در آن دریای شرقی اظهار وجود کنند در این موقع سلطان مقدونیه که او نیز مانند پدر اسکندر (فیلیپوس) نام داشت قدرتی پیدا کرد و فرمانده لایقی بود و رومیها بی امان با او نبرد آغاز کردند و او را شکست دادند و مقدونیه را تصرف کردند و ممالک یونانی را تحت حمایت دولت روم خود مختاری بخشیدند در این موقع رومیها با آسیای صغیر که منطقه دولت (سلوکی)ها بود و ایران را هم پس از اسکندر استیلا کرده بودند رو آوردند اتفاقاً

«سلوکیها میخواستند با استفاده از سقوط دولت مقدونی آنجا را جزو متصرفات خود قرار دهند ولی از سطوت و ثبات رومیهای غافل بودند . پس بجای اینکه سلوکیها مقدونی را بگیرند و بیونان مسلط شوند رومیها رو بآسیا نهادند و در جنگی سخت در محل موسوم به ماکنیزیا (Magnesia) که در شمال شرقی از میر امروز واقع بود سال ۱۹۰ قبل از میلاد شکست مهلکی به (انتیوخوس) سوم سلوکی دادند و این را میتوان اولین برخورد مهم غرب با شرق یا اولین حمله دولت روم به شرق زمین محسوب داشت .

باید گفت در این رزم هانیبال قهرمان شکست خورده کار تازی در انطاکیه بود و میکوشید انتیوخوس را راهنمایی کند چون او سبک جنگاوری رومیها را خوب میدانست ولی کامیاب نشد و انتیوخوس مغلوب اشتباهات خود گشت .

نکاتی که در مطالعه این دوره اول ظهور دولت جمهوری مانند روم بنظر شخص بصیر میرسد واقعا جای تأمل است اول آنکه طایفه کوچکی مانند رومیها توانست موقع خود را چندان استوار سازد که بزرگترین دولت تاریخ دنیای قدیم را بوجود آورد که بعد از دولت شاهنشاهی ایران دیگر چشم روزگار دولتی جهانگیر و جهاندار تاریخ قدیم نظیر دولت روم را ندیده چنانکه بکرات متذکر شدم که تاریخ علمی مانند ریاضی نیست که بتوان علل وقایع آنرا بیقین تعیین نمود از طرف دیگر وقایع بدون علل بوقوع نمی پیوندند و اگر شخصی نتواند تمام علل را کشف کند بعضی آنرا نمیتواند . ناچار یکی از عوامل اساسی ترقی روم چنانکه در سابق هم گفتم فراست و تدبیر آن قوم بود که از

اول سیاستمدار بار آمدند یکی از رموز سیاست موقع شناسی است رومیها میدانستند کی صلح کنند و کی جنگ کنند مخصوصاً راه استفاده از هروضعی را بلد بودند مثلاً برخلاف دولت آتن که بواسطه سیاست غلط نتوانست سایر شهرهای یونان را با خود متحد سازد زیرا حاضر نبود حقوقی برای آنان قایل گردد رومیها راه جلب کردن اقوام مختلف منتشر در شبه جزیره ایتالیا را میدانستند یعنی بآنان در حدود معقول حقوق مدنی می بخشیدند و آنچه مقدور بود در تأمین زندگی و بسط امن و امان اقدام میکردند این همان روش مردم داری بود که پی ریزی آنرا کوروش کبیر نهاد و در عقب فتوحات خود اولین کار خود را تأمین مالی و جانی اقوام قرارداد و در راه آبادی و آزادی ملل و ممالک اقدام نمود. دیگر آنکه رومیها نسبت بیونانیها از تفاق و اغراض و دسته بندی کمتر زیان میدیدند یعنی بحکم موازنه فکری که دارا بودند میکوشیدند با هم بسازند گرچه همیشه کامیاب نمی گشتند بخصوص که از اول بمشاوره و مبادله نظر عقیده داشتند و در مجامع رسمی مانند سنای رم مردان ورزیده خردمند کم نبودند و توانگفت رومیها اولین ملتی بودند که حدت جوانان را با پیش بینی و تجربت پیران جمع کردند و چنانکه گفتم همین سنا را که بمعنی مجلس پیران میاید آنها بوجود آوردند هیچ فردی و هیچ ملتی نمیتواند بدون گذشته و یاد از وقایع و درس و آزمایش گذشتگان زندگی خود را ادامه دهد در عین حال فکر تازه و روش تازه هم لازمه همان ادامه است پس رومیها زودتر و بهتر از همه دریافتند که سعادت اقوام نه با فراموش کردن آزمایشهای گذشته ممکنست و نه با بیقیدی نسبت به تجردها و تحولاتی آینده بلکه هنر و برآزندگی

در تألیف بین آن دواست هم آزمایش جهان دیدگان و هم شور و همت جوانان رومیها در نتیجه معاشرت و کشمکش با اقوام و طوایف يك سیاست خدعه هم فرا گرفتند و آن عبارت بود از اینکه بین اقوامیکه مطیع و منتقاد نمودن آنرا میخواستند نفاق و تیرگی می انداختند تا بتوانند بر آنها حکومت کنند چنانکه بکبار دیگر این نکته را گوشزد کردم مثلاً نسبت به طوایف لاتین همین خدعه را بکار بردند و این تدبیر اول از آنان شروع نمود و ضرب المثل گشت عجب اینکه از آن تاریخ به بعد بسیاری از ملتها معروض حتی قربانی چنان خدعه گشتند یعنی دولتهای استعمارگر با دسایس و حیل و تحریکات تفرقه و هر که بهر که گری راه انداختند و به ملتها تسلط یافتند این فاجعه حتی در عالم دین اتفاق افتاد و موجب انحطاط ملل گشت همه میدانیم یکی از علل عمده از بین رفتن امپراطوری روم شرقی در تاریخ ۱۴۵۳ بعد از میلاد که آن دولت بزرگ باشکوه در برابر سلطان محمد پادشاه عثمانی فاتح تسلیم شد و پایتخت مجلل آن یعنی قسطنطنیه یا استانبول یکباره بتصرف سپاهیان عثمانی درآمد همان ستیزگی و نفاق خودبین روحانیان عیسوی روم بود که در آخرین روزهای آن دولت یکی از آنها برخاست و به مخالفان خود فریاد برآورد « ما را دیدن دستار تر کها بهتر از دیدن کلاه شماهاست » بلی برادران دینی و پیروان حضرت عیسی تا این اندازه گرفتار نفاق داخلی شده بودند در صورتیکه آن حضرت مدارا و محبت تعلیم کرده بود .

در ذکر حسن تدبیر و سیاستمداری رجال رومی جا دارد از تدبیر و شجاعت سرداران آن سرزمین هم یادی کنیم میدانیم در جنگهای قدیم

شجاعت فردی و فتوت و مردانگی اهمیت درجه اول داشت بیجهت نیست که نام رستم ما با (هراکلیس) یونان یا (زیگفرید) آلمان هنوز پس از هزارها سال بنام مظاهر پهلوانان داستانی بر سر زبانها است نکته‌ای که هست با اینکه در عصر حاضر جنگ‌ها بیشتر از شجاعت فردی روی نقشه و فن رزم آزمائست باز از طرف دیگر هنوز هم شجاعت ورشادت و جنگاوری مردان دلیر و فرماندهان شیر دل از شرایط اولیه کامیابی است . هنوز هم دلاوری‌های حیرت آور برادران (ریتهوفن) خلبانان معجز کار آلمانی و نقشه نبرد آزمایی (فن هیندبرک) در جنگ اول و هنر نمائیهای بزرگ امثال (رومل) آلمانی و «مونتگمری» انگلیسی و ایزنهاور آمریکائی در جنگ دوم مانند فرمانهای خارق العاده در مجالس و محافل لشگری و کشوری نقل میگردد . بدون تردید فرمانده بزرگ و شایسته باید از فن جنگاوری آگاه شود و رزم آزموده و نبرد دیده باشد ولی شجاعت و پر دلی و مردانگی او هم شرطست و در واقع تنها این نوع سرداران دانشمند و رشیدند که هم در قلوب سربازان و در سینه‌های افراد ملت خود و هم در صحایف تاریخ جای جاودان برای خود باز میکنند در مقابل فداکاری و مردانگی درجه و نشان و حمایل در ردیف دومست فرمانده و سرباز شایسته همان اندازه که در بزم نجیب و ملایم و مهربانست در رزم شیر دل و دشمن کش وصف شکن است و هرگز از رویا روی شدن با مرگ بیمی و هراسی ندارد و بزبان حال میگوید :

شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا چو مردانت مرگ رویاروی

مهری گربکام شیر دراست
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه

نیز میگوید :

اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگواری و سالاری!

چنان سردارانی نه تنها موجب شکست دشمن و افتخار ابدی
میهن خودند بلکه کانون نیروبخش امید و روحیه قوی برای افراد
سپاهیاندهیچ تعبیه و تجهیز نمیتواند با اندازه شخص فرمانده جنگاوران
را تقویت کند فرمانده شایسته و بزرگ که نامش در تاریخ ملتش و
تاریخ عالم میماند کسیست که گذشته از راستی و درستی علاقه قبلی
واقعی نسبت بمیهن خود دردل پروراند و در برابر خطر مرگ را
کوچك شمارد و واقعاً آدم رزمی و قویدل و از جان گذشته باشد چنین
فرماندهی مسلماً در دل افراد خودش هم جای دارد و نفوذ او علاوه
بر نفوذ نظامی نفوذ معنوی هم هست و روحیه افراد با وجود او همیشه نیرومند
است تأثیر حیرتبخش امثال ناپلیون و هیتلر بیجهت نبود. در این قسمت
تاریخ روم شخص (هانibal) را باید از آن قبیل فرماندهان شهرد که
تاریخنویسان او را بزرگترین فرمانده نژاد سامی شمرده اند. وی
با نهایت شجاعت نزدیک به تهور میکوشید بهر نحو است کارتاگودر برابر
تهدید روم استقلال و پیشرفت خود را ادامه دهد و سیادت دریایی خود
را حفظ کند.

و در آن راه از مرگ هرگز نترسید و کارهای فوق العاده انجام
داد از طرف دیگر رومیها با اینکه در اوایل فرماندهان را از رجال
سیاست انتخاب میکردند بعداً بمردان رزم آور روی آوردند و فرماندهانی
مانند (سیسپیو) از میان رومیان برخاست که برخلاف فرماندهان
سیاسی و دولتی آزمایش و دلاوری جنگی و استعداد نظامی داشت و با

کمال رشادت توانست با حریفی مانند هانیبال در آویزد و روم را که
تاختگاه او واقع شده بود نجات دهد .

فرمانده بزمی شدن ویراق و حمایل و نشان برتن کردن آسان
است ولی جرأت و مردانگی و شجاعت و فداکاری مشکل است . خدا
را شکر که تاریخ ما ایرانیان نشان داد ما ملت نیزچنین فرماندهانی
داشته ایم و داریم .

دولت روم قسمت دوم

در مطالب پیشین از آغاز کار دولت روم از قرن هشتم پیش از میلاد و اولین دوره رشد و توسعه و فتوحات آن صحبت کردیم که چطور يك حكومت كوچك شهر رم در طی چند قرن بيك دولت بزرگ توانا مبدل گشت و پس از يك سلسله فتوحات و در عین شکست بزرگترین رقیب خود یعنی «کارتاگو» و ویران ساختن مقر معروف معمور آنجا در ۱۴۶ قبل از میلاد روم به شرق آورد و مقدونیه را منقاد ساخت و (آنتیو کوس) سلوکی را شکست داد حتی مصر را مطیع نمود.

میتوان گفت مدت یک قرن و یک ربع قرن اولین جامعه سیاسی رم در جنگهای مختلف گذراند و آن همه را در نتیجه تدبیر و رشادت ورزم آزمائی انجام داد و دولتی عظیم بوجود آورد تا اینکه بمقام رهبری عالم متمدن آن زمان رسید ولی دشمن آن امپراطوری از همان ابتدا بزرگی و وسعت آن گشت .

« دشمن طاووس آمد پرّ او »

زیرا سنای رم با وجود سیاست عاقلانه که داشت گاهی نمیتوانست ممالك و متصرفات وسیع خود را چنانکه شاید اداره کند و مردان و

فرمانداران شایسته و عدلپرور بهمه جا گمارد در نتیجه این ناتوانی و با انضمام عواقب جنگهای گوناگون جمهوری روم گرفتاریها پیدا کرد. دولت بمحض وسعت فتوحات سرزمینهای خود را به ایالات متقسم ساخت و هر ایالتی را به حاکمی سپرد که مدت حکومت او یکسال باشد ولی با کمال تأسف اکثر این حکام اخاذ و مرتشی درآمدند و میکوشیدند ظرف مدت کوتاه مأموریت خود آنچه بتوانند مردم را بچاپند و ثروتی بیندوزند در قوانین و مقررات ولایات که از طرف سنا وضع میشد با اینکه به حقوق ملل تابعه رعایت بعمل میآمد باز برخلاف طرز اداره کوروش و داریوش در روم عادات و رسوم ملل تابعه همیشه در نظر گرفته نمیشد و همان قوانین هم بدرستی اجرا نمیکشت درآمدهای سرشاری چه از راه مالیات و چه از طریق غنائم جنگ برای روم تأمین میگشت و عمال جمع مالیات خود هم ثروت گزاف میاندوختند کثرت پول سبب شد طبقه صراف ظهور کنند که با نرخهای گزاف پول قرض میدادند. نیز بازرگانان بزرگ ظهور کردند و بندرهای مدیترانه پر از کشتیهای تجارتی گشت و نفوس رو باز دیاد نهاد و در شهرهای مهم تجارتی قیمت زمین بالا رفت پس شمارهی زیادی به خرید زمین و ساختن عمارات بزرگ چند طبقه میپرداختند و ایسن نوع فعالیت و ثروت تا این دوره که قرن سوم و دوم قبل از میلاد باشد سابقه نداشت. ولی اینهمه غالباً بضرر ملل تابعه و ایالات و ولایات تمام میشد. در آنزمان رومیها اولین عمارات آسمانخراش عهد قدیم را ساختند. در ابتدا خانههای قدیمی بااثاثه و لوازم کاملاً ساده ساخته میشد بعدیکه حتی مردم کارتاگو وقتی آنها را میدیدند از سادگی و کم خرجی

رومیها تعجب میکردند ولی فتوحات و آمدن غنائم و وجوه از اراضی مفتوحه وضع را عوض کرد عمارات عالی مرمری مجلل متمولین رومی با اثاثه و تزئینات نقره و طلا و ظروف و اسباب قیمتی پرگشت . در صورتیکه در زمانهای سابق مثلاً پیش از جنگهای با کارتاگو عقلا و رهبران رومی معتقد بودند که مردم بخصوص دولتیان ساده زندگی کنند و کنسولی را که در خانه اش ظروف و آلات سیمین بوزن پنج کیلو پیدا میشد جریمه میکردند پس از جنگ و کامیابی و پولدار شدن کار طوری برعکس شد و تجمل طوری راه افتاد که گفته اند در بعض خانه های توانگر حدود پنجهزار کیلو اسباب و اثاثه و زینت آلات سیمین جمع شده بود که اغلب آن از غارت و غنیمت بود یکی از فاتحین دویست و پنجاه عرابه مجسمه های مرمری یونانی با خود باز آورد و فرماندهی دیگر پس از جنگ با طایفه (اؤلوی) یونانی پانصد مجسمه مفرغی و مرمری با خود حمل کرد و در شهر کوچکی مانند «پومپی» متمولی کف ناهارخوری خود را از نقوش گران و سنگین (موزائیک) یونانی که از اسکندریه کندنده و بآنجان نقل گشته بود ساخت نقش معروف جنگ اسکندر با داریوش قسمتی از آن است که هنوز بقیه ای از آن بروزگار ما رسیده سایر لوازم و اثاثه و ظروف گرانها و اطاقها و درها و پرده های زیبا و انواع اغذیه و مهمانداریهای پرشکوه چشمها را خیره میکرد و گفته اند بیک سبدهای مخصوص قیمتی که از ساحل دریای سیاه آورده میشد فزون از پانصد تومان امروز پول داده میشد تا زینت سفره گردد .

در اینموقع بود که سناتور نامی موسوم به کاتو (Cato) برخاست

وداد زد رم تنها شهر است در جهان که در آنجا يك سبد ماهی بقیمت بیش از قیمت يك جفت گاو ورزا ارزش دارد ! پولداران تعدادی زیاد خدمتکار از دربان تামشت مال و پیشخدمت داشتند که غالباً از بردگان انتخاب میشدند و گاهی مبالغی زیاد برای يك آشپز خوب داده میشد . این اوضاع و تجمل سبب شد نظام و امنیت رومی کم کم از بین برود و مقدمه ناامنی و اغتشاش بتدریج چیده شود باید گفت درین احوال نفوذ و ادبیات یونان هم آغاز کرده بود که اولین استفاده جویان از آن بر وجه تفنن پولداران و خوشگذران بودند هنرمندان و معلمان و نویسندگان یونانی که بعضی آنان از اسیران آزاد شده بودند به تأسیس مدارس و ترجمه و تنظیم نمایش پرداختند . یکی از آنان که بین صدها اسیر از یونان آورده شده بود پولیبیوس (Polybius) مورخ نامی بود که بواسطه خانواده رومی سسیپیو (Scypiu) آزاد گشت و با نامیان آن خانواده وقایع را از جنگ و صلح مخصوصاً ویرانی کارتاگورا مشاهده کرد و تاریخ مشهور خود را تألیف نمود این کتاب که حاوی وقایع یکدوره پانصد ساله است نمونه دقت و بی نظریست و از منابع مهم تاریخ روم محسوبست .

بطور اجمال میتوان گفت همانطور که رومیها در کشورداری و قانونگذاری مبتکر بودند همانطور هم در هنر و فرهنگ و ادب شاگرد و مقلد یونانیها واقع شدند و آداب رومی راهم که بزبان لاتین توسعه یافت از یونانیها فرا گرفتند و بیجهت نیست که هراس (Horace) شاعر غزلسرای رومی آنعهد گفت: « روم فاتح خود مغلوب تمدن یونانیان » گردید :

اینک مورخان و شاعران و نمایش نویسان در روم در همین اوان یعنی قرن دوم قبل از میلاد و بعد ظهور کردند و کتابخانه‌ها و انتشارات گسترش یافت و فرهنگ رو به پیشرفت نهاد ولی در همین احوال مشکلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی پشت سرهم بظهور می‌پیوست و سنای روم را مواجه بادشواریه‌ای عظیم میساخت از آنجمله بود دشواری‌ها مربوط به کشاورزان که زمین و تسهیلات میخواستند و متفقین داخلی حق رأی و شرکت در امور جمهوری مطالبه میکردند. دولت روم از خارج هم مورد تهدید قرار میگرفت که یکی مهاجمه اقوام بدوی شمال و دیگری نارضائی مردم متصرفات نوین و لزوم اداره آنها بود ولی افسوس سنا که از جنگهای سامنی باینطرف گرداننده حکومت روم بود کم‌کم جایگاه بعضی اشراف خود پرست میگشت و مردم از آنها سلب عقیده میکردند و به مجالس ملی تمایل نشان میدادند. چنین سنا بدرد کشاورزان نمیرسید و بین آنها زمین توزیع نمینمود. مجلس ملی بدستاری مردانی مانند فلامینیوس (Flaminius) و لیسینیوس (Licinius) قوانینی برای توزیع زمین بین کشاورزان و محدود ساختن مالکیت گذراند از جمله مقرر داشتند هیچکس نتواند بیش از دو یست‌هکتار زمین زراعتی یا بیش از يك چراگاه کافی برای صد رأس گاو یا پسانصد رأس گوسفند مالك گردد ولی این قانون بنام قانون (لیسینی) معروف شد فقط روی کاغذ ماند زیرا در عمل عده اعیان و ملاکین تمام زمین‌ها را قبلاً تصرف کرده بودند و آنان مانع هر گونه اصلاح میشدند این وضع بود که دیگر چاره‌جویی سیاستمداران عاقبت اندیش هم نتوانست سروسامانی بخشد اوضاع روز بروز بدتر شد تا اینکه کار روم به‌دسته‌بندی و اغتشاش کشید و

این اغتشاش يك قرن تمام ادامه یافت در ردیف فلامینوس و لیسینیوس
مردی میهن دوست و حقپرست ملی بنام تیبریوس گراکوس
(Tiberius-Gracchus) از میان مردم برخاست و عزم باصلاح حال زارعین
کرد وی از خانواده سیپیو فرمانده و فاتح «زما» بود که ذکرش گذشت
گراکوس کم کم بمنصب تریبونوس (Tribunus) یعنی فرماندار یا
حاکم رسید و قانون ملایمتری پیرو قانون لیسینی بی مجلس پیشنهاد کرد
و گذراند ولی او را با تحریک سنا در ۱۳۲ قبل از میلاد کشتند و این
جنایت برای جلوگیری از عملی شدن اصلاحات بعمل آمد غافل از اینکه
همین يك جنایت سبب جنایات بیشتر گشت و چنانکه گفتم درست یک قرن
یعنی از ۱۳۳ تا ۳۰ اغتشاشات سراسر روم را آشفته ساخت . پس از
تیبریوس گراکوس بسی نگذشت برادرش گایوس گراکوس (Gaius)
در راه زمیندار کردن کشاورزان بیزمین بجهاد پرداخت و در عین حال
پیشنهاد کرد که به متفقین رم نظیر ایتالیا حقوق مدنی اعطا شود و از مردم
حتی از شماره ئی از پولداران جنگاور کمک گرفت ولی سرانجام او را
هم کشتند در نتیجه این بی آرامیها و تبدلات و ناتوانی و انحراف سنا و
وقوع جنگ با (نومیدیه) دومین مملکت افریقائی مردم و مجالس
ملی نجات خود را درین دیدند پی مردی نیرومند نظامی بروند و با
این نظر ماریوس (Marius) نامی را که هم میهن پرست و هم جنگاور
بود بریاست خود انتخاب کردند وی (نومیدیا) را شکست داد و به منصب
کنسلی رسید و بیدرنگ طوایف آلمانی و کمبری (Cimbrions) را که
از شمال فشار آورده بودند مغلوب و منکوب ساخت و باصلاح سپاهیگری
روم پرداخت و تشکیلات نوین می داد ولی با اینکه شش بار کنسل

انتخاب شد چون در خورشایستگی لشگری استعداد اداره و کارسازی
کشوری نداشت و راه همکاری با سنا حتی با مجالس ملی را بلد نبود
ناچار از کار افتاد از مشکلات روم چنانکه دیدیم راضی نگه داشتن متفقین
بواسطه اعطای حقوق مساوی بآنان بود که سناتورهای نخستین که
فراست سیاسی داشتند با اعطای چنان حقوق موافقت میکردند ولی
بعداً نه اعضای سنا حاضر باین اصلاح بودند و نه ملت روم میخواست از
امتيازات خود دست بردارد حتی مردی خردمند مآل اندیش سیاسی
مانند دروسوس (Drusus) برخاست و بمقام حکومت رسید و اقدام بعمل
کردن این مقصود نمود ولی ناگهان در رهگذری مورد سوء قصد واقع
شد و مقتول گردید و حاصل این وقایع این شد که نارضائی متفقین
شدت یافت مخصوصاً اقوام ایتالی بر ضد روم قیام کردند و ایتالیای
مرکزی و جنوبی را تصرف نمودند و شهری بنام (ایتالیکا) را مقرر حکومت
قرار دادند و از روم مجزا شدند تا اینکه سنا بناچار اقدام کرد و بآنها
حقوق مدنی بخشید و این اقدام باعث شد باز آنها با اتحادیه رومی
گرویدند و از آنطرف متصرفات آسیائی قیام نمودند و جنگ آغاز کرد
و رومیها ماریوس را در رأس امور قرار دادند درین حال يك نظامی مستعد
بنام سولا (Sulla) برخاست و نیروئی گرد آورد و بزور به شهر روم وارد
شد و زمام امور را در دست گرفت سپس روم آسیای صغیر نهاد در غیاب
او در رم دوباره اختلافات آغاز کرد و دسته های مختلف راه افتادند و
زد و خورد شدید و خونینی وقوع یافت بحدی که خیابانهای رم خون
آلوده گشت از آنسوی سولا در حدود یونان بامهر داد یا (Mithradatis)
حاکم پونتوس یعنی ناحیه داردانل مواجه شد و پس از قتال مجبور

به مصالحه با او گردید و برم بازگشت و در نتیجه زد و خورد شدید با مخالفین سرانجام غلبه جست و دیکتاتور شهر گردید و با اعدام سردسته‌ها پرداخت و فجایع نویسی راه افتاد و پس از تسلط کامل قوانینی گذراند که حقوق مجلس را محدود ساخت و اختیاراتی به سنا داد و چیزیکه در باب این شخص جالب نظر است با وجود قساوت و خونریزی که بکار برد و فشار افکار عمومی او را مجبور به تأمین صلح و آسایش و جلوگیری از انقلاب و تفرقه و ناامنی نمود همینکه امن و سکوت را اعاده نمود و قوانین لازم را گذراند خود با اختیار خود بسال ۷۹ از کار کناره گرفت پس از سولا مردم با اینکه مدام از حدود و قیود قوانین او ناراضی بودند باز چاره را در حکومت يك فرمانده نظامی میدیدند یکی از فرماندهان زمان سولا را بمنظور اداره امور و تعدیل آن قوانین بمقام کنسلی یعنی ریاست دولت انتخاب کردند که نامش پومپه‌یوس (Pompeius) بود درین بین سراسر مدیترانه را راهزنان دریایی استیلا جستند و مجلس پومپه‌یوس را با اختیارات کامل فرمانده عالی مدیترانه ساخت و دو بیست کشتی در فرمان او نهاد و تا آن زمان هیچ فرماندهی چنان اختیاراتی را نائل نشده بود . پومپه‌یوس در کوتاهترین مدت کلیه راهزنان دریا را از مغرب و مشرق ریشه کن ساخت و سال بعد بر ضد حاکم پونتوس برخاست و تحت فرماندهی جنگاور لایقی بنام (لوکلوس) هم او را شکست داد و هم حکومت ارمنستان را که فرمانروای آنجا (تیگران) نام داشت متقاعد ساخت همچنین سلوکی‌ها را از آسیای صغیر بیرون راند و بیت المقدس و سوریه را گرفت پس سربازان رومی اولین بار بحدود فرات و دجله رسیدند و این حوادث بین ۶۷ و ۶۲ قبل از میلاد وقوع

یافت . در آن موقع فرهاد سوم اشکانی در ایران حکومت میکرد .
در خلال این احوال جوان فعال و ناطق شایسته‌ای که بسال
۱۰۰ پیش از میلاد بدنیا آمده بود و نامش پولیوس سزار یا کسیرز
بود که ما قیصر تلفظ میکنیم و بتلفظ فرنگی نام او را (ژول سزار)
گویند بتدریج میان مردم شهرت پیدا کرد و برای تفویض اختیارات
به پمپیوس فعالیت نمود و داخل جریانهای سیاسی که افسوس گاهی
لازمه آن همکاری کردن با افراد فاسد خودپرست است گردید و با
چنان همکارانی نظیر شخصی موسوم به (کاتیلینا) دست بدست داد .

در این بین مردی ادیب و خطیب نیز بنام (سیسرون) یا (چیچرون)
بفعالیت و شهرت سیاسی رسید و برای باز گرداندن حکومت جمهوری
میکوشید تا اینکه در سال ۶۳ بمسند حکومت انتخاب گردید . این
شخص نویسنده و گوینده و فیلسوف و سیاستمدار و مؤلف تا توانست
از افراط و تفریط سیاسی جلوگیری نمود و در تمام مقامات دولتی
برای حفظ حد وسط و نزدیک کردن احزاب بهم اهتمام کرد تا خود در
۴۳ قبل از میلاد یعنی یکسال پس از کشته شدن پولیوس سزار مقتول
گشت .

موقعیکه (سزار) در راه ارتقاء سیاسی خود گرم کشمکش بود
(پمپیوس) فاتحانه از مشرق برگشت و از سنا درخواست نمود
قراردادهای او را با ملل مغلوبه تصویب کند و بسربازان او زمین
و اگذار نماید گرچه سنا در قبول تقاضای او تعلل کرد . سزار با يك
شخص معروف متمولی بنام (گراسوس) از پمپیوس جانبداری کرد و
در نتیجه همکاری این سه تن که « سه گانه مردان » یا بزبان لاتینی

وقت تریومویراتوس (Triumviratus) معروف شدند بسال ۵۹ سزار بمنصب حکومت روم منصوب گشت و بلافاصله به تدوین و اجرای قانون اصلاح اراضی پرداخت و همانطور که پمپه یوس مخالفین شرقی روم را برطرف ساخته بود او هم عزم بر طرف کردن مخالفین غربی یعنی اقوام (گل) کرد و در کوتاه مدتی سرزمین آنها را که کمابیش حاوی فرانسه و بلژیک امروز بود تسخیر نمود و بدین ترتیب نشان داد که گذشته از نبوغ سیاسی نبوغ نظامی هم دارد و در همان گیرودار شرح فتوحات خود را برشته تحریر کشید که آن نوشته اکنون از کتب تاریخی و ادبی لاتین محسوبست ظرف این مدت (کراسوس) مأموریت جنگ با طوایف آسیای صغیر یافت و سرانجام با دولت اشکانی که پادشاه آن (هوارادا) یا باصطلاح یونانی (اورودس) بود در برابر فرمانده ایران موسوم به سورن بسال ۵۳ پیش از میلاد که در محل حران (کاره) واقع در ایالت الجزیره عراق امروز شکست خورد و کشته شد.

میتوان گفت این اولین تصادم مهم بین ایران و روم بود که آغاز یک سلسله جنگهای ممتد گردید. سزار در احساس نزدیکی انجام مأموریتش در (گل) میکوشید توسط طرفداران و دوستان بعنوان کفیل یا حاکم تعیین و با آن سمت برم بر گردد ولی سنا از چنین انتخابی حذر میکرد از طرف دیگر (پمپه یوس) هم برای همان مقام جد و جهد بکار میبرد ولی «سزار» مجالی نداد و با سپاهیان ورزیده خود باشتاب به رم برگشت و پمپه یوس بیونان رفت پس رم بدست سزار افتاد و بلافاصله کنسل تعیین گشت ولی سرانجام کار بجنگ بین این دو فرمانده

کشید و در محل (فارسالوس) در نواحی یونان پمپه یوس شکست خورد و بمصر گریخت و در آنجا بخدعه کشته شد سزار نیز از پی او بمصر رفت و در آنجا گرچه مغلوب حسن (کلوپاترا) حکمدار زنانه مصر گشت و با آن قدرت که داشت خود را در برابر آن زن باخت ولی معرکه جنگ را نباخت و تا سال ۴۵ ق . م . مصر و مدعیان سواحل مدیترانه را مطیع خود ساخت و از تصدی آخرین کنسلی رم ظرف چهار سال حاکم مطلق روم و مدیترانه غربی و شرق گردید و خود را یگانه فرمانروای امپراطوری ساخت و بیدرنگ دست بیک رشته اصلاحات زد سیاستش عاقلانه و ملایم بود با مخالفین خود مدارا میکرد اهل انتقام نبود مثلاً (سیسر) خطیب معروف را که مخالف شدید او بود حفظ و حمایت کرد حتی ظواهر حکومت جمهوری را هم دست نزد گرچه قدرت واقعی دست خودش بود نظرش وحدت و قدرت روم بود و برای ثبات امور و کامیابی خودش و دوام حکومت کوشش نمود که اکثریت اعضای سنا از طرفداران او باشند .

ولی در این گیرودار اشتباهی که کرد اشخاص نالایقی را داخل سنا نمود و این امر سبب تنزل مقام سنا و او در انظار عامه گشت . با ثبات حکومت دست بکارهای مفید زد دررم طرح عمارات بزرگ ریخت و به کشیدن راههای عمده آغاز نمود تقویم رومی را اصلاح کرد طوایف یاغی را بر سر جای خود نشاند و تصمیم کرد در ۱۸ ماه مارس سال ۴۴ برای تکمیل فتوحات خود اسکندروار رو به مشرق حرکت کند و با دولت اشکانی کار را یکسره سازد ولی طالع پیش آمد دیگری میخواست سه روز پیش از تاریخ عزیمت یعنی در پانزدهم ماه مارس در داخل عمارت

سأ عده‌ای در نتیجه يك مواضعه سیاسی ناگهان باوحمله بردند واورا کشتند بعضی ازقاتلین نظیر بروتوس(Brutus) از نزدیکان حتی دوستان سزار بودند و گفته‌اند چون سزاراورا میان مهاجمین دید بسیارتعجب کرد و بی‌اختیار فریاد زد : توهم بروتوس ! این جمله او از آنزمان ضرب‌المثل شد و هنوز درمقام خیانت دوست بدوست گفته میشود: توهم بروتوس گفته‌اند غرض بعضی قاتلان شخص نبود بلکه برای نجات جمهوری و ممانعت از حکومت فردی بود ولی سزار داشت اصلاحات مهمی میکرد روم را از تفرقه و تلاشی رهامی ساخت و وحدت و قدرت ملی را تأمین میکرد و همینکه ورافتاد و دسته بندی واغتشاش و نا امنی بیدرنگ دررم و نواحی آغاز نمود یکسال از این آشوب نگذشت که برادرزاده جوان سزار یعنی(ا کتاویا نوس) باشایستگی که داشت بجانشینی عموی خود تعیین گشت و بلافاصله به ترمیم واعاده امن وامان و تجدید نیروی نظامی روم اهتمام کرد و يك انجمن (سه گانه مردان) مرکب از خودش و(آنتونیوس) و(لپیدوس) برای تمشیت امور حکومت تشکیل داد که (سه گانه دوم) معروف شد و مردم هم بآن رأی دادند . اینان به مبارزه بادشمنان و مخالفان خود برخاستند حتی در اینباب بافراط رفتند و خشونت نشان دادند مثلامردی دانشمندمانند (سیسرو) رانا بود ساختند سر انجام اکتاویا نوس یکی از سه تن را که (لپیدوس) باشد برکنار کرد و دومی که (آنتونیوس) باشد و برای اداره متصرفات رفته بود در مصر مجذوب و مفتون (کلئوپاترا) گشت و در اسکندریه با آن زن ازدواج نمود و باو وعده حکومت امپراطوری روم داد و بکمرانی سرگرم گشت و در نتیجه او اکتاویا نوس اورا هم برطرف ساخت و مصر را استیلا

جست و بار دیگر وحدت و قدرت روم را تأمین نمود و با این کامیابی او يك قرن انقلاب و اغتشاش روم که در زمان (گراکوس) یعنی ۱۳۳ قبل از میلاد آغاز کرد در این موقع یعنی سال ۳۰ قبل از میلاد خاتمه یافت و دوره امپراطوری روم باشخص او کتاویانوس که بعداً لقب فرمانروای بزرگ یا اوگوستوس (Augustus) یا باصطلاح فرنگی (اوگست) باوداده شد آغاز نمود و دو قرن تمام سراسر روم در آسایش و رفاه زندگی کرد حکومت او گوستوس از سال ۳۰ قبل از میلاد تا ۱۴ بعد از میلاد یعنی ۴۴ سال ادامه داشت بنابراین حضرت عیسی در زمان او ظهور کرد آغاز حکومت او گستوس چنانکه گفتم آغاز یکدوره ممتد صلح بود شاید حضرت عیسی هم حق داشت بگوید «ولدت فی زمن ملک العادل» مردم روم و ممالک مجاور امنیت میخواستند و حکومت این شخص واحد را بدسته بندی وزد و خورد و خونریزیهای صد ساله ترجیح میدادند در عین حال او گستوس نسبت به اصول حکومت ملی وفادار بود و سنا را تقویت نمود و اختیارات آنجا را حفظ کرد سنا هم با احساس احتیاج کشور بامن و آسایش فرماندهی را با و تفویض نمود و لقب (اوگستوس) از این تاریخ رسماً با و اعطا گردید اکنون حدود حکومت روم از شمال تارودانوب از مغرب تا اسپانیا از جنوب تا مرز صحرا و از مشرق تارودان فرات امتداد داشت و او گستوس با تمام قوا به حفظ و تقویت و تنظیم چنان سرزمین وسیع پرداخت ولی هم مرکز و هم متصرفات روم در نتیجه جنگهای پیایی در نهایت رنج و فقر و پریشانی می زیستند و او به ترمیم آن خرابیها میکوشید از جمله حکام شایسته و مسئول برای ولایات تعیین نمود که اعمال آنان مستقیماً تحت نظر مرکز باشد و آنکه از عهده بر نیامد کیفر بیند

و آنکه خدمت و لیاقت نشان داد پاداش ستاند همچنین برای جمع و خرج مالیات هم ترتیب صحیحی داده شد در اثر این اقدامات کم کم بازرگانی فعالیت‌های شهروست یافت و تمام ملل متفرقه نسبت بدولت روم خوشبین گردیدند . او گستوس تامجال یافت بکارهای هنری و ادبی و بسط آبادی مخصوصاً در رم و بنای عمارات بزرگ پرداخت و قصری عالی بر فراز تپه (پالاتین) ساخت که کلمات (پاله) در فرانسوی و (پالاس) در انگلیسی بمعنی قصر از کلمه آن مشتق میشود . همچنین در اطراف میدان بازاریا (فوروم) و هم عمارت سنا و عمارات دیگر برپا داشت و در نقاط دیگر کتابخانه ها و معابد و ورزشگاهها و نمایشگاهها ساخت . اشخاص مانند (اگریپا) و (استرابو) بمسائل علمی نظیر جغرافیا پرداختند ولی ادبیات بیشتر بسط یافت و نثر روان لاتین بدست امثال یولیوس سزار و (سیسرو) که واقعاً نویسنده هوشمند و دارای فرهنگ شناخته شده ترقی کرد در همین عصر بود که مورخ معروف رومی یعنی لیویوس (Livius) تاریخ روم را از قدیمترین ایام تا زمان (او گستوس) پس از ۴۰ سال زحمت در صد و چهل و دو تومار تحریر کرد .

ایضا در همین دوره بود که شاعر نامی یعنی هراتیوس Horatius یا باصطلاح فرنگی (هراس) ظهور کرد وی تربیت یونانی داشت و اشعار او گنجینه ایست که زندگانی آن زمان رومیها در آن منعکس است . همچنین شاعر معروف دیگر یعنی ورگیلیوس (Vergilius) یا ورژیل در همین عهد شهرت یافت که یکی از گویندگان بزرگ جهان بشمار است این شاعر زندگی روستائی روم آن عهد را بزبان زیبای شعر وصف میکند .

میثوان او را فردوسی روم نامید زیرا قریب هزار سال پیش از فردوسی داستان و حماسه‌ای بس جالب برای رومیها ساخت که پهلوان یا رستم آن انیاس (Aenias) موسوم است و بهمین مناسبت نام حماسه را انیاس نامه یا انهید (Aeneid) میگویند این شاعر در نشر لاتین هم زبردست و سرمشق بوده خود (او گستوس) نیز خلاصه از کارهای خود را برای حك شدن در لوحه‌ای مفرغی برشته تحریر کشید و در آنموقع ۷۵ سال داشت تا سال ۱۴ بعد از میلاد در ۱۹ ماهی که بنام خود اوست یعنی ماه (او گستوس) یا (اوت) در گذشت و کشوری آباد و پر از رفاه و امنیت بجای گذاشت . از نویسندگان نامی دیگر این عهد شاعر حکیم موسوم به لو کرتیوس (Lucretius) را توان نامید . بعد از او گوستوس پتریوس حکمران روم شدوی طرفدار سخت انتظامات و صرفه جوئی بود ولی با دمراسی میانه نداشت جانشین او مردی بود بنام (کایوس سزار) که در روزگار سربازی لقب (کالیگولا) (Caligula) بمعنی کفش کوچک یافت این آقای کفشك وقت عمده خود را با عیاشی گذراند خلف او (کلاودیوس) (Clavdiws) ضعیف النفس بود با اینهمه جزایر انگلیس را گرفت همچنین مجاری آب یا آبراهه ساخت که در آنزمان در واقع کار سد را میکرد . در نتیجه ضعف نفس این شخص دسته‌بندی و فتنه در خود دربار رم بوجود آمد کمی نگذشت یکی از اخلاف عجیب او گستوس بنام (نرو) در ۵۴ بعد از میلاد بحکومت رسید وزیرش معلم سابقش سنکا (Seneca) حکیم رومی بود و در پنجسال اول حکومتش بادستیاری سنکا کارهایی انجام داد ولی بحکم فطرت غیرعادی و جانی بود در روزگار جوانی شاعر

پیشه و خواننده و نوازنده و رقص و هنر آزما تشریف داشت و از فتنه و دسته‌بندی خوشش می‌آمد بسی نگذشت فطرت خبیث او بروز کردن و مادر خود را کشت و به قتل‌های دیگر دست زد بعیاشی و کامرانی پرداخت و مالیات‌های سنگین وضع نمود که اکثر درآمد آنرا اسراف میکرد درین بین یعنی سال ۶۴ شهر رم آتش گرفت و قسمت عمده آن شهر زیبا سوخت و لهیب آتش به کاخ‌های امپراطوری رسید مشهور شد خود نرو مسبب این بود تا شهری از نو بنام خود بسازد نیز مشهور شد عیسویها این کار را کرده‌اند نرو این شایعه دوم را دستاویز کرد وعده زیادی از عیسویانرا قتل عام کرد سپس از مالیات‌های سنگین به تعمیر و ترمیم شهر قیام کرد وقصرها و عمارتها ساخت . کارهای خون‌آلوده و جنون آمیز او سبب شد مردم برضد او برخیزند و سنا حکم اعدام او را صادر کند تا این اخبار را شنید خود دشنه‌ی را بسینه خود فرو برد و موقع مردن گفت « افسوس هنرپیشه‌ای دارم می‌میرد » و این قولش اتفاقاً بی‌اساس نبود چون به هنر و زیبائی علاقه داشت . و قسمتی از زیبائی شهر رم از او بوجود آمد .

زندگانی نرو در سال ۶۸ پایان آمد . در سلطنت نرو جنگی هم بین روم و ایران که بلاش دوم اشکانی پادشاهی میکرد اتفاق افتاد و در آغاز رومیها شکست خوردند . پس از نرو بعد از مختصر اختلافات یکی از فرماندهان شایسته بنام و سپازیانوس (vespasinus) از طرف سنا به فرمانروائی روم انتخاب شد .

در این عهد عنوان «امپراطور» هم معمول شده بود که اول در حق او گوستوس اکتاویانوس بکار رفت و معنی اصلی آن فرمانروا یا فرمانده

است ولی لقب شخص اول شد از وقایع مهم عهد و سپازیانوس طغیان یهود و قتل عام آنها از طرف تیتوس پسر و سپازیانوس و ویرانی بیت المقدس و الحاق ناحیه یهودا به متصرفات روم بود که سال ۷۰ بعد از میلاد اتفاق افتاد. اخلاف و سپازیانوس مواجه با خطر مهاجمه اقوام وحشی شمالی بودند تا اینکه امپراطور (ترایانوس) یا تراژان که در ۹۸ بر سریر امپراطوری نشست برای عقب زدن آن اقوام اقدام کرد و از رود دانوب گذشته و مخصوصاً ناحیه موسوم به (داسیا) را تصرف کرد و آنجا از همان زمان بهمین مناسبت فتح رومی‌ها (رمانیا) و مردمش رمانی‌ها نامیده شد که هنوز هم این عنوان باقیست. پس از آن ترایانوس رو بسوی شرق زمین نهاد و هوای اسکندر مقدونی را در سرداشت میخواست امپراطور غرب و شرق شود و تافرات و دجله هم پیشروی کرد و با پادشاه اشکانی نبرد نمود ولی بواسطه مشکلاتیکه در پشت جبهه برایش پیدا شد مجبور به بازگشت شد و جانشین او هادریانوس (Hadrianus) که او نیز مانند (ترایانوس) (Trajanus) فرماندهی بزرگ بود از متصرفات سلف خود در حدود ایران صرف نظر کرد.

در زمان این دو امپراطور روم بزرگترین و قویترین و منظمترین سپاهی عالم متمدن را داشت اصلاحات سرحدی و مقررات مالیاتی و قوانین مفید تنظیم گشت و تشکیلات اداری بوجود آمد جاده‌های معروف رومی در نواحی امپراطوری تکمیل شد راه‌های دریائی هم از راهزنان آزاد گردانیده شد و کشتیرانی توسعه پیدا نمود و یک بازرگانی وسیع از سواحل اقیانوس تا هند براه افتاد و مسافرت و رفت و آمد معمول گشت.

تشکیلات خیریه و مدارس نیز بوجود آمد و اشخاص مالدار ساختمانهای عام‌المنفعه از نمایشگاه و مدارس و حمامهای عمومی و ورزشگاهها ساختند و وقف عام کردند ابنیه عالی و دروازه‌های بزرگ زیبا و شهرهای مستحکم خوب یکی بعد از دیگری بنا گشت و معماری رومی در عهد تراپانوسها و هادریانوس باوج کمال خود رسیده‌مچنین حجاری و سنگتراشی ترقی کرد و نقاشی هم رواج یافت در ادبیات رومی هنر شعر که با (هرامی) آغاز کرده بود عقب رفت و باردیگر شعر یونان مورد توجه واقع گشت ولی نثر لاتینی که با کتاب‌پولیوس سزار و تحریر دست‌سیسرو آغاز نموده بود در پیشرفت بود .

چنانکه (سکا) وزیر نرو مقالاتی شیوا بسلك تحریر درآورد و تاسیتوس (Tacitus) با کمال آزادی تاریخ مختصر خود را از مرگ او گستوس یعنی ۱۴ بعد از میلاد تا مرگ (دومیتیانوس) یعنی ۹۶ بعد از میلاد نوشت و منتشر ساخت و امروز یکی از مراجع مهم تاریخ رومست .

در عین حال در همین عصر عظمت رومی مولفینی هم بیونانی تألیفات مهمی به وجود آوردند مثلاً (پلوتارخوس) یا باصطلاح فرنگی پلوتارک تاریخ زندگانی عده‌ای از بزرگان یونان و روم را برشته تحریر کشید و مقایسه کرد و (آریانوس) که از طرف روم در آسیای صغیر حکومت داشت تاریخ معروف اسکندر را نوشت .

گفتم علوم در روم پیشرفتی شایان نکرد ولی باز شخص موسوم به پلینیوس (Plynus) کتابی بنام تاریخ طبیعی که در واقع جامع - العلوم آن عصر بود تألیف نمود همچنین در این زمان یعنی سلطنت

هادریانوس بود که بطلمیوس (کلاودیوس) که در سابق هم ازو نام برده ام در اسکندریه کتاب خود را در باب نجوم نوشت و گفت آفتاب دور زمین میگردد و این عقیده در افکار مستقر گشت تا اینکه ستاره شناس لهستانی یعنی (کپرنیکوس) چهارصد سال پیش عکس آنرا ثابت کرد .

باید ذکر شود که در آن عهد شهر رم يك نوع مرکز بین المللی گشته بود با کمال تأسف همانطور که در عقب هر مدی جزری و هر فرازی نشیبی هست در پایان دو قرن آسایش و رفاه و امنیت در سراسر روم که عهد سلاطین بزرگ بود بار دیگر آثار انحطاط و تشویش پیدا شد از شرق قدرت دولت اشکانی و از شمال فشار اقوام ژرمنی و از داخل علائم نفاق ظهور کرد و کوشش و تقلای آخرین دو امپراطور خیر خواه پیش از طوفان یعنی (آنتونیوس) و (مارکوس اورلیوس) (Marcus Aurrlus) نتیجه یی نداد این حکمران که اورا با اصطلاح فرنگی (مارک اورل) نامند در راه جلوگیری از حملات اقوام شمالی اقدامات مجدانه کرد با بلاش سوم اشکانی جنگید و در سال ۱۶۵ م مجبور به عقب نشینی گشت ولی اجل کارش را ناتمام گذاشت .

درجه وسعت نظر و بلندی فکر و فرهنگ و پرورش برین اورا در عداد حکمرانان صاحب نظر جهان قرار داده . افکار و آثار اخلاقی و فلسفی او بهمه زبانها و بزبان ما هم نقل شده و امروز این مقال را بانخبه یی از عقاید او بپایان می برم که تا حدی معلوم گردد روم چگونه گاهی با وجود پادشاهان عاقل و عادل مفتخر بوده و قیصری مانند مارکوس اورلیوس که واقعاً حکمرانی دمکرات و خیر خواه و دانش دوست

و دانشمند بوده چه افکار بلندی داشت .

این پادشاه مانند اغلب اشخاص فرهنگی آنعهد هم در زبان و ادب یونان ماهر بود و هم در زبان و ادب کشور خودش که لاتین باشد تألیفاتش جمله روح فلسفی و انسانی دارد . در جائی از کتاب (اندیشه‌های خود) گوید مرد باید به خوبی و زیبائی و درستی عشق و علاقه داشته باشد و ناچار در نظر او بوده که این سه در حقیقت یکیست زیرا زیبائی که خوب یا درست نباشد قشری است و بیروح همچنین درست واقعی بالطبع خوب و زیباست و خوب واقعی زیبا و درست است چه فایده از اشیاء یا اشخاص که ظاهراً زیبائی داشته باشند ولی خوب و درست نباشند معشوق زیبائی نادرست ناخوب از ما ر خالدار بدتر است . از مطالب دیگر که آن پادشاه گفته اینست که بهترین حکومت آنست که مبانی آن روی عدل و مساوات برقرار باشد و حقوق آزادی همه را حفظ و حمایت کند . نیز گفته شخص باید نسبت بدوستان خود صمیمی و باصفا باشد و با صفای قلب اعتماد آنان را جلب کند . نیز گفته بامدادان که برخاستی با خود بگو من امروز با اشخاص بیملاحظه و قدر ناشناس و بی‌حیا و حسود مواجه خواهم شد و این معایب از نادانی آنانست و باید مدارا کنم . بشر عبارتست از گوشتی و خونی و رگی و اعصابی و نفسی که آن نفس هم با دمی عوض میشود . ولی يك نیروی مدیره‌یی هم دارد و باید بآن پردازد و نگذارد آن نیروی روحی اسیر بدن و شهوات او گردد . نیز گفته تا بتوانی قدر نعمت زندگی محدودی را که داری بدان و بکوش به صفای معنوی بررسی و قبل از آنکه بمیری آرامش روحانی را بدست آوری .

در مقابل حوادث و واردات خوددار باش و مگذار تو را زبون
وزار سازد. هر کس گناه میکند بر ضد خودش میکند و هر کس بیعدالتی
میکند بخودش زیان میزند. ما مردم از لحاظ زادگاه و ملیت هر يك
از شهری و ملتی هستیم ولی از لحاظ انسانیت اهل این عالمیم و میهن
ما جهان انسانیتست. وقایع دنیا پشت سرهم میآید و میرود و حوادث
مانند امواج دریا و مسلسل میگذرد بزرگان و کوچکان همه میمیرند
اسکندر هم میمیرد و عیارش هم میمیرد ما باید در برابر این تحولات
پا برجا باشیم و خود را نبازیم و به وظایف انسانی خودکار بندیم.
این بود شمه‌ای از افکار یکی از پادشاهان دانشمند آزادی‌پرور
خیرخواه روم یعنی مارکوس اورلیوس که از ۱۲۱ تا ۱۸۰ بعد از میلاد
زیست. یعنی پنجاه و نه سال عمر و نوزده سال سلطنت کرد و در آن زمان
یعنی هزار و هشتصد سال پیش چنان افکاری بیان نمود.

دولت روم = قسمت سوم

در دو بحث گذشته قسمت مهمی از تاریخ امپراطوری عظیم روم را خلاصه کردیم. بنای شهر (رم) و آغاز یا هسته دولت روم حوالی قرن هشتم قبل از میلاد بعمل آمد و دولت ملوک اتروسکی تشکیل یافت و در پانصد پیش از میلاد رومیها بحکومت نشستند و یکنوع -- حکومت جمهوری باسنا و مجلس بوجود آوردند و به مغلوب ساختن طوایف عاصی مانند سامنیها و یونانیها شکست دادن رقیبان مانند دولت کارتاگو و تقویت و توسعه روم تا حدود آسیای صغیر و مقابله با ملل آنسامان و جنگ با دولتهای سلوکی و اشکانی ایران پرداختند و بجائی رسیدند که در اواسط قرن دوم قبل از میلاد روم فرمانروای غرب و شرق مدیترانه و دولت امپراطوری اروپا و قسمتی از آسیا گردید. ولی در عین حال تفاقیهای داخلی و تحریکها و عصیانهای خارجی در کار خود بود و عقل و تدبیر رومیها برای جلوگیری کلیه آن اشکالات کافی نمیآمد تا اینکه کار به تفرقه و آشوب کشید و یکدوره صدساله و انقلاب آغاز کرد که از حدود ۱۳۰ سال پیش از میلاد شروع نمود و صد سال تمام سراسر روم را معروض فتنه و جنگ و پریشانی ساخت

بحدی که مردم همه لزوم پایان دسته‌بندی را پی بردند و از پی یک شخص پردل صاحب اراده و خیرخواه شدند که ظهور کند و فتنه و فساد را بخواباند و همین احتیاج سبب ظهور افراد فعال شایسته مانند (یولیوس سزار) و (اکتاویانوس او گوستوس) و نظایر آنان گشت تا مبنای آرامش و امن و نظام بدست اینگونه اشخاص استوار گردید و دولت معظم امپراطوری روم بوجود آمد و مدت دویست سال تمام از حدود ۳۰ سال پیش از میلاد تا خاتمه سلطنت مارکوس اورلیون یعنی ۱۸۰ بعد از میلاد رفاه و آسایش در سراسر آن سرزمین فراخ روم از بـُـرو بحر حکمفرما گردید و همه آثار تمدن امپراطوری بزرگ بوجود آمد که اشارتی بآن کردم .

افسوس بواسطه قانون جزر و مد و فراز و نشیب و ترقی و انحطاط که گوئی لازمه دور تاریخ ملل است بار دیگر یکدوره صد ساله انقلاب و اضطراب آغاز نمود تا اینکه کار منتهی به انقسام دولت امپراطوری به روم غربی و روم شرقی گشت و در حقیقت دولت بزرگ تاریخی روم منقرض گردید البته عوامل این اضطراب و انقلاب متعدد بود و از سالها پیش آماده میشد نتیجه این شد که حکومت روم بدست شخصی موسوم به سپتیموس سوروس (Septimus Severus) افتاد که با اینکه فعالیتی نمود و انتظاماتی بوجود آورد حتی با دولت اشکانی جنگید ولی کارهای کشوری و لشکری را با افراد ناشایسته و پست سپرد و این عمل سبب تنزل سریع در امور گشت و ماده فساد مستعدتر شد و بمحض درگذشت او در ۲۳۵ بعد از میلاد ملل و طوایف مختلف قیام کردند و هر طایفه و قوم هیئتی و حکمداری تعیین نمود و کار بجائی

کشید که در مدت ۹۰ سال هشتاد حکمران آمدند و رفتند و در واقع امپراطوری روم بملوک الطوائفی مبدل گردید و توانگفت در قرن سوم بعد از میلاد مخصوصاً مدت نیم قرن یعنی پنجاه سال سراسر روم گرفتار هرج و مرج و بی نظامی و بی حکومتی گردید و آفتی جدید و خطرناک نیز ضمیمه آفات دیگر گردید و آن مهاجمات طوائف ژرمنی بود که از شرق و شمال رو آوردند و چون ملل تابعه روم دریافتند روم از وجود پادشاهانی بزرگ و نیروی نظامی معروف خود محروم گشته بناچار بفکر خود افتادند مثلاً ناحیه (گل) قیام کرد و مستقلاً به تحکیم مرزهای خود پرداخت .

در این بین یعنی اواسط قرن سوم بسال ۲۲۶ بعد از میلاد بود که در ایران خاندان ساسانی بر سر کار آمد و دولت نیرومند آن خاندان تحت فرمان پادشاهان عادل بزرگ مانند اردشیر بابکان قدرت پیدا کرد و متصرفات شرقی رومی که بیصاحب مانده بود رو به پناه جوئی از ایران نهادند . و ایران بار دیگر متصرفات خود را در آسیای صغیر استرداد نمود کار دولت روم به تفرقه علنی کشید . در آسیای صغیر یکی از حکام روم نافرمانی کرد و علم استقلال بلند نمود و پس از زنش موسوم به (زنوبیا) تمام آسیای صغیر و مصر را تحت سلطه خود گرفت در غرب هم سناتوری بنام (تتريکوس) در ناحیه گل و اسپانیا استقلال بهمرساند این قیام ها و عصیانها با قدرت امپراطور جدیدی بنام (آورلیانوس) بر طرف شد سپس امپراطور (دیوکتیانوس) ظهور کرد و امن و امان و آسایشی برقرار نمود ایندفعه کار سلطنت روم با استبداد کشید و دیوکتیانوس قهر و غلبه و خود رائی پیشه ساخت و به جلال و شکوه ظاهری پرداخت حتی

کسوه و تاج و قبای شاهان ساسانی را تقلید نمود اساساً نفوذ ایران در این دوران یعنی قرن سوم و چهارم بعد از میلاد در کشور روم بسط یافت حتی آئین مهرپرستی ایران را رومیان پذیرفتند یعنی در مذهب هم پیروی از ایرانیان کردند در واقع عهد اسکندر که او نیز از سیاست و مراسم و عادات و روش حتی سبک لباس ایران پیروی میکرد از نو بواسطه امپراطور روم تجدید میگشت .

از کارهای دیو کلتیانوس این بود که خود برای مقابله با خطر بزرگ دولت ساسانی تصمیم کرد در شرق اقامت کند و بسا این منظور برای اینکه مغرب هم بی حکومت نماند امپراطوری دیگر برای مغرب تعیین نمود تا هر دو حکومت کنند و نباشد هریک امپراطور در زمان خود جانشینی تعیین کند تا بعد از آنان هرج و مرج روی ندهد در عین حال کشور را بایالات و ولایات یعنی مناطق حکومتی و اداری تقسیم نمودند و با این ترتیب مقامات رسمی و ادارات و کارمندان فزونی یافت و هزینه دولت زیاد شد پس وضع مالیاتهای گزاف معمول گشت و دخالت و مراقبت شدید دولت در امور اقتصادی جزو سیاست گردید و آزادی و ابتکار هر نوع عمل اقتصادی از بین رفت. مرگ دیو کلتیانوس با مقدماتی که فراهم شده بود تفرقه بار آورد و تشکیلات او نتوانست مانع از نفاق گردد و بالطبع روم بسوی انقسام رفت و (کنستانتینوس) که در ۳۲۴ بعد از میلاد با امپراطوری رسید نقطه اقتصادی شمال شرقی را مقرر خود برگزید که نام آن ناحیه (بیزانتیوم) بود در همانجا شهری ساخت و آنرا بنام خودش (کنستانتینوپولیس) یعنی شهر کنستانتینسن یا قسطنطنیه نامید و بدین واسطه یکی از زیبا ترین شهرهای تاریخی مغرب زمین را بوجود

آورد که امروز بتلفظ عمومی یونانی الاصل (استانبول) نامیده میشود .
با این پیشآمد در اواسط قرن چهارم بعد از میلاد دولت روم عملاً بدو
قسمت شرقی و غربی منقسم گشت و وحدت امپراطوری روم از بین رفت.
در این مدت دین مسیح بتدریج توسعه یافت و در نتیجه مبارزات و مباحثات
پیروان آن دین مردان روحانی شایسته و ورزیده در میان عیسویان
ظهور کردند و سازمانی دادند و دولت روم از آن جمله سزار موسوم به (گاله
ریوس) این دین را رسمیت داد و حقوق مساوی بخشید .

ولی (یولیانوس) یکی از اولاد کنستانتیوس با عیسویان مخالفت
کرد و به برگرداندن مراسم قدیم و فلسفه یونان کوشش نمود پس
یونانیان عیسوی او را گاله ریوس ملحد و مرتد لقب دادند .

در خلال این احوال فشار و مهاجمات اقوام شمالی مخصوصاً
ژرمنها افزایش میافت و بواسطه نفاقها و جنگها دیگر از سپاهی منظم
رومی خبری نبود تماماً خذ سابق با مهاجمین نبرد کند پس دولت ناچار
شد آن طوایف مهاجم را راه دهد و در نواحی شمالی اسکان کند و در واقع
نفوذ و قدرت آنها را گردن نهد البته آنها هم بتدریج تمدن رومی و دین
عیسوی را فرا گرفتند طوایف عمده ژرمنها که معلومست مانند خود
رومیها و یونانیها و ایرانیها از نژاد آریایی یا هند و اروپایی بودند عبارت
بودند از (فرانک)ها که قسمت مهم آنها بعداً با اختلاط با گلها و دیگران
ملت فرانسه را تشکیل دادند و کلمه فرنگ و فرنگی در فارسی مشعر
به همان ملت است که معنی عام پیدا کرده دیگر آلمانها که در زبان ما
و فرانسوی بتمام ملت ژرمن اطلاق میشود . دیگر قوم (گت) که آنها
بدو بخش شرقی و غربی منقسم میشود دیگر طایفه (واندال) بود که از

همه وحشی‌تر بودند و این کلمه در زبانهای مغربزمین در موارد وحشت و مهاجمات بکار میرود مانند ترکتازی در زبان ما کلمه اندلس عربی که به اسپانیا گفته میشود از همان اصلست. غیر از این طوایف آریایی اروپایی قومی وحشی و خانه خراب کن بنام (هون) که در کتب مایاطله ضبط شده از مراکز آسیا رو باروپا آوردند و در ۳۷۸ بعد از میلاد در شهر ادرنه امروزی (ادریانوپل) قوای رومی را که امپراطور شرقی آن (والنس) نام داشت شکست دادند پس از والنس (تئودوسیوس) امپراطور روم شرقی شد وی به اقوام هون مخصوصاً به ژرمن‌ها آزادی عمل داد و آنها بسط نفوذ پیدا کردند در زمان او یعنی سال ۳۹۵ بود که انقسام روم به غربی و شرقی رسماً عملی شد و او امپراطوری غرب را بیک پسر و شرق را به پسر دیگرش واگذار نمود. سرانجام در نتیجه مهاجمات طوایف مختلف ژرمنی آخرین امپراطور روم غربی که بتصادف غریبی نامش رومولوس اوگوستولوس (Romulus Augustulus) بود برکنار گردید و آن امپراطوری بدست امرای آلمانی مانند اودواکر (Odoacer) و تئودوریک افتاد و این دومی اقدامات سودمندی نمود اما حکومت روم شرقی پس از تئودوسیوس بدست اشخاص ضعیف النفس افتاد تا اینکه سال ۳۹۵ امپراطوری بنام (یوستینیا یوس) یا ژوستینیان جلوس نمود وی قوانینی وضع کرد و معابد خدایان یونانی و سایر اقوام را ویران ساخت و معابد عیسوی از آن جمله معبد معروف (ایاصوفیه) را در استانبول بنا کرد. آرزوی او این بود که روم قدیم را با همان شکوه برگرداند و وحدت آنرا ارنو تأمین کند ولی نه تنها این مقصود وحدت سیاسی حاصل نشد بلکه عالم عیسویت هم که در آن تاریخ توسعه پیدا کرده بود به تفرقه

افتاد و دو مذهب شرقی یا یونانی و غربی یا لاتینی بوجود آمد که در اصطلاح عیسویان کلیسای غربی گوید .

یوستینیا نوس در ردیف معابد و مجامع قدیمی بعضی جهات فرهنگ قدیمی را هم موقوف ساخت و از آن جمله مدارس فلسفه و علوم یونانی را هم بست و عصر، عصر بسط و توسعه دین مسیح گشت ولی شهر استانبول هنوز بزرگترین و باشکوهترین شهر رومی محسوب میشد گرچه زبان جاری آنجا یونانی بود . امپراطور های روم شرقی که خود را از نسل او گوستوس میدانستند در آنجا حکومت میکردند ولی قدرت سابق را نداشتند تا اینکه در زمان حکومت کنستانتین یازدهم یا کنستانتینوس پالهولوگوس (Constantinus Paleologus) سلطان محمد دوم عثمانی ملقب به سلطان محمد فاتح سال ۱۴۵۳ بعد از میلاد یعنی پانصد سال پیش استانبول را گرفت و بدولت روم شرقی نیز خاتمه داد و سلطان بمحض ورود با استانبول تمام فرق و مذاهب امن عام داد . و آنانرا در پیروی از عقاید دینی خود آزاد گذارد . گفته اند در مشاهده قصر قیصر با عبرتی این بیت فارسی را بر خواند :

بوم نوبت میزند بر طارم افراسیاب

پرده داری میکند در قصر قیصر عنکبوت!

با آمدن عثمانیان سراسر روم شرقی از نفاق و دسته بندی و ستیزگی که اینبار مذهبی بود و کشیشان عیسوی منسوب به مذاهب گوناگون که روی اختلافات جزئی دشمن جان هم شده بودند مجبور شدند مخاصمت برضد همدیگر را لا اقل مدتی مسکوت گذارند .

با این ترتیب آخرین بقایای دولت امپراطوری روم از صفحه جهان

ناپدید شد و جای آنرا در مغرب ممالك متفرقه اروپایی و در مشرق دولت اسلامی عثمانی گرفت .

عثمانیان تقریباً تمام کلیسیاهای استانبول از آنجمله کلیسای بزرگ ایاصوفیه را که ستونهای مرمری و گنبد معلای آن تا آن زمان هم‌تا نداشت بمساجد تبدیل نمودند و از سوانح عبرت‌انگیز تاریخ آنکه عیسویها هم در قرن شش میلادی عین این معامله را با معابد سایر ملل کردند یعنی آنها را به کلیسیا مبدل ساختند بفرق اینکه آنها از آثار و اخبار مذاهب سابق نشانی نگذاشتند ولی عثمانیان بموجب تعالیم اسلام در مساجد و جوامع نام حضرت عیسی را بقا نمودند و تعلیمات آنحضرت را مقدس شمردند کاش مجال بود و از آغاز و مراحل ترقی و انشعاب دین مقدس حضرت عیسی بحثی میکردم که در واقع در تاریخ پانزده قرن بعد از میلاد روم تأثیری عظیم داشته و شاید چنین فرصتی در آینده نصیب گردد فعلاً بحکم تنگی وقت و زیادی مطلب و لزوم تلخیص در صدم تر از نامه ای از علل ترقی و انحطاط دولت عظیم امپراطوری روم بیان کنم . بدیهیست موضوعیکه در این باب کتابها تألیف یافته و مورخین نامی از (گین) تا (مونتسکیو) داد سخن داده اند مفصلتر از آنست که طی يك خطابه بطوریکه شایسته است تشریح شود ولی گفته‌اند مالایدرک کله لایترک کله ولی بهتر است قبلاً مطالبی از آثار ادبی رومی نقل کنم چون ادب نماینده فرهنگ واقعی ملتهاست .

آغاز تاریخ روم مانند آغاز تاریخ سایر ملل با داستان شروع میکند و بموجب آن شهر (رم) بدست دو برادر دو قلوبنام (رومولوس) و (رموس) بنا نهاده شد نیای اندو (اتئاس) قهرمان ترویا بود و این دو بچه در واقع

از مرخ خدای جنگ بوجود آمدند و سلطان وقت آندو را در قایقی به رود (تیر) انداخت و آب آنرا بکنار برد و آنگاه گرگ ماده‌ای آنها را پیدا کرد و شیرداد و بزرگ کرد. البته این داستان پرورش یافتن زال پدر رستم را توسط سیمرغ بخاطر می‌آورد.

پس آغاز داستان دوم از (رومولوس) بود و چنانکه میدانیم دوره عظمت روم هم بامرگ او گستوس انجام یافت. پس نامیده شدن آخرین امپراطور روم به (رومولوس او کستویوس) واقعاً حیرت آوراست زیرا در تسمیه او باین اسم ناچار قبلاً قصدی در کار نبودست و تصادفی غریب است.

صحبت از نویسندگان و شاعران روم فرصتی بیشتر می‌خواهد فقط با اشاره‌ئی اکتفا می‌کنم.

اینک از افکار (سیسرو) که در ۱۰۶ قبل از میلاد بدنیاء آمد و در ۴۳ کشته شد شمه‌ای نقل می‌کنم: « قانون واقعی عقل آدمی است که درست و فطریست و مردم را بانجام وظیفه امر و از خلاف نهی میکند. حکم عقل عمومیت دارد تغییر ناپذیر و جاودانست. او امر و نواهی آن برای آدم خوب محترم و مؤثر است و برای آدم بد تأثیری ندارد بی‌اعتنائی یا رد آن قانون گناهست. اساساً حذف و الغای آن محالست نه سنایمیتواند از حکم عقل عدول کند و نه مجلس برای پی بردن بعقل محتاج مفسر هم نیست. قانون عقل در رم و آتن و حال و آینده یکسانست تمام ملل همیشه محکوم این قانون ازلی هستند همه ماها یک خدای پروردگار داریم که سازنده این قانون خرد است و خود او حکیم و حکم است کسیکه فرمانبردار خدایتعالی نباشد از خودش دور افتاده و فطرت خود را رد کرده چنان

کسی هرچه هم بخواهد از عواقب کار پرهیزد سرانجام گرفتار کیفر شدید خواهد گشت . از نویسندگان دیگر عصر (لو کرتیوس) یا (لو کرس) در حوالی ۹۰ قبل از میلاد تولد یافت و در حوالی پنجاه در گذشت . افکار او روی فلسفه مادی است و در کتاب خود موسوم به (طبایع اشیاء) يك جهان مادی هستند بعللی طبیعی را تصور میکند . اگر این شاعر حکیم از طرفی نسبت بعقاید الهیون طعنه زد از طرف دیگر خرافات عوام را هم متزلزل ساخت که بجای تشخیص علل واقعی و درك نظام عالم کلیه امور کلی و جزئی را از جنگ و امراض صلح و حوادث اثر مداخله بلمهوسانه خدایان گوناگون میدانستند مثلاً خیانت یکزن بشوهر یا يك شوهر بزنش را نتیجه جد خدای عشق تصور میکردند .

در یکی از اشعارش گوید : معلوم نیست چرا مردم از مرگ میترسند اگر کسی معنی زندگی را فهمیده و خوب و خوش زیسته و بوظایف حیات انسانی عمل کرده که کار خود را بخوبی انجام داده و سهم خود را ادا کرده جای نگرانی نیست و اگر زندگی بد یا احمقانه کرده که چنان زندگی را ادامه دادن چه فایده دارد مگر تکرار بدی، پس مرگ بد نیست فقط زندگان و باقیمانندگان هستند که غصه میخورند و در فراق عزیزان خود اشک میریزند . لو کوتیوس مانند مضمون بعضی رباعیات عمر خیام مرگ را نابودی میدانند که اجزای بدن متلاشی میگردد و شخص بديار عدم میرود و با حسرت میگوید :

باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی . اما برای کسانی که بخلود نفس عقیده دارند با اینکه مطابق توصیه لو کوتیوس نباید از مرگ

بترسند آنان از حیات پس از مرگ میترسند زیرا عقیده دارند در آن جهان هر کس در فراخور پندار و گفتار و کرداری که در این جهان کرده پاداش یا کیفر خواهد دید .

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ! یکی دیگر از شاعران یعنی (ویر کیلیوس) یا ورژیل بسال ۷۰ قبل از میلاد بدنیا آمد و در نوزده قبل از میلاد مرد پس او نیز مانند لو کوئیوس عمر کمی کرد . در اشعار چوپانی زیبای خود زندگانی آرام و ساده روستایی و کشاورزی و سودآوری و کار و کوشش و صافدلی و صمیمیت او را تصویر میکند و از صلح و صفای جامعه روستایی که از خدعه و تفرقه شهر نشینان بدور است سخن بمیان میآورد و از مناظر و سلامت طبیعت شفا بخش و از فعالیت مثمر روز و خواب شیرین شب کشاورز یادهای مؤثر شیرینی میکند .

ور کیلیوس در قطعه ششم قطعات منظوم خود توانا بدیده نجات دهندهایی از با کرهیی مطرح کرده که آمدن آن چهل سال پیش از تولد حضرت عیسی بعداً جلب نظر عالم مسیحیت را کرد ظهور آنرا یکنوع نبوت محسوب داشتند . چنانکه گفتم شاهکار (ویر کیلیوس) شاهنامه او موسوم به داستان انتاس است که بنام (انتاد) معروفست که در آن به اوج فصاحت رسیده تصویر مناظر و مجالس و شرح حوادث مانند حادثه کشتی طوفان گرفته انتاس و تعریف ویرانی شهر ترویا و وصف پیروزی روحانی انتاس در برابر مرگ و تاریکی ارزش بلند ادبی دارد .

(هراتیوس) یا هراسی معاصر نویسندگان سابق الذکر نیز در

جوانی در گذشت یعنی بسال ۶۵ پیش از میلاد تولد یافت و بسال ۸ قبل از میلاد بمرد . یکی از هنرهای او که در ادبیات مغرب‌زمین کم نیست و در ادبیات ما افسوس خیلی کمست اینست که سخن او وضع زندگی و احوال زمان او را در نظرما مجسم میدارد .

او و (ماسیناس) وزیر مشاور (او گوستوس) که مشوق و حامی ادب بود در یکسال مردند و عجب آنکه ویرگیلیوس در يك شعر در مدح ماسیناس پیشگویی کرد و گفت آرزوی من اینست پس از تو زندگانی نکنم و با تو در يك زمان بمیرم . اشعار هجوی و غزلیات و مراسلات هوراتیوس معروفست . در یکی از اشعار معروف او که شاعر نامی انگلیسی (درایدن) آنرا به نظم انگلیسی آورده در باب استفاده از حال و هراس نداشتن از آینده خیام‌وار چنین گوید :

خوشا بحال کسی که از حال حاضرش خوشی ولذت ستاند و بیم فردارا نداشته باشد و بگوید فردا اگر خوب یا بد یا تاریک یا روشن هرچه بادا باد من از حال خود استفاده میکنم و بیم آینده را ندارم . اگر کشتی زندگی گرفتار موج دریای حوادث گردد من بازرگانی نیستم که از غرق شدن کالای خود نگران باشم من در زورق كوچك خود با هدایت ستارگان بدون هراس از نعره موجها در رودخانه بیجانی سیاحت و حمله امواج را از ساحل تماشا میکنم .

کاش مجالی بود و از آثار ادبی گرانبهای شاعران و مورخان ایندوره رومی که قرن اول قبل از میلاد و قرن دوم بعد از میلاد زندگانی میکردند و تقریباً همه آنان از زبان و ادب یونان و لاتین بهره‌ی بزرگ داشتند و ذواللسانین بودند بیشتر از این بحث میکردم اکنون موقع

آنست چنانکه گفتم تراز نامه کوتاهی از علل ترقی و انحطاط روم که بزرگترین امپراطوری جهان را بوجود آورد و کلیه حکومت‌های سواحل مدیترانه و آسیای صغیر را متقارن خویش ساخت و تنها رقیب نیرومند شاهنشاهی ایران واقع شد و قرن‌ها باماسر پنجه نرم کرد و عاقبت انقراض یافت و لو باختصار شرح دهم .

اولا چنانکه در سابق هم دیدیم دولت روم رجال شایسته و خردمند از سناتورها و فرماندهان و شاهان داشت و مردمش هم لایق و ورزیده بود و همین سبب شد دولتی بزرگ متری بوجود آمد و آندولت اگر پایان امپراطوری شرقی را در نظر گیریم بیش از دو هزار سال عمر کرد و ممالک شرق و غرب را حکومت کرد و عمارات عالی و جاده‌های بزرگ و ناوگان نیرومند و بازرگانی وسیع و قوانین کامل و ادبیات زیبا و سیاست جهاندارانه ایجاد نمود این ترقیات اثر فکر و تدبیر و کار و کوشش و ثبات حکومتها بود مخصوصاً روم در عهد سلطنت پیشرفت عظیمی نمود و پادشاهان نیرومند شایسته و مدبر مانند (یولیوس سزار) و (اوکتاویانوس اوگوستوس) و (تیریوس کلاودیوس) و (مارکوس تراپانوس) و (مارکوس اورلیوس) و امثال آنان در توسعه و ترقی و جهانگیری و جهانداری روم سهمی شایان داشتند و کشوری پهناور عظیم نیرومند ساختند پادشاهی مانند اوگوستوس اهتمام نمود جامعه رومی را تهذیب کند سادگی و اعتیاد بکار و سختی را میان عامه حفظ نماید خانواده را از جدائیها و طلاق که داشت معمول میشد مصون سازد مردم را برعایت دین و مراسم اجداد خود دعوت کند معابد را را تعمیر نماید یا بسازد .

در شهر رم کارهایی کرد که مشابه عصر ما بود شهربانی مرتب و آتش نشانی بوجود آورد عمارت‌های آجری را بتدریج بعمارتهای سنگی و مرمری تبدیل داد عمارات کاخ و معبد ابوللو و ساختمان (فوروم) و سنا و بناهای عظیم تیاتر و حمام و جاده‌ها ساخت و آنچه را شاهان دیگر نظیر سزار بنا نهاده بودند تکمیل نمود و در تمام اینها سبك معماری یونان و ممالك آسیایی و مصر را اقتباس کرد رومیها نقاشی و حجاری را نیز تقلید کردند. هنرمندان و نویسندگان و گویندگان و دانشمندان ظهور نمودند چنانکه نام از بعضی آنان بردم. کلاودیوس اولین بار سازمانی نظیر هیئت وزیران تشکیل داد و روش حکومت هم در مرکز و هم در متصرفات و توابع روبه بهبود نهاد و بتدریج برای تمام امپراطوری قوانین مشابه و مناسب وضع شد و آن قدمی بود در راه توحید ملل متنوعه و اینك يك امپراطوری بزرگ با قریب صد میلیون نفوس مختلف تحت نظامات واحد بعمل آمد و برای تأمین مراوده آن ملت‌ها راه‌های بحری و بری کشیده شد و مناسبات و مخابرات منظم گشت کشتیهای بزرگ پر از کالا رو به بندرهای مدیترانه نهاد. نامه‌ی يك رومی در هشت روز بطرف خود در اسکندریه میرسید. اسکندریه در آن ایام یکی از مراکز بزرگ تجارت دنیای متمدن شده بود و میان مردم ضرب‌المثل گشت که میگفتند غیر از برف همه چیز در اسکندریه پیدا میشود چنانکه در سابق هم اشاره کردم بواسطه توسعه ثروت و رفاه مردمی هم برخاستند و باعانات ملی پرداختند و ساختمانهای عمومی کردند. برای مثال میتوان شخصی را بنام (هرودس ایتکوس) ذکر کرد که او را حاتم طایی یا (اندریو کارنگی) میتوان نامید که

ابنیه عام‌المنفعه ساخت . ابنیه فرهنگی هم بوجود آمد و مدارس به
 روی دانش آموزان بازگشت و امپراطور (هادریانوس) دانشگاهی
 موسوم به (آتناوم) برپا نمود . صحبت از عمارات جسیم‌مشابه مانند
 (کولوسه‌ئوم) یا (پانته‌ئون) یا (ماوسولئوم) و بحث از حجاریها و
 و نقاشیها سخن را بدرازا میکشاند و ذکرى از آن فقط بمنظور نشان
 دادن درجه عظمت و ترقیات روم بود که عظمت و ابهت آنها
 از آثار بزرگ شکسته و فرسوده ولى مجلل و عبرت انگیز که باقیست
 پیداست . آن دولت وسیع و باشکوه امپراطوری و آنهمه رفاه و جلال
 و آبادی و آزادی بدون تردید نتیجه ذوق و خرد و عدالت و قانون‌شناسی
 و کار و کوشش مردان شایسته روم از پادشاهان و وزیران و فرماندهان
 لایق و سناتورها و رهبران ملی و دانشمندان بود . ولى افسوس که
 جریان کارها همیشه بروفق مرام اینگونه اشخاص نبود بلکه میان
 هر طبقه ازدولت و ملت و لشکری و کشوری اشخاص نالایق و منحرف
 هم پیدا میشدند که بجای عمل بوظیفه و خدمت بمردم و بکشور پیروی
 از اغراض نفسانی چه امپراطور باشد مانند (نرو) چه نظامی باشد
 مانند (پومپه‌یوس) و چه نام ملت و ملی بخود بسته باشد مانند (کاته
 لینوس) پیدا میشدند . اغراض و اشتباهات اینگونه افراد و امثال آنان
 سبب میشد روم بزرگ نیرومند آباد و درعین ترقی روبه تنزل گذارد
 و شکوه حیرت‌آور خود را از دست دهد و در مدت دوهزار سال دست
 کم دویست سال تمام سراسر آن کشور فراخنا در آتش تفاق و ستیزگی
 و خونریزی داخلی بسوزد عماراتش معروض و تخریب و غارت گردد
 و نفوسش طعمه شمشیرهای دشمنان درونی شود و عاقب هم امپراطوری

عظیم منقرض گردد .

یکی از علل این عاقبت و خیم چنانکه گوشزد کردم سیاست دولت نسبت به متصرفات و ممالک تابعه بود که بعضی رجال خودپرست سیاسی داعیه حکومت مطلقه بر آنها داشتند و بشکایات آنها ترتیب اثر نمیدادند و آنها را بردگان خود می پنداشتند حتی بعضی امپراطورها میخواستند نه تنها تمام حکومت آسیای صغیر را مطیع صرف خود سازند و از آنها بنام مالیات و بهر نام دیگر آنچه بتوانند گرد آورند حتی غارت کنند بلکه نمیخواستند هیچگونه حقی برای آنها قائل شوند . این سیاست جاهلانه بود که برخلاف سیاست عقلای رومی سبب قیام ملت‌های تابع و جنگ‌های پی‌پی ممتد شد و دولت روم بکرات شکست خورد و تلفات زیاد مالی و جانی داد و همان سبب شد روم سالها با ایران جنگ کند و بدفعات صدمه بیند حتی یکی از امپراطورها بنام (والهریانوس) که بر ضد ساسانیان بجنگ برخاست و میخواست تمام مشرق از آن او باشد و بسال ۲۶۰ بعد از میلاد در برابر شاپور اول شکست خورد و خود اسیر گردید و بایران آورده شده رومیها اگر داعیه جهانگیری نداشتند میتوانند آنهمه هزینه و تلفات را صرفه جویی کنند و داخل کشور وسیع خود را آباد و تقویت نمایند . افسوس این حس جهانگیری هنوز هم از مغربش بیرون نرفته و در همین عصر ما بعناوین تازه وجود دارد .

از عوامل دیگر بس مهم انقراض روم تفاق و دسته بندی داخلی بود که با سوء استفاده از آزادی و دموکراسی هر کس که داعیه رهبری ملت را در سر داشت دسته یی گرد می آورد و سر و صدا راه مینداخت و

غوغایی برپا میکرد و جنگهای خونینی را سبب میشد و در نتیجه خون از شریان تمام ملت و کشور بهدر جاری میگشت چنانکه محض نمونه فهرست ماندی از مخاصمات و قتل‌های سیاسی آوردم .

علت مهم سوم در انقراض روم بوجود آمدن يك طبقه متجاوز مالدار وملاك از غارت و تجاوز بحق مردم وبازشدن فاصله‌ی زیادمیان آن طبقه خودکام و طبقه بسی بزرگ متوسط وزارع و کاسب بود که علت نارضایی گشت و آتش انتقام را در دل‌ها روشن کرد و طبقه متمتع خوشگذران آتقدر از دیدن حقیقت غافل ماند که آتش نفاق وانقلاب همه‌رایکسان سوزاند. چطور ممکن بود ملیون‌ها مردم در عبرت بیخا‌نمانی ومعرض بتجاوز و ستم خاموش به نشینند و زمین زراعتی نداشته باشند و مانند برده برای پر کردن شکم معدودی خود پرست شبانه‌روز کار کنند حتی مالیات هم بپردازند و موقع جنگ هم بخدمت سربازی دعوت شوند و يك عده عزیزان بیجهت بخورند و بخوابند و منازل و عمارات خود را از اجناس غارتی پر کنند و ظروف طلا آلات مخازن و تالارهای خوشگذرانی آنانرا زینت بخشند و آنان اوقات خود را مدام باعیاشی ومستی و کامرانی گذرانند وزنهای آنها ساعتها در حمامهای مزین مرمری تن خود را با شیر و عطریات بشویند و مشاطه‌های گوناگون آنان را آرایش دهند و باصطلاح امروز توالت کنند و آنان هر شب در نتیجه انواع اغذیه و اشربه بیحال و بیهوش بیفتند و بامدادان غافلانه چشم بگشایند و بقول شاعر بگویند :

پریشان دماغیم ساقی کجا است شراب‌ز شب مانده باقی کجا است
و از آنطرف ملتی و مردمی که نان و آب همین عیاشان از خدا

بیخبر از مساعی آنان بود همیشه در رنج نداری و آفت بیماری بسر
برند و همانطور که مستغنین غافل جرعه از پی جرعه بسر میکشیدند
آنان آه از پی آه بکشند .

چنین تضادی چنین بی تعادلی چنین فاصله‌ای قابل دوام نبود و
دولت معظم روم هم نتوانست آنرا ادامه دهد آنچه پادشاهان و
خیرخواهان اصلاح کردند نتایج خوب گرفتند و آنچه خودپرستان
و ستمگران افساد نمودند اساس امپراطوری مستحکم را سست کردند
تا اینکه يك دولت و ملت بزرگ تاریخی رو بنا بودی رفت . در قرآن
کتاب مقدس آسمانی ما فرموده اند خدا وضع هیچ ملت و مردم را واژگون
نمیسازد مگر اینکه خود آن ملت بدست خود واژگون سازد . خود
رومیا بودند که از دولت و ملت در نتیجه خود پرستی و فساد دستگاه
عظیم خود را واژگون ساختند و از آن امپراطوری باشکوه جهان
افسانه‌یی بیش نماند .

تجمل و عیاشی و ستمگری که از حد گذشت خشک و تر را
میسوزاند .

یکی دیگر از مهمترین علل برافتادن ملت روم بیدینی و فساد
اخلاق بود . رومیها مردمان روحانی و خداشناسی نبودند یعنی درون
آنان نیروی تقوی و باصطلاح ضابطه وجدانی نبود حتی نسبت به اهل
دین مانند عیسویان انواع رنجها و ستمها روا داشتند آنانکه در باب
واقعیت همه تعالیم دینی و وجود بهشت و دوزخ در آن جهان شك و تردید
دارند باید بدانند که يك سر بهشت و دوزخ در همین دنیا است و حکومت
الهی و نفوذ حق و حس مسئولیت وجدانی و نگاه داشتن حساب و کتاب

در همین زندگی جسمانی هم اساسی و حیاتی است و هر جامعه‌ای که از این حساب و کتاب سرباز زند در همین جهان گرفتار دوزخ بدبختی و فنا ورنج و عذاب می‌گردد و هر جامعه‌ای حساب و کتاب نگه دارد و احکام الهی را که مشعر بسعادت خود ما است در دل خود و اعمال خود مرعی دارد در همین جهان به بهشت جاودانی نزدیک خواهد شد و نفعات جاودانی آنرا در زندگی همین عالم فانی استشمام خواهد کرد یعنی (الدنيا مزرعة الاخرة) همینست هر کس همانرا درود که کاشته است چه فرد چه ملت .

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر

کای نورچشم من بجز از کشته ندروی !

نتیجه

تا کنون دوازده خطابه که اول آن دوشنبه ۱۵ آبانماه آغاز نموده و واپسین آن دوشنبه ۹ بهمن سال جاری یعنی ۱۳۴۰ پایان یافت تحت عنوان « درس‌هایی از تاریخ » برای شما ایراد کردم امیدم اینست باوجود اهتمامی که برای تلخیص و ساده کردن احوال اشخاص و وقایع تاریخ بکار بردم باعث خستگی نشده باشم .

ذکر جهات مهم و اخبار و آثار کلیه حکومت‌های بزرگ خاورمیانه و یونان و روم بشكل خلاصه و گرفتن نتیجه‌های اجتماعی و اخلاقی کار آسانی نبود اکنون بنظرم میرسد یکبار دیگر بروجه اختصار بعضی از احکام عمده آن درس‌های بزرگ رامحض تنبه و عبرت تلخیص و تقریر کنم که تاریخ برای ملت‌های زنده آینه عبرت و درس و نصیحت است و چون این خطابه‌ی آخرین این سلسله است لازم میدانم بار دیگر از شنوندگان عزیز و از اولیای محترم انتشارات و رادیو در ازاء تشویق و ترغیب که ابراز فرمودند سپاسگزاری کنم .

نخستین درسی که باید بیاموزیم و آن راهر گز از خاطر فراموش نداریم اینست که این جهان زندگانی بشری مانند اقیانوسی مدام در

تلاطم و تحول و تغییر است بسا حکومتها و ملتها که درین صفحه روزگار مانند ستاره‌ها طلوع و افول کردند و مانند فواره‌ها بلند و سرنگون شدند ، و سیل آسا آمدند و رفتند گاهی قدرت و عظمت پیدا کردند گاهی سست و زبون گشتند گاهی دارای فرهنگ و هنر و صنایع شدند گاهی آثار و علائم هر گونه فرهنگ و هنر را بدست خود واژگون ساختند گاهی در اوج عزت حکومت کردند و گاهی بحضیض ذلت افتادند .

چنین است رسم سرای سپنج گهی شادمانی بود گاه رنج
چنین است رسم سرای درشت گهی پشت‌زین و گهی زین به پشت

کاخها و باغها و ایوانهای زرنگار و مراکز حکومت و قدرت در نتیجه سعی و کوشش و اراده هر فرد برای خودش مملکتی است هر فرد ممکنست زور و مکنّت و قدرت داشته باشد اگر مکنّت و قدرت خود را چه کم و چه زیاد طبق موازین عقل و انصاف و شرافت صرف کند حتماً در همین دنیا کامیاب و نیک نام میشود و عمر و عزتش پایدار و استوار میگردد . و لازم نیست در این جهان زبونی کشد تا در آخرت خوشبخت و شیرین کام شود آدم خوب و درست و پاک طینت در همین عالم آزمایش هم معمولاً کامیاب است و بهشت اواز همینجا آغاز میکند چنانکه دوزخ بد فطرتان هم معمولاً از همین جهان آغاز میکند . من منکر نیستم در این عالم نیکانی در رنج و عذاب بوده‌اند و هستند و بدانی در کامرانی و خوشگذرانی بوده‌اند و هستند ولی این احوال جزو نوادر است و ناچار سری و عللی دارد که يك علت مهم آن وجود بدان و بدی در جهانست و لزوم رنج و ریاضت نیکان .

معمولانیکی و بدی هر دو درهمین زندگی این دنیا اثرش ظاهر میگردد و قضاوت این حقیقت در احوال ملت‌ها و دولتها آسانتر است از مطالعه احوال بر می‌آید که افراد و هر ملت و هر جامعه آنچه عقل و تقوا بکار بردند بیشتر و بهتر عمر کردند و آنچه بی‌خردی و پلیدی کردند گرفتار عواقب گشتند. ما راست که چشم خود را خوب باز کنیم و درست بنگریم و به بینیم و بیندیشیم. نکته‌ی مهم دیگر که در مطالعه احوال امم بنظر دقیق میرسد اینست که در جریان امور بشری در هر جامعه و هر سرزمین تنها امرا یا اولیای اموری با اصطلاح امروز دولتها نیستند که در خیر یا شر آدمی مسئول باشند بلکه در همه احوال و پیش آمدها هم حکمداران و مدیران و فرماندهان یعنی دولتیان مسئولند و هم مردم و ملت‌ها در تاریخ مصر ملاحظه کردیم اگر هم فرعون خوبی مانند ایخنا تون میخواست اصلاحاتی کند مردم نادان قدر ناشناس با تحریک محرکین مغرض بر ضد اصلاحات بر می‌خاستند حتی موقع اعمال نفوذ های ملل مجاور خارجی دسته‌هایی از خود مردم آلت اجرای نقشه آن خارجی‌ها میشدند. یونانی‌ها که حکومت ملی بوجود آوردند در آشوب‌ها و اغتشاش‌ها و دسته‌بندی‌ها مستقیماً دست نداشتند و اگر دولتها مسئولیتی داشتند ملت‌ها بیشتر مسئول حوادث ناگوار بودند حتی گاهی ملت مانع خدمات و اصلاحات مردان سیاستمدار خود می‌گشت مثلاً مردم آتن خدمتگزاران خردمند فعالی را مانند تمیستوکلس (Themistocles) و پریکلس (Pericles) و نظایر آنان با وجود خدمات گران‌بها که برای ملک و ملت خود انجام دادند خوار و برکنار کردند و سرکردگی جوان فعالی مانند آلکیبیادس را با هو و جنجال عقیم گذاشتند و بدست خود سبب شکست

سپاهیان خود شدند و در نتیجه همان نوع هو و جنجال بزرگترین حکیم
مربی و خیر خواه خود سقراط را کشتند سر دسته های ملی روم هم در راه
حفظ امتیازات نامشروع خود خدمات بعض رجال و رهبران و امپراطورهای
خیر خواه خود را یا متوقف ساختند یا ناتمام گذاشتند چنانکه دیدیم در
هر کشوری چه قدیم چه جدید چه در گذشته چه حال دوتائی دولت و
ملت جز زیان بعموم باری نمیآورد سعادت هر جامعه فقط در همکاری
دولت و ملت است و همانطور که باید رجال مؤثر دولت شریف و درستکار
و خدمتگزار باشند همانطور هم باید افراد رهبران ملت صدیق و بیغرض
و مشوق و حق شناس باشند و دولت یا دولتهائی را که واقعاً خدمت بمصالح کشور
میکند بدون ملاحظه ی منافع شخصی و اغراض خصوصی پشتیبانی کنند
زیرا فقط با همکاری میتوان وظایف مهم عمومی را انجام داد .

اگر دولتیان و حکمداران از حق تجاوز کنند ضررش بتمام کشور
و ملت است و اگر ملتیان کنند باز همان عاقبت است دیدیم آنگاه که
دولت روم متصرفات خود را بسط داد و توسعه و قدرت پیدا کرد بعض
سناتورها و رجال و استانداران مغرور گشتند و روح همکاری را با اقوام
تابعه فراموش نمودند نتیجه تفاق و عصیان و نارضائی و جنگ و پریشانی
گردید . از طرف دیگر هر وقت ملتیان بعاوین مختلف از آنجمله با
سوق شهوت ریاست برخاستند و آشوب برپا کردند و دسته بندیهای مردم
روم را بر ضد همدیگر برای قبضه کردن حکومت بکار انداختند سبب
خونریزیهای شدید و فجیع گشتند و موجبات ضعف روم را از هر حیث
فراهم آوردند یکموقع رهبری بنام ملت موسوم به (کاتیلینوس) که
فطرت عالی نداشت و فقط پی ریاست خود میگشت شماره زیادی از

رجال و ناراضی‌ها و ورشکستگان و محکومین را دور خود جمع کرد و دهاتیان بی‌زمین را هم با وعده‌های دروغین تا توانست گرد آورد و غوغائی و هرج و مرجی راه انداخت بحدی که خیابانهای شهر رم دوباره از خون مردم رنگین گشت و فقط کوشش و تدبیر خطیب و حکیم مشهور (سیسرو) پس از خسارات سنگین سرانجام سکونتی بوجود آورد. اینگونه فجایع سبب شد که فکر لزوم يك حکومت نیرومند نظامی در میان مردم قوت گرفت و مقدمات سرکار آمدن (یولیوس سزار) فراهم گردید.

درس دیگر بزرگ تاریخ اینکه اگر در يك جامعه دو طبقه پیداشود طبقه‌ی مالدار و منتفذ و طبقه‌ی ندار و محروم و فاصله بین آن دو بیش از اندازه شود چنان جامعه‌ی رفته رفته سست میگردد و سرانجام سقوط میکند اگر شخص بصیر سیر تاریخ بشر را از ابتدا تا همین روزگار مابدقت مطالعه کند برای او واضح خواهد شد که یکی از عوامل درجه‌ی اول انقلابات و زیر و رو شدن دستگاه ملتها و ویرانی کشورها و خسارتهای هنگفت مالی و جانی همین اختلاف سطح زندگی و پیدا شدن فاصله زیاد بین طبقات بوده است در تاریخ مصر و روم و سایر ممالك باستانی مشاهده میکنیم همینکه يك طبقه مالك و مالدار بوجود آمدند و با اعمال قدرت طبقه اکثریت محروم را تحت فشارنداری و کار اجباری قراردادند و خود به عیش و نوش و کامرانی چند روزه خود آلوده و مغرور شدند بسی نگذشت مواجه با ناراضائی و حس نفرت و بغض و کینه و انتقام جوئی طبقات محروم گشتند و سیل فتنه راه افتاد و در کینه جوئی چنان افراط شد که خشك و تر آتش گرفت حتی آن آتش خود طبقات محروم انقلاب کننده را هم سوزاند زیرا در چنان مواقع عنان اختیار از کف همه خارج میگردد و همه بیچاره و نادم و ماتم زده و ناظر

فجایع میشوند و عجب اینست که با اینهمه تکرار اینگونه وقایع عبرت انگیز باز طبقه مرفه و مالدار بیقید و غافل مانده و همواره خطرات ممکنه را سهل انگاری کرده اند تا اینکه بار فتنه نزدیک شده و آنانرا فرا گرفته است . چنانکه ملاحظه کردیم از چندین هزار سال پیش از این پیامبران و بزرگان و گویندگان و نویسندگان در هر فرصت مردم خود را به بیداری و هشیاری و باندیشه عاقبت و خیم دعوت کردند بطوریکه برای مثال اقوالی عبرت انگیز از تورات و از نویسندگان یونانی و رومی نقل کردم ولی نفس آنان کاملاً مؤثر نشد تا اینکه شیرازه امور در رفت و هرج و مرج و خونریزی آغاز نمود ملت‌هایی مانند ملت انگلیس کم بودند که علاج واقعه را قبل از وقوع بکنند یکی این است مردمی از روی فکر و رسیدگی مقدمات يك آتش سوزی حریق را احساس کند و برای جلوگیری از وقوع آن اقدام نماید یکی هم اینست که همی در غرور و غفلت بگذرانند تا آتش عصیان مشتعل گردد و خشك و تر را بسوزاند آنوقت تازه در هراس و اضطراب بفکر خاموش کردن بیفتند و دستشان بجائی نرسد . من میدانم نارضائی را نمیتوان بکلی برطرف کرد نارضائی لازمه طبیعت و ترقی بشر است از بدو ظهور بشر و سیر تاریخ ملل تازندگی بوده نارضائی هم بوده همچنین نمیتوان همه را مساوی و یکسان کرد که خلاف ناموس جهانست این جهان جهان تنوع و تفاوت است هر فرد و هر طبقه کاری و استعدادی و ذوقی دارد دنیای یکسق و یکسان دنیای خشك بیرنگ جامدی خواهد بود جهان را میتوان به گلزاری تشبیه کرد که هر گلی بجای خود ارزشی دارد ولی صحبت سرا اینست که همه طبقات حق تأمین حداقل يك زندگانی راحت

را دارند و در عین حال هر يك از طبقات باید وظیفه خود بداند که آنچنان زندگانی نصیب همه گردد تا همه بتوانند همدل و همدستان در صلح و صفا زندگی کنند . ولی افسوس حاصل نگشتن همین حداقل لازم زندگی فجایع راه انداختند برای درك این حقیقت تلخ کافست جریان حوادث هر يك از ملت‌های قدیم و جدید را که بخواهیم در مد چشم خود بگیریم و به بینیم چطور اختلاف شدید طبقات موجب اختلال و اضمحلال ملت‌های بزرگ توانا گشت . بزرگان و دانشمندان هر قوم این سنت تاریخ بشر را میدانستند و میدیدند و میگفتند ولی طبقه‌ای که بواسطه داشتن مال و مکنت میتوانستند اصلاحات لازم را آغاز کنند مستغرق لذت و غفلت بودند پس چندان مسامحه و تردید و تأخیر میکردند که کار از کار میگذشت . هفتصد سال پیش شاعر حکیم ما سعدی این طالع بشر را درك کرد و عاقبت بیم آوریرا که در سراغ میهن او ایران بود دریافت و آنچه میتوانست در سخن زیبای منشور و منظوم خود بیان حقیقت نمود و مردم را بر حذر کرد گر چه زیاد مؤثر نیفتاد اینگونه سخنان در اشعار و آثار او کم نیست چنانکه گوید :

شنیدم که در وقت نزع روان	بهرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار و درویش باش	نه در بند آسایش خویش باش
مکن تا توانی دل خلق ریش	که تا می‌کنی می‌کنی بیخ خویش
رعیت نشاید به بیداد کشت	که مرمملکت را پناهند و پشت
مراعات دهقان کن از بهر خویش	که مزدور خوشدل کند کار بیش
بر آن باش تا هر چه نیت کنی	نظر در صلاح رعیت کنی

برای دیدن این حکم روشن و قانون معین تاریخ لازم نیست

فقط پی حوادث ممالك و ملل تاریخ باستان برویم که موضوع بحث من در این دوازده خطابه بود بلکه کافیت چشمهای خود را باز کنیم و حوادث و فتنه‌های عصر خودمان را بنگریم و آشوبها و جنگها و فتنه‌ها و قتل عام‌های اطراف خودمان را مشاهده نمائیم شاید عبرت گیریم و آنوقت به شتاب تمام بدون فوت وقت به سروق طبقات محروم برویم و بکوشیم آنها را با مختصر گذشت و فداکاری و همکاری آسوده و آرام و تاحد امکان راضی و خشنود داریم و در هر فرصت بخاطر آوریم که چنانکه گفتم علت عمده فجایع و کشتارها و جنگهای تاریخ بشروع وجود فرق و فاصله زیاد در میان طبقات مردم عالم بوده است برای چاره جوئی و جلوگیری از خطر دوراه بیش نبوده یا انقلابات خانمانسوز که معمولا خشك و تر را آتش میزند و فقیر و غنی را یکسان پریشان و نالان و نابود میکند و یا تنبه و اصلاح و مآل اندیشی که آنهم مسلماً کافی نیست تنها از طرف اولیای دولتی بعمل آید بلکه باید همه افراد هر ملت بخصوص مالداران و ملاکین در آن تنبه و چاره جوئی شریک و سهیم حتی پیشقدم باشند اینکه میگویم تعارف یا خواهش و تمنا نیست که احتیاج بنار و نیاز داشته باشد بلکه حکم قطعی تاریخ و طالع و تقدیر است اگر ما ملت می‌خواهیم زنده بمانیم باید هرچه زودتر خود را تکان دهیم و افکار خود را از کابوس رکود و جمود بیرون کشیم حقایق را به بینیم و با تمام قوا ظلم را از کشور خود برچینیم و راه آن هم اینست که چنانکه کلیه انبیا و اولیا و بزرگان و خردمندان بوضوح گفته‌اند اول از خودمان شروع کنیم مثلاً بجای اینکه فلان آهنگر تا بیدار شد به بیند همسایه ملاک او نسبت به رعیت و املاک خود چه روشی پیش

گرفته بهتر است اول نگاه کند خود او با شاگرد آهنگر که در فرمان او است چه معامله‌ی میکند . آقای استاد دانشگاه که میکوشد نسبت بهمه پند آزمائی کند اول حساب خود را بین خود و خدایش بررسی نماید و به‌بیند خود او در وظایف خود و رفتارش نسبت بحقوق دانشجو و نظایر آن چه میکند . آقای مدعی که بداد گستری میرود و انتظار دارد کار او را فوراً و با بهترین و مساعدترین وجه رسیدگی کنند و طرف دعوای او را با شدیدترین وجهی مجازات نمایند اول به‌بیند آیا اساساً حقی دارد یا تزویر و دسیسه در کارش هست . آقای وزیر به‌بیند آیا واقعا و با کمال خلوص بدرد مردم و بخصوص آنان که صدایشان بجائی نمیرسد شخصاً میرسد یا گزارشهای رسمی و اصطلاحاتی نظیر «پرونده‌ی امر» و غیره او را غافل کرده و در قشر مسائل نگهداشته . رومی‌ها هم که واضع قوانین مهم بین‌المللی بودند در مواردی خود مسعرق الفاظ و عبارات و احکام ظاهری میشدند و در زیر قشر ظاهری حقیقت را فراموش می نمودند .

این ایام شکر خدا را يك نهضت خدمتگزاری و رسیدگی در داد گستری ایران پیدا شده و قضات شریف بامور حقوقی و جزائی رسیدگی میکنند ولی زینهار مبدا امر قانون مارا از درك حقیقت غافل کند و قشر مسائل و ظاهر پرونده‌ها آنرا از واقع دور سازد چنانکه دولت روم قانونگذار جهان خود از این نوع قضاوتهای قشری را بدون شم قضائی و بدون استنباط و منظور داشتن سوابق و خدمات اشخاص و افراد مرتکب گشت بمجرد تطبیق قوانین از لحاظ ظواهر امور احکام غلط صادر نمود و زیانهای عظیم دید .

قانون داشتن و قانون دانستن جداست و سنجش و قضاوت جدا. یکی از مهمترین عوامل انحطاط و تنزل دول و ملل بزرگ عامل اقتصادی است که در دولت وسیع روم بیشتر معلوم شد خودپرستی و پولپرستی افراطی و جاهلانه عده‌ای سبب ظهور يك طبقه‌ی بزرگ ناراضی و محروم مرکب از ملیون‌ها کارگر و زارع و کاسب شد و آنچه وضع را بدتر میکرد وجود شماره زیادی برده بود که کار ارزان آنان سبب متمول شدن بعضی و از بین رفتن بعضی دیگر میگشت اساساً سیاست اقتصادی ثابت عاقلانه در روم نبود پولداران میکوشیدند با نقشه‌ها یا در واقع خدعه‌های آنی ثروتی بهم بزنند. فکر تولیدی نداشتند و تجارت یکنوع قمار شده بود که طلا و نقره رم و اطراف را که از ولایات متصرفه گرد آورده شده بود بواسطه تجارت قمار مانند به کالای بیمصرف تجملی ممالك مشرق زمین پردازند و آنها را با قیمت‌های گزاف به خانواده‌های پولدار روم بفروشند و خود متمول گردند. و در نتیجه اینگونه بازرگانی زیان آور خلاف اقتصاد بود که رم روزی بیدار شد و دید هم گنجینه کشور و هم صندوقهای افراد خالی گشته و بجای آن یکمشت اجناس تجملی بی سود مانده بهتر است ما ملت که امروز زیر اجناس تجملی مغرب زمین حال نفس کشیدن نداریم کمی بخود آئیم و عبرت گیریم. موضوع حقوق بگیری هم بالای جان کشور روم شد این کار در یونان هم سابقه داشت و آنگاه که سازمان قضاة بوجود آمد و حقوق برای قاضی تعیین شد عده قضاة رفته رفته افزوده و بعضی قضاة بدست خود مرافعه می‌تراشیدند تا در مقام خود بمانند و حقوق بگیرند. هخارج دیوانی و حقوق و هزینه‌های دولتی در امپراطوری روم بجائی

رسید که قسمت مهمی از عایدات کشور صرف آن میشد پس کار تولیدی نظیر صنعت و زراعت جای خود را بکارهای غیر تولیدی داد. و هر کس دستش بدهانش رسید به سراغ حقوق دولتی رفت .

سیر تاریخ ملل بخصوص یونان و روم با کمال روشنی مینمایاند که تغییر یافتن متوالی حکومتها و نبودن ثبات در کار اداره کشورها نیز موجب زیانهای عظیم و سبب تنزل حتی انقراض میگشت بخصوص که آن تغییرات نتیجه آراء عمومی و برنامه صحیح نبود و غالباً نتیجه اختلافات شخصی و اغراض و شهوات اتفاق میفتاد بخاطر داریم که در یونان چطور حکومتی میفتاد و حکومتی بجای آن میآمد و عین این ترتیب یا بی ترتیبی در روم بمراتب بیشتر روداد و بطوریکه شرح دادم از قرن سوم بعد هم توالی و هم تعدد دولت ها در روم افزایش یافت تا همین تغییرات متوالی از عوامل انقراض گشت .

تردید نیست که یکی دیگر از مؤثرترین عوامل یا شاید تنها عامل مؤثر درجه اول در طالع ملتها دین بوده است و هست و چون تأثیر آن در عقاید و افکار سوق باعمال میکند پس در واقع اساس زندگانی را تشکیل داد زیرا زندگی حاصل یکرشته اعمال و افعالست و اعمال و افعال حاصل افکار و اساس افکار عقاید است و دین ریشهی عقاید را تشکیل میدهد حاجتی بگفتن نیست اگر دین روی حقایق معنوی باشد بحکم عقل تمام پیروان آن را سوق بسعدت دارین میکند ولی اگر روی اباطیل و خرافات و تفرقه و اغراض باشد البته بهمان درجه که در صورت اول سودمند بود در صورت دوم زیانبخش میگردد . در ملاحظه ای احوال بعضی ملل قدیمه نظیر مصر و آشور و یونان و روم

دیدیم دین تا آنجا که منبع الهام و توکل بود البته در زندگانی روزانه مردم تأثیر خوب داشت و سبب همدلی و هم داستانی و اجتماع و صیانت حقوق می‌گشت ولی همینکه عقاید دینی تابع هوا و هوس طفلانه می‌گشت و خدایان گوناگون واسطه اغراض و شهوات و بازیچه میل و منافع افراد و قبایل میشدند دین سبب نفاق و تفرقه و خرافه پرستی و انحطاط می‌گردید. دیدیم یونانیها چطور خدایانرا در اعمال زشت و زیبای فردی و اجتماعی دخالت میدادند و رومیها که مراتب روحانیت آنها کمتر بود و آنچه داشتند بعضی مراسم سطحی بود چطور در اعمال خود مادی و بی‌گذشت و خود پرست بار می‌آمدند حتی ادیان توحیدی عالی هم از اینگونه معایب مصون نماندند یهود که پیرو يك دین آسمانی توحیدی بود از طرفی در همان اوایل به تفرقه و دسته بندی پیوست از طرفی باطن را گذاشت و بظاهر پرداخت و حقیقت دین را که محبت و انسانیت و حق پرستی و درستی و پاکی جسمانی و روحانی بود فراموش کرد و تنها بعبادات ظاهری و قربانی و نظایر آن گروید و در حقیقت آن را لفافه و پوشش ماده پرستی قرارداد بی‌جهت نبود که پیامبران یهود مانند عاموس و اشعیا و دانیال برخاستند و مردم خود را از ظاهر پرستی و نفاق سخت بر حذر داشتند و آنان را بمعنویت و روحانیت خواندند در عالم عیسویت هم عین این وضع پیش آمد.

حضرت عیسی در ابتدا برای دعوت مردم گمراه به حق و حقگزاری برخاست و آنانرا که دین را عبارت از یکمشت عبادات ریاکارانه و قشری کرده بودند دعوت به باطن و عمل نیک و گذشت و محبت فرمود و نهضتی بزرگ معنوی را بانی شد ولی بسی نگذشت تفرقه

و نفاق آغاز نمود و کلیساهای شرقی و غربی و دعوای (آتاناسیوس) و (آریانوس) و بحث تثلیث و توحیدکار را بدشمنی شدید بین احزاب کشاند از طرفی هم دریای خرافات هجوم آورد و دکانها بساز شد و کشیش‌نمایانی بنام بخشش گناهان و فروش بهشت به سرکیسه کردن مردم پرداختند حتی اشخاصی مدعی شدند از آثار جسمانی حضرت عیسی را از قبیل موی ریش و قطرات عرق با خود دارند و شروع بفروختن آن بمومنین نمودند! از نفاق و دسته‌بندی و خرافات در عالم دین مقدس اسلام چگویم کافیت شخصی کتابهای ملل و نحل را بدقت و عبرت بخواند و ظهور صدها مذاهب و نفوذ تفرقه و جدائی را در این امت مشاهده کند و بعبرت دریابد چطور وحدت روحی و روحانی دین بزرگ توحیدی مانند اسلام که حتی ملل و ادیان دیگر راهم به یگانگی و همدستی میخواند در هم شکست و مذاهب گوناگون بوجود آمد از تفرقه‌ی عیسویان بحث کردم که بجائی رسید که چنانکه گفتم در ۱۴۵۳ که سلطان محمد فاتح استانبول عاصمه روم شرقی و مهمترین مرکز عیسوی را فتح کرد و دسته‌های مذاهب عیسوی در همان گیرودار بجان هم افتاده بودند و استیلای عثمانیان را به تفوق هم کیشان خود ترجیح میدادند تکرار میکنم دین اگر عقیده واقعی بوجود خدا و روح توحید و حقگزاری و خدمت و محبت و عبادت واقعی بپریا و گذشت و دستگیری و دادرسی است که امریست الهی و مسلماً سرسعادت انسانی است ولی اگر حقیقت آن فراموش شود و جز قشر و ریای ظاهر نماند و جای حقایق را خرافات گیرد و باعث تفرقه و تعصب گردد دین نیست بلکه بلاست. چنانکه ترقی ملتها از دین واقعی روحانی است تنزل

آن‌ها هم از خرافاتست که اوهام بنام دین مردمی را استیلا میجوید .
و شاید از خرافات هم بدتر تفرقه و نفاق و تعصبهای خام باشد که
اصحاب مذاهب را گرفتار کرد .

حضرت عیسی در تعلیمات مقدس خود بیش از هر چیز محبت و
بردباری دستور فرمود ولی با کمال تأسف هزاران کشیش بنام همان
عیسی غوغای جنگهای صلیب را بر ضد مسلمانان براه انداختند و چند
قرن اسباب خونریزی و ویرانی فراهم ساختند و عجب آنکه چنانکه
گفتم این نفاق و تعصب و تفرقه بین خود پیروان دین آنحضرت وقوع
یافت بحدیکه در جنگهای صلیب که بر ضد مسلمین بود با صدماتی
نگفتنی که عیسوی بر ضد عیسوی وارد آورد در آغاز قرن ۱۳ میلادی
در حمله و مهاجمه‌ای که آن پیروان و مجاهدین دین عیسی رو بمشرق
بر ضد مسلمانان براه انداختند اول بر سر راه خود دهات و قصبات
خود عیسویانرا ویران و غارت کردند و بعد بشهر استانبول تاختند و
قسمت بزرگی از آن شهر عیسوی را عرصه آتش کردند و اموال همکیشان
خود را غارت نمودند بحدیکه یکی از آنها میگوید در هیچ شهری این
مقدار غنائم بدست نیامده بود کلیسای بزرگ ایا صوفیه را تاراج نمودند
و خزاین طلا و نقره آنرا بیغما بردند و برای خود سکه زدند این کارها
را عیسویها کردند بر ضد عیسویان نه دیگران! مشاهده میکنیم دین که
محض هدایت و سعادت بشر بوده است چطور بواسطه سوء تفاهم و افتادن
بدست ملتهای نادان و افراد خود پرست و پیشوایان شیاد حقیقت خود
را از دست داد و حتی علت انحطاط ملل گشت اگر تاریخ جنگهای دینی
و مذهبی را در همه‌ی کره زمین از قدیمترین ایام ملاحظه کنیم با نهایت

تأسف خواهیم دید چطور با تعصبات خام و خصومت‌های جاهلانه باعث اتلاف هزاران هزار جان و مال گشت و پیریشانی و بی‌سرو سامانی بار آورد و کارها درست بر خلاف تعلیم ادیان که صلح و صفا و وحدت و محبت و خدمت است جریان یافت بدیهیست مهمترین عامل بدبختی بشر جنگ است که واقعاً مایه اصلی ویرانی کشورها و پیریشانی ملت‌ها و انقراض و نابودی است و اساس آن هوسها و حرصهای سیاسی است که نتیجه شهوت جاه و مال در اقوام و بخصوص رهبران اقوام بوده است. جاه طلبی و نفع پرستی بود که فرمانروایان و نظامیان و رهبران ملل را به تجاوز وستم و جنگ سوق داد و فرزند آدمی از قدیم‌ترین زمان گرفتار این بلای عظیم که هنوز هم گریبانگیر انسانست گردید. از صد هزارها سال پیش هر جا جمعیتی از بشر بوده همانجا حرص و جاه و مال تولید تجاوز و جنگ نمود و مردم بجان هم افتادند و همدیگر را کشتند هزاران هزار بار و در هزاران نقطه از نقاط این زمین مسکون آدمیزاد با هم دشمنی ورزید و قتال و جدال کرد و صد ملیونها نفوس مقتول گشت و صد ملیونها نفوس بازنها و بچه‌ها اسیر گردیدند و بسا همه‌ی اینها نیز طعمه تیرو تیغ یا توپ و تفنگ و بمب و سموم مختلف گشتند و در سراسر این زمین مسکون از کشته‌ها پشته ساخته شد کار بجائی رسید که کسانی هنوز میگویند جنگ غریزه است و طبیعی است و لازمست در صورتیکه دزدی هم نوعی غریزه است تجاوز بمال و جان دیگری هم نوعی غریزه است شهوات تناسلی هم غریزه است آیا پس باید اینها را مشروع و لازم شمرد!! انبیا و اولیا و بزرگان بشر برخاسته و خواستند غرایز زیانبخش و انحرافات بشری را بواسطه تبلیغ و تلقین و تربیت فراموش یا متروک گردانند و بجای آن غرایز

نیک را تقویت و تشویق کنند در این گره زمین وسایل خوراک و پوشاک و سایر لوازم باندازه‌ی کافی هست که نفوس آن بدون مقاتله و بهم‌پزیدن و گلاویز شدن بتوانند در صلح و صفازندگی کنند و از نعمت‌های الهی که مخصوصاً تمدن امروز بوجود آورده استفاده نمایند و با کمال آسایش و آرامش در تکمیل نقایص زندگی و اصلاح اراضی بایرو جلو گیری از امراض و تقویت مزاج و قوای انسانی و اکتشاف اسرار طبیعت و توسعه روابط ملل و بسط فرهنگ و تعمیم اخلاق و عواطف نجیب انسانی و تربیت روحانی و نظایر اینگونه خیرات و فضایل پردازند و تا ریشه خصومت کننده شد و بیم جنگ بر طرف گردید رسیدن باینگونه آمال بلند کاملاً عملی است چنانکه تا کنون قدم‌های بزرگی در آن راه برداشته شده و واقعاً برای نسل معاصر ننگ است که اینهمه دردانش و هنر و صنایع پیشرفت کرده و داعیه تسخیر سیارات در سرش افتاده هنوز مانند وحشیان صد هزاران سال پیش بامخرب‌ترین اسلحه بجان هم بیفتد و در خاک و خانه و مال و جان دیگران چشم طمع داشته باشد .

مگر بشر متمدن و فهمیده امروز کوراست و در برابر خود پرده خونین تاریخ اجداد خود را نمی‌بیند که ملل سومر و آکد و بابل و آشور و کلد و مصر و یونان و روم مسلسل می‌ایند و می‌روند و هر یک بجان دیگری می‌فتند و قتل و غارت می‌کنند و خود و سایرین را خون آلوده و پامال و منقرض می‌سازند و باز هم عبرت نمی‌گیرند و عطش خون آشامی ملل تسکین نمی‌پذیرد .

کی خواهد شد که اولاد آدمی در برابر چنین لوحه عظیم عبرت بخود آید و محافل فرهنگی و رهبران دینی و جوامع صلح‌طغیان و

رهبران ملل متحد و بلکه قاطبه افراد ملل برخیزند و جنگ را واقعاً
تحریم کنند و طبق امر آسمانی قرآن فریاد بر آورند : « هر کس يك
تن را بکشد همه مردمان را کشته است ! » در این صورت یکمشت رجال
گمراه جاه طلب حریص جنگ جو در برابر افکار و اراده بین المللی هرگز
نمی توانند مقاومت کنند و ناچار کنار می روند و بیرق صلح اهم بر فراز جهان
انسانی افراشته میشود .

و شاید آیه سیزده سوره حجرات قرآن کریم را بخط زرین بر
آن بیرق مینویسند و بر آن کار می بندند .

« ای مردم ما شما را زن و مرد آفریدیم و شما را ملت ها و قبیله ها
ساختیم تا همدیگر را نیک بشناسید و بدانید گرامی ترین شما در پیشگاه
خدا پرهیزگارترین شماست ! »
پایان